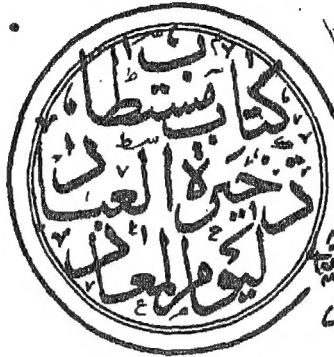




1871.

WYTHAMPTON





بسم الله الرحمن الرحيم
 عمل باین رساله شریف
 صحیح و مجرب است
 الاضطرار یومر
 الا صفا



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرين لعنة الله
 علی اعدائهم اجمعین الی یوم الدین **سؤال** اجتهاد واجب عینی است
 یا واجب کفائی **جواب** واجب کفائیست نه عینی من بیان فرمائید که
 مقلد چه شخص باید باشد **ج** کسی است که بمرتبه اجتهاد نرسیده خواه
 محض بوده باشد و خواه کسی باشد که بهر از علم داشته باشد من شخصیکه
 جایز التقلید است شرائط و اوصافش را بیان فرمائید **ج** چند شرط دارد
 معتبر است اول آنکه بالغ باشد دوم آنکه عاقل باشد سیم آنکه ایمان داشته باشد
 یا یقینی که اثنی عشری باشد چهارم آنکه عادل باشد پنجم آنکه ولایتزانی باشد
 ششم آنکه مجتهد باشد هفتم آنکه حتی بوده باشد پس تقلید مبتدیان و غیرت
 من باقی ماندن بر تقلید مبتدیان و غیرت **ج** اقوی جواز است من تقلید
 اعلم واجبست یا نه **ج** بلی حقیر تقلید اعلم را واجب میدانم من معنی اعلم را بیان

(در مسائل تقلید است)

۳

فرماید **ج** علم یعنی اسناد تردد بیرون آوردن حکم الله و فهمیدن آن از ادله شرعی
 مس اجتهاد هیچ چیز ثابت میشود **ج** ثابت میشود اجتهاد بعلم یا بخبر و عادل از
 اهل خبر یا جمعی از اهل خبر که قول آنها مقید علم باشد **مس** اعلیت بخبر عدل و
 از اهل خبر و بشایع ثابت میشود یا نه **ج** با عدم تمکن از علم و عدم تمکن از طریق
 معتبر مطلق ظن کافیست چه از قول عدل و احدا از اهل خبر حاصل شود و چه از
 شایع و چه از غیر آنها **مس** هرگاه مکلف دستش با علم نرسد چکند **ج** غیر
 ما بین تقلید غیر علم یا رعایت الاعم فالاعلم و عمل با احتیاط اگر چه مستلزم تکرار
 باشد **مس** معنی الاعم فالاعلم چیست **ج** یعنی هرگاه پنج مجتهد بوده مجتهد
 یا بیشتر که هستند هر کدام از آنها که علمش بیش است و اسناد تراست در فهمیدن
 حکم خدا اند بکران و تقلید کنند **مس** هرگاه اصلا دستش نمیرسد از علم
 و نه غیر علم چکند **ج** عمل با احتیاط کند **مس** هرگاه طریقه احتیاط را نداند
 چکند **ج** میرسد از دو نفر عادل از اهل خبر یا یکی که خبر دهد از طریق احتیاط
 برای مجتهد **مس** هرگاه تقلید غیر علم نمود بعد متمکن شد از تقلید علم عدول
 واجب است یا نه **ج** بلی واجب عدول با علم **مس** معنی تقلید چیست **ج**
 تقلید بکه مصحح علم عبارت از یاد گرفتن مسائل بقصد عمل از مجتهد که در نزد
 حاجت بان عمل کند اگر چه عمل نکرده باشد لکن در جواز بقاء بر تقلید است **مس**
 بجل **مس** طریقه یاد گرفتن مسائل را بیان فرماید **ج** از خود مجتهد اخذ
 کردن یا از ناقل بکه عادل باشد یا ثقه یا از کتاب بکه فتاوی مجتهد در آن باشد
 چه علم بصحت آن باشد یا ظن اطمینانی **مس** اباد و مجتهد که فتاوا نشان دهد
 شایع ماوی فهمیده شود و بعد از فحص اعلیت هیچ کدام معلوم نباشد پس درین

در مسائل تقلید است

۴

تکلیف چیست **ج** مقلد بخیر است در تقلید هر یک از ابا جابر است که یکی از این دو بجهت که مایه هستند بعضی مسائل را از این تقلید نمایند و بعضی را از آن **ج** بل جابر است در صورت موافقت بجهتین در رای تعیین احدهما لازم است باین **ج** احوط تعیین اینست بل ظاهر جواز تقلید هر دو است با هم پس عدول از بجهت حجتی جائز است باین **ج** جائز نیست مگر با علم علی جاهل قاصر و ربیان فرماید **ج** جاهل قاصر و علی که کرده است مثل نماز و صحیح دانسته است و قریه الی الله بجا آورده اگر عیش برای بجهت حجتی علم که با وجود معتمد مطابق افتاده عیش صحیح است و الا فلا پس صحیح و فاشا علی جاهل مقصرا بیان فرماید **ج** اگر فرض شود که علم بقصد قریه کرده و برای بجهت حجتی علم مطابق افتاده عیش صحیح است و اگر نبیناده عیش باطلست پس عدالت حسن ظاهر است با ملکه **ج** عدالت ملکه است و حسن ظاهر کاشف از ملکه با حصول ظن که بحد وثوق و اطمینان برسد علی الاحوط پس معنای عدالت چیست **ج** عدالت عبارتست از آنکه اجتناب از گناهان کبیره کند و احوال بر گناهان صغیره ننهد بجهت ترس از خدا پس احوال بر صغیره چه معنی دارد بیان فرماید **ج** احوال عبارتست از آنکه مداومت نماید بر آن گناه صغیره که کرده است هر چند و دفعه باشد و اگر یک دفعه کرده باشد و عزم دارد که مرتبه ثانیه آن گناه را بکند بجهت عزم بر احوال متحقق نمیشود پس اگر کسی شک کند در اصل تقلید که با تقلید کرده است باین تکلیف چیست **ج** اگر پیش از عمل در شک باشد بنا بر نبودن تقلید میگذارد و در باقی اعمال تقلید میکند و اگر بعد از عمل باشد اعتبار بشک نیست و عمل گذشته اش صحیح است و اگر در آن

در تطهیر است

۵

عمل باشد مثل نماز اعاده کند با تقلید **س** اگر مجتهد ببرد و مقلد مطلع
 بر موت او نشود مگر بعد از مدتی تکلیف او چیست **ج** اعمالی که در آن مدت
 از او بر طبق رای آن مجتهد صادر شده صحیح است و قضاء آنها لازم نیست
 بنا بر جواز بقاء بر تقلید میت چنانچه گذشت **س** دو مجتهد اگر یکی اعلم
 باشد و یکی دیگر او ثقیف در فتوی تقلید کدام یک را مقدم بدارد **ج** اعلم
 مقدم است و بر فرض تساوی در علم او ثقیف مقدم است **س** اگر اعلم با غیر اعلم
 موافق باشند در فتوی ایاد را بنصورت جایز است تقلید غیر اعلم بانه
ج بلی در اینصورت جایز است بلکه جایز است با عدم علم بخلاف تفصیلا
 و اجمالاً بطریقه شمه محصوره **سؤال** کیفیت تطهیر نجاسات را باب
 قلیل و کرو جاری و باب باران بیان فرمائید **جواب** اگر منجس بر
 در آب قلیل و مرتبه شستن واجب و غاله اول نجس است مطلقاً
 و ثانیه طاهر است اگر چه احوط اجتناب و در آب گرد و مرتبه شستن
 احوط و در جاری بمرتبه کفایت میکند و در منجس بغائط و منی یا خون
 باب قلیل بعد از زایل شدن عین نجاست بمرتبه شستن کفایت و بهتری
 شستن و مرتبه است و اما در کرو جاری بعد از زوال عین نجاست پاکست
 و آب باران زمان باریدنش حکم آب جاری دارد بشرط آنکه جریان داشته باشد
س بدن تماماً یا بعض بدن هر کاه نجس باشد داخل در آب گرم مثل خزینه
 یا جاری مثل چشمه شود بعد از ازاله نجاست بیرون آمدن از آب میخواهد
 بانه **ج** ازاله نجاست از بدن کفایت و احتیاج بخارج شدن ندارد و بهتر
 خارج شدنست **س** اشیاء منجسه مثل لباس و غیره در آب قلیل یا کرو یا جاری

در تطهیر است

ع

فتار دادن لازم است **ج** در قلیل لازم و در جاری و کثیر لازم
 نیست اگر چه احوط است **س** لباسی که بنیل یا بقیع یا بغیره رنگ شده
 شود در تطهیرش تا نداد امیکه رنگ پس میدهد پاک میشود **ج** اگر
 آب رنگین بیرون بیاید که از خود نیل در آن نباشد و برامضاف نکند پاک
 میشود و اگر از خود نیل در آن باشد پاک نمیشود و همچنین اگر آب را از اطلاق
 بیرون نماید و مضاف کند **س** اگر شخص دستهایش نجس باشد و بول و غائط
 هم کرده باشد و آب باشد لیکن کمتر از گرو ظرف هم نباشد که اگر برادر نجسه
 تطهیر نجاست تکلیفش چیست **ج** اگر ممکن است برادر بدن خود بردارد بر بدن
 بدنهایش تا زاله نجاست نماید و بعد دست را ببرد بخرج غائط و بدست
 دیگر آب بریزد بدست و محل را تطهیر نماید **س** طفل شیرخوار پسره هنوز
 غذا نخور نشد و شیرخیز و کافرم نخورده بول بجائی بکند مثل فرش یا آب
 باز من با غیر اینها برنجش آبیکه بران غلبه نماید کفایت میکند **ج**
 بلی کفایت میکند ولی احوط تعدد است **س** چیزها نیکی قابل فتارت
 مثل چوب و برنج و کندم و شبانهها هرگاه نجس شوند بخی آب نجس بخوف
 آنها برود تطهیرشان بچه خواست **ج** تطهیر ظاهر آنها میشود اما باطن تطهیر
 آن مشکل است مگر آنکه علم نفوذ آب در آنها حاصل شود نه بحد خبیث
 در آب **س** هرگاه حب یا کوزه یا شبانه مثلاً آب نجس بخوف آنها برود چه
 باید کرد **ج** اینها را نیز خشکانند بعد از آن در آب کرباجاری بکند آنکه
 آب در آنها نفوذ کند پاک میشود **س** فرش یا الحاف یا حصیر بکبر و پیمان
 دارد اگر نجس شود داخل کرباجاری کنند بعد از زاله نجاست پاک است

در تطهیر است

۷

بلکه و فشاران هفت بانه **ج** بعد از اتمل شدن عین نجاست اخراج بلکه و
 فشار نیست پس هرگاه مغز هندی و انبر یا خربزه و مانند آن نجس شود با آب گرم
 با جار ممکن است تطهیر آنها بانه **ج** بلی پاک میشود بگو و جاری اما با قبل
 پس اینقدر آب بر آن بریزند که مستوی و مستوع بر جمیع اجزاء منجس بشود
 و انفصال غساله نیز گردد در این صورت ظاهر میشود و ضرر ندارد بقاء بعضی
 از آب غساله در آن و هم چنین است حال در بقاء غساله از مثل لحاف و جامه ها
 پس بدار پس هرگاه اجزا یا کوزه را از کل نجس ساختند یا شدند تطهیرش بچهار
ج داخل در آب گرم جاری نمایند تا آب بخوفشان برود بخوبی که آب جمیع اجزاء
 آن مستوع بشود و آنوقت پاک میشود پس در ظرف لازم است که سه دفعه شسته
 شود از هر نجاستی بانه بلکه یک دفعه کافیست **ج** سه مرتبه باید شست در آب
 قبل و اما در گرم و جاری احوط است پس ظرفی که آب دارد سنگ در آن ولوغ کند
 یعنی بطرف زبان بپاشد و حکمش چیست **ج** تطهیر آن اینست که اول از آب گرم
 خاک مال نمایند و بعد از آن دو مرتبه با آب بشویند پاک میشود پس هر چیزی که
 در آن ولوغ صدق نماید خاک را لبدن میخواهد بانه **ج** بلی واجبست در
 ظروف و از این قبیل است هاون و جاون و مانند اینها پس تطهیر حوض نجس
 با قبل و ظروفهای بزرگ که نصب نموده باشند مثل دهن استی و قنادی
 و خم رنک دزی و آنچه از این قبیل باشند از چیزها آنکه ممکن نیست شستن آنها در
 میان آب چرب یا دیگر **ج** تطهیر آنها با این قسم است که آب را از طرف آنها جاری
 نمایند چنانکه همه اطراف آنها را بکشد و بعد از آن غساله را که در تن آن جمع میشود
 بیرون بیاورند سه مرتبه همچنین نمایند تا پاک بشود و اگر نران سوراخ باشد

از آن

که در هر دفعه تمام غساله از آن خارج شود با ظرف را کج کرده غساله را بریزد
 پاک بشود و ظرفیکه غساله را بان بیرون میاورند باید پاک باشد در غمره
 و هم چنین دست و هرگاه همان ظرف را دوباره داخل در ظرف نجس شده نماید
 اجتناب بستن ندارد همچنان دست شخصیکه ابرای بیرون میاورد و ملاقات
 بان نموده و احوط شستن است **مس** ذغالیکه از چوب نجس حاصل میشود اجتناب
 لازمست **ج** احوط اجتنابست **مس** بخار باد و د با شعله که از نجس
 یا منجس برخیزد پاکست **ج** بی طهارت **مس** بعد از جدا شدن غساله
 بخور منعارف رطوبت و اینکه باقی میماند در محل پاکست **ج** با پاکت
مس بمزج کردن روغن نجس را در آب کر پاک میشود **ج** طاهر میشود
مس اگر بجهت نبودن آب یا بسبب علل دیگر میت را بتمم بدنند نجاست او
 رفع میشود با اینکه نجاست بر حال خود باقیست و میت نمودن او نیز موجب
 غسل است **ج** بر نجاست خود باقیست و میت آن موجب غسل است علی الاطلاق
مس هرگاه بجهت ممکن نشدن اینکه مسلم غسل بدهد کافر یا بفرمان دادن مسلم
 غسل داده باشد نجاست باقیست و در میت او غسل لازمست **ج** بعد نیست
 که محکوم باشد بحدکم غسل مسلم **مس** هرگاه سدد و کافور یافت نشود و هر سه
 غسل را با آب قراح داده باشد با نجاست او باقیست و میت او موجب غسل است
ج ظاهر عدم وجوب اجتناب و عدم لزوم غسل اگر چه احوط
مس اگر شراب برگردد سر که شود بخودی خودش یا بعلاج مثل آنکه نمکی داخل
 آن بکنند یا غیر آن طهارت **ج** در صورت استحاله بمر که بخودی خود
 پاکت و اما در صورت ثانی هرگاه عینا بعلاج باقیست احوط اجتناب است

در نظمهاست

۹

طهارت مس اگر کسی شک داشته باشد در انکوره بودن وغیره
 بودن ایا عصبه چنین چیز بجزد جوش آمدن حرام ونجس میشود یا نه **ج**
 پاک ننجس میشود نه حرام مس ایا انکوره که بجوش بیاید پیش از
 ثلثان چیزی از اجسام مثل بر و سب و کدو و مانند اینها در آن
 بیندازند چه صورت دارد **ج** ایا انکوره بجوش آمدن نجس میشود
 اگر بخودی خود بجوش بیاید لکن بسره شدن پاک میشود و اجسامی که
 در آن انداخته شد نیز بالتبع پاک میشود و اگر باتش بجوش بیاید نجس
 نمیشود علی الاقوی اگر چه حرام است قبل از ثلثان شدن مس هرگاه
 کشمش را در روغن سرخ کنند یا سرخ نکرده لای پلو بگذارند چه صورت
 دارد **ج** در هر دو صورت پاک و حلال است اگر علم بجوش آمدن حاصل
 نشود مس هرگاه کشمش یا خرمای را در میان اش با طعامها دیگر بجوشانند
 یعنی مغز آن بجوش آید چه صورت دارد **ج** در کشمش احوط اجتناب
 از حتمه حرمت نه نجاست مس هرگاه انکوره را در میان نیزاب بگذارند
 که سبز شود چه صورت دارد **ج** باکی ندارد مس هرگاه انکوره را
 در میان سرکه شیره بگذارند و بجوش نیاید چه صورت دارد **ج**
 باکی ندارد مس هرگاه انکوره را سرکه بگذارند و در میان آن اشپاش
 مثل بر یا سبب یا خیار یا کدو و مانند اینها بگذارند و بجوش بیاید و بعد
 بر کدو سرکه شود چه صورت دارد **ج** احوط اجتناب و اقوی طهارت
 مس خمره که روغن پس بدهد در میان آن انکوره یا خمر را سرکه بگذارند
 بعد از سرکه شدن روغن در بالای سرکه دهن شود پس در این صورت

در ایجاب نجاسات

۱۰

اذا بان سرکه پاکت بانه **ج** پاک و حلال است اگر جمیع نداشت باشد
 عرفا با آنکه معلوم نباشد که پس دادن روغن قبل از سرکه شدن بوده
 پس هرگاه مرغی متفارش را نجاست زد بعد از زوال عین پاکت بانه
ج بلی بعد از زوال عین پاکت **س** باب نجس شده زواحت و درخت را
 آبادی کنند که آب متنجس بمرق آنها داخل شود یا پاک خواهد بود از
 و انداختن بانه و اب که از آن بیرون میاید پاکت بانه **ج** بلی پاکت **س**
 هرگاه زهرناخن چرک باشد و دست نجس شود با آنکه زهر چرک قبل از آن چرک
 نجس بوده است پس آن چرک باب قبلل پاکت بجمعیت دست پاک میشود بانه
ج در صورت اولی پاک میشود و در صورت ثانیه باید زاله کند چرک را
 در مقام نظهر و الا نظهرش شکل دارد **س** طعام متنجس را بخورد
 میتوان داد بانه **ج** نمیتوان داد **س** چیزهای صغیری مثل شنبه و
 شبدر آن نجس شود بخون یا غائط بر زمین بمالند یا با آب دهان عین را زایل
 کنند پاک میشود بانه **ج** پاک نمیشود مگر با آب **س** خوردن و شامیدن
 نجس و متنجس چه صورت داد **ج** جایز نیست **س** با شرط در صحت
 صلوٰه که مکان مصلی پاک باشد بانه **ج** پاک بودن محل سجده مصلی از هر
 نجاست مسریه و غیره بر شرط دو صحت صلوٰه و اما مکان سایر اعضا
 مصلی طهارت شرط نیست مگر در صورتیکه نجاست سرایت بر رخ و بدن مصلی
 نماید که در این صورت اجتناب از زم **س** اگر مسجد را نجس ببینی یا از آن
 نجاست و پاک کردنش واجب است بانه **ج** بلی واجب است تا تمکن و نجس کردنش
 حرام است اما لباس نجس را هرگاه در مسجد بگذارند و نجاستان سرایت نکند

QUTUBODIN COLLECTION

Aligarh

University Library

در احکام نجاسات

۱۱

عجب ندارد یعنی جائز است و همچنین ساثر اشیاء نجسه و منجسه اگر مثل از
 هنک نباشد **س** شاهد مشرقه یعنی روضات ائمه علیهم السلام در حکم مساجد است
 بانه **ج** بلی در حکم مساجد است مثل حر و رواق علی الاحوط و اما صحیفه
 اینست که داخل در حکم مساجد نباشد **س** حیوان غیر ما کول اللحم قبول تذکیر
 میکند بخوبی که حکم شود بطهارت جلدش مثل حال حیوة بانه **ج** بنا بر مشهور
 قبول تذکیر مبنی بر بشرطیکه نجس العین نباشد و جلدش نیز طاهر است بعد
 از تذکیر بلی مستحبست بر هیز نمودن ازان پوست بعد از تذکیر و پیش از ذباغ
 نمودن بماز و مانند آن اناشیاء طاهره و این حکم ثابت در خصوص پوست
 حیوان حرام گوشت اما در پوست حیوان حلال گوشت پس اشکال در جواز
 استعمال در هیچ حالی بعد از ذبح شرعی نیست چه ذباغی شده باشد بانه **س**
 پوست نجس بد ذباغی پاک نمیشود بانه **ج** پاک نمیشود **س** جلود بکه در
 بازار مسلمین و دستانشان یافت میشود و اطلاع از تذکیر شدنش ندارند
 چه صورت دارد **ج** پاکست مگر اینکه معلوم باشد بدین مسلم مسبوق بد
 کافر است و این مسلم هم بدون احوال تذکیر ازان کافر گرفته **س** نجس است
 بچه چیز ثابت میشود **ج** اول علم بهم رسانیدن در قهر خبر دادن عدلین با
 اخبار ذی الیه اگر چه صاحب مال نباشد و اما در گوشت و پوست و سینه با
 شک در تذکیر محکوم بنجاست مگر آنکه از بد مسلم با احتمال علم مسلم تذکیر
 باسوق مسلمین گرفته شود **س** بعد از علم بنجاست طاهر شدن آن بچه چیز حاصل
 میشود **ج** اول یقین بر رفع آن با خبر دادن عدلین با اخبار ذی الیه و شک با
 مظنه ثابت نمیشود **س** لباس نجس بعد از نظهرش اگر خورده اشتهان و نحو آن

در نظهر است

۱۲

و غیر

دران مانده پاکست بانه **ج** لباس و ظاهر نشان پاکست بلکه باطن ان نیز اگر
 در کر با جاری شسته باشد **مس** خون مشبه نجس پاکست بانه **ج** با پاکست
مس زمین باز پاکست بانه **ج** تا علم نجاستش نباشد پاکست **مس** در
 غوره انکور هرگاه دانه شیرین باشد که اب انرا بکند مملکت شود در جوش
 آمدن حرام نباشد بانه **ج** حرام نمیشود هرگاه در عرف بگویند اب غوره
مس هرگاه خرمائی نارس در طبع بجوشاید چه صورت دارد **ج** پاک و حلال
مس زمین با فرش با لباس شخص نجس باشد با رطوبت سرایت کننده غیری
 بر او وارد شود و بر بالای انها بنشیند با استعمال کند مثلاً بر صاحب خانه
 لازم است او را اعلام کند بانه **ج** لازم نیست لکن خودش با انها مباشرت نکند
 علی الاحوط **مس** جمعی طعامی مخورند یکی از انها فضله موشی دران طعام
 دبد و واجبست دیگران را اعلام کند بانه **ج** واجب نیست اما خودش نخورد
 بلی اگر بعدا حیناج مباشرت با ایشان دارد اعلام کند که هر چه نجس شد نظهر
 کنند **مس** حنا نجس را اگر بر پیش یا بر بدن دچهر صورت دارد **ج** بعد
 از شستن ریش و سر و نشان پاکست و آنچه از اجزاء صفاران باقی ماند بعد از
 شستن ظاهران پاک میشود **مس** هرگاه بناخن کسی بنک با چیز دیگر خورد
 و خون در دهنش ببرد بعد سوراخی بهم رساند با ان خون پاکست بانه **ج**
 اگر خون استحاله شده است پاکست و اگر صدق خون میکند نجس است **مس**
 در غیر ناخن **مس** زمین کل بعض از ان نجس و بعض پاک شخص راه رفت
 بران و رطوبت بر کفش پای او سرایت کرد حکم چیست **ج** پاکست مگر
 علم نجاستان رطوبت بهم رساند **مس** از دو طرف که یکی شهر و یکی سرکه

در نجاسات

۱۳

بود شخص مرده است و مخلوط بهم کرد پس فضل موشی در آن دبد و نمیداند که از کدام بود چکند **ج** باید از هر دو اجنباب کند اگر احتمال ثالثی نزد سوال نجاسات چند چیز است **جواب** نجاسات ده چیز است اول و درو پتر بول و غائط است از هر حیوان حرام کوشتی که خون جھنده داشته باشد خواهد بود اصل نوع حرام کوشت باشد یا بواسطه امر خارجی حرام شود چون حیوان نجس خور یا حیوانی که ادی از او طی نموده و بول و غائط حیوان حلال کوشت پاک و فرق در انواع حیوانات نیست لکن در بول و خز حیوان حرام کوشت اگر پرند باشد خلاف و اقوی طهارت و احوط اجنبابست خصوصاً از بول خفاش که از اد عرف عجم شب پره و شب کور میگویند و پرستو حلال کوشت و فضل اش پاکت بلا اشکال است مگر من از هر حیوانی که خون جھنده داشته باشد نجس است خواه حرام کوشت باشد یا نه و منی هر حیوانی که خون جھنده ندارد پاکست و همواره منی هر حیوانی که صاحب خون جھنده باشد و همچنین هر چیزی از آن که زندگانی در آن قرار گیرد و انچه از حیوانات زنده جدا میشود و حیوة در آن حلول نموده نجس است بلی پوستی که از لب یا جوشش بدن یا سر کچل یا بدن جربه جدا میشود پاکست و همچنین چیزی که از بیج موقوف جدا شدن آن بواسطه شانه زدن و شبانه جدا شود پاکست و نافه مشک که از اهوی زنده جدا میشود پاکست و اما اگر از اهوی مرده باشد پس در آن اشکالت و احوط اجنبابست لکن آنکه که از دست مسلم گرفته شود پاکست اگر چه قطع حاصل نشود که آن از اهوی زنده منفصل شده است و چیزی که در آن حیوة حلول نمیکند مانند شاخ و تخم و مو و غیر آنها پاکست و نخی که از شکم منی مرغ و نخوان بیرون آید پاکست اگر

پوست رگوان سخت شده باشد خواه از حرام کوشا باشد یا غیر آن بی هرگاه ملاقات نموده باشد یا منبر در حال رطوبت در چنین وقتی شستن آن لازم و آنجه که شهریان بزه و بزغاله است پیش از آنکه چیز خوار بشود با شربا به که در آنست احوط اجتناب است بلی اگر ملاقات با منبر نموده باشد در حال رطوبت نجس است و بشتن پاک میشود و شرب در پستان منبر پاکست و احوط اجتناب خصوصاً در شرب غیر ماکول اللحم و اما نجس لعین مثل کافر و سگ و خون پس هیچ یک از اینها پاک نیست خواه در حال حیوة و خواه در حال ممات چه اجزائی بوده باشد که حیوة در آن قرار گرفته باشد و چه غیر آنها باشد بجز خون حیوانیکه خون جنده دارد و هر چند از رگ نباشد چه حلال کوش و چه حرام کوش و خون ماهی و خون هر حیوانیکه خون جنده ندارد پاکست و خون پشه و زنبور که از بدن انسان بخورد و هنوز جزء بدن پشه محسوب نیست احتیاط در آن لازم است لکن ظاهراً آنکه بجز در دخول خون در جوف آن جزء آن محسوب نیست پس رعایت این احتیاط لازم نیست و همچنین پاکست خونیکه از غیر حیوان مانند دشت معروفیکه در روز عاشورا از آن خون میابد و از این قبیل است خونیکه در واقعه حضرت سید الشهداء علیه السلام و همچنین خونیکه از جمله اباست حضرت موسی بن عمران بوده پاکست و اما خون علقه که منشاء صورت حیوانات نجس است و خون تخم مرغ محکوم بنجاست و وجوب اجتناب علی الاحوط و خونیکه بعد از تذکیر حیوان ماکول اللحم در بدن آن میماند هرگاه بعد از بیرون رفتن خون بقدر متعارف باشد پاکست بشرط آنکه در جوف حلالش باشد چون کوشنا اما آنچه در غیر آن باشد چون سپر زین آن محل اشکالست

در نجاسات

۱۵

و احوط اجتناب است و هرگاه خونیکه عادت به بیرون آمدن در وقت تنگی
 قرار گرفته باشد از آن خارج نشود نجس است بسبب مخلوط شدن با خون دیگر
 از آنهم نجس میکند و اقوی اینست که از خون باقی مانده در بدن غیر ما کول اللهم
 بعد از خروج خون منعارف اجتناب لازمست و در طهارت خون بچه که در
 زمان تذکیر در شکم مادر بوده اشکالت و احوط اجتناب است چنانچه در طهارت
 آن خونیکه در حال جاری شدن خون از محل ذبح داخل شکم حیوان مذبح شده
 و در آنجا مانده محل اشکالت بلکه اجتناب از آن لازم است و هرگاه حال خون
 از باب طهارت و نجاست مشبه شود مثل اینکه نداند از صاحب خون چقدر است
 یا غیر آن پاک است اگر مسوق به نجاست نباشد و اگر مشبه بشود که از خون باقی مانده
 در بدن حیوان بعد از بیرون رفتن خون تذکیر است یا غیر آن احوط اجتناب است
 شمر و بیفتمرست و خوک است هرگاه آبی نباشد پس هر چیزی از آنها چه
 حیوة در آن حلول بکند یا نه مانند موی ناخن و همچنین لعاب دهن و شراب و سایر
 فضلات آنها هر نجس است و اما مسک و خوک اگر پاک است هشتم شراب خواه از
 انگور باشد یا غیر آن و هر ممت کشته که در اصل روان باشد نجس است و اما بنک
 و چوس و مانند آنها از هر چیزی که در اصل روان نباشد هر چند آنرا عمزوج
 باب کنند پاک است اگر چه با آب بجوشد هفتم فطاع و آن شراب مخصوصی است که غالب
 افراد آن از جواست و ممت کشته نیست و آنرا میگویند تادران و غلبان و جوش
 حاصل شود و آن غیر ماء الشعیر است که معمول اطباء است در تهم کافران کوی است که
 بر غیر دین اسلام باشد مانند یهود و نصاری و مجوس و دهری یا آنکه با احتیاط
 اسلام انکار ضروری دین اسلام نماید یا صادر شود از او گفتار یا رفتار که

در مطهرات

۱۶

افضای کفر و نما بد مثل سوزاندن قرآن العباد بالله باناسرا کفین یکی از
 اهل عصمت علیهم السلام و جمیع اقسام کافران حربی و ذمی و خارجی و غالی و
 ناصبی و مرتد خواه فطری و خواه ملی و غیر ایشان نجس میباشند و نجاست
 منحصر در این ده چیز است بنا بر اصح و غیر اینها از روایه و خرکوش و مؤش
 و چلیپا سر و عقرب و مسوخت و ولد الزنا پاک و بهیتر اجنبی است
 از جمیع و با عرق جنب از حرام نماز جایز نیست و لکن پاک است و اسوط اجنبی است
 از آن و نجاست عرق شتر جلالت خللی از قوه نیست بلکه اسوط اجنبی است
 عرق مطلق جلالت و اهن پاک بجا شکار و مستحب بعد از استعمال
 در ناخن گرفتن و سیر تراشدن اینک محل را باب مسیح نماید **سؤال**
 مطهرات چند چیز است **جواب** مطهرات پانزده چیز است اول
 از آنها آب است و آن با مطلق است با مضافا آنکه مضاف نیز رفع حد میکند
 و نه خبث و نجس میشود محض رسیدن نجاست بان اگر چه بقدر که باز با اثر
 باشد و اما مطلق پس آن پاک میکند هر چیز را مگر آنکه قابلیت پاک شدن را
 نداشته باشد مثل منبر و نجس العین و شبه اینها در قیاس زمین و آن پاک
 میکند کف پا و زهر کش را خواه از چرم بوده باشد یا از چوب بوده باشد
 با غیر اینها اگر براه رفتن از آن عین شود یا بمالیدن بزمین و هرگاه پیش از
 راه رفتن و ماندن عین نجاست زائل شود بجهنم من نمودن بزمین کفایت
 نمودن در تطهیرش مشکوک بلکه لابد است از شستن و با مسیح یعنی مالیدن بزمین
 و همچنین است حکم نجاست غیر جو مبه که از اصل عین ندارد مثل بؤل و آب متنجس
 که خشکیده باشد و فرق نیست در زمین مابین خاک و سنگ و غیر اینها از

در مظهر الست

۱۷

زمین گفته میشود و معتبر است پاک کردن زمین و اینکه تر نباشد بقیه بکسر طریقه
از آن بکف یا بکف نماید و اندک نم داشته ضرر ندارد با صدق جفاف عرفا اگر
چند بفرانست که زمین خشک باشد و در پاک کردن زمین کف دست و زانو
و پشت پا و کسیکه پشت پایابد و زانو با بکف دست چهار بار برود محل تا ملک
و همچنین هر چیزیکه حفظ دست باز نوبان نماید و نه عصای کور یا سرنیزه آنکه
بعصا نصب میکند بر زمین پاک نمیشود و آنچه از اطراف پاک که حقیقت پشت پا
لیکن نزدیک از کف پا و حواشی است که زمین بخودی خود از اثر میبکشد زمین
از پاک میکند و اجزاء ریزه که غالباً بقبر از آب رفع نمیشود بر طرف کردن آنها
واجب نیست هم چنانکه حکم در استخایخبر اب نیز اینست و بهتر نازل نمودن
انها است و همچنین چیزیکه از اجزاء زمین که دو کف پا و زیر کفش باقی میماند
بعلازا راه رفتن و ماندن از آله آن لازم نیست بلی احتیاط نمودن بهتر است
ستمر قنابست و آن پاک میکند زمین و عمارات و در و پنجره را و فرق در
اعیان نجاسات نیست پس هر چه از مذکور است که عین نجاست در آن نباشد و
افتاب از تابان بخشکاند پاک میشود و همینکه گفته شود که محل بافتاب خشک
شد کفایت در تطهیر میکند هر چند وز باد و گرمی هوا در آن مدخلیت
هم باشد و بهتر آنست که چنان بخشکد که هیچ اثر از رطوبت باقی نماند و خشکیدن
بکرمی افتاب که بر نزدیکی محل نجس تا بدین باشد و همچنین افتاب زمان ابر بکسر
مانع از تابش آن باشد کفایت نمیکند و پس از آنکه افتاب ظاهر زمین یا چنانکه
آنچه را که از باطن متصل بظاهر باشد و در این تابش افتاب بخشکد پاک میشود
و همچنین است حال در مثل دیوار و شبستان و هرگاه باطن متصل بظاهر نباشد

مثل پاره از دپوارها که صندوقه میماند پس خشکیدن طرفیکه افتاب بر
خودان نناید لکن بواسطه تابیدن بر طرف دیگر خشک شده این پاره نمیکند
منقولاً شکه در اصل از زمین بوده لکن بالفعل نقل شده از آن مثل کوزه و سیج
و مهر و نگیل با افتاب پاک نمیشود و آنچه از زمین است و از آن شمرده میشود
چون رمل و پاره سنگ و مانند آنها هر چه قابل نقل باشد لکن بالفعل از زمین
شمرده میشود بافتاب پاک میشود چنانچه از مطهرات استحاله است و آن
عبارت است از آنکه جسم نجس بر گردد بیک از اشیاء طاهره پس هر نجسه که بوقت
خاکش ریاد و در بخار شود پاک میشود خواه آن نجس در اصل نجس باشد یا پس
ملافات با نجاست نجس شده باشد و بخار بکه از چیز نجس برخیزد پاک است اگر چه
آن بسبب سوختن با آتش نباشد و عرفیکه از آن میسرند پاک است اگر چه احوط
اجتناب و هرگاه چوب نجس سوخته غالب شود باخت خام نجس بر پختن اجز
شود با سنگ نجس بر پختن اهک شود پاک شود هیچ پاره پاک نمیشود و بر نجاست
خود باقیست و هر حیوانی که از نجس میسرند مثل کرمیکه از غائط انسان منولد
شود پاک است چنان حیوانی که اصل آن از خون و منی بوده پاک است و اگر آب
نجس را حیوانی که حلال گوشت است بخورد و آن آب منقلب بیول با عرق با
لحاح شود پاک میشود همچنانکه اگر غذای نجس بخورد و سر کین شود پاک و
از این قبیل است موه و سنبل و خیار و هندوانه و شبنمها که آب نجس به آن ریخته
باشند پس هر پاکتی و سکی که در نمک آری بپزند و نمک شود پاک میشود چنانچه
ذهاب ثلثین یعنی آب انکوری که بجوش باید با آتش و دود و ثلث آن برود بنا بر نجاست
آن بجوشید و اگر بخودی خود بجوش آید پس طاهر نمیشود مگر بری که شکر و زعفران

در مطهرات است

نشین در آن قائده ندارد ششم انتقال پس هرگاه نجس اصلی با عارضی در حیوان
 پاک یا غیر حیوان قرار گیرد و از اجزاء آن محسوب شود بسبب انتقال پاک میشود مثل خون
 نجسه که کت یا پشه بمکد و از آن محسوب گردد و بان نسبت داده شود و اگر پس از
 انتقال نسبت داده نشود با چرخ در آن قرار گرفته مانند خون پشه زالو بمکدن از
 بدن انسان میکند که از اخون زالو نمیکویند در این حال نجس است و همچنین نجس
 هرگاه شک دو نسبت حاصل شود به فطر اسلام آوردن کافر است پس او را پاک
 میکند و فطره در اقسام کفار نیست اگر چه مرتد فطری باشد علی الاقوی و اسلام
 پاک میکند و مو و ناخن و بدهن و شرب و سایر طو بات فضلیه صاحب خود را
 و آنچه قبل از اسلام با رطوبت ملاقات نموده هر چند جامهای بدنش باشد
 با اسلام آوردن پاک نمیشود هفتم تبعث است مانند تبعث طفل که پدر یا جد یا
 مادر او اخبار اسلام نموده باشد پس آن طفل نیز پاک میشود و همچنین پاک میشود
 طفل که میلی او را اسپر کرده باشد و پدر یا مادر یا یکی از اجداد و جدانش یا او بنا
 علی اشکال و اقوی عدم جریان تبعث است در کنایه چاهیکه ابان بغیر نجس شدن
 باشد بعد از پاک شدن آب چاه و ظرف شراب پس از سرکه شدن آن بالتبع پاک میشود
 و نیز پاک میشود غل و هنده میت و تخم و در غیر آن از سایر آلات شکالست
 نهم زوال عین نجاست از بدن حیوان صامت زنده مطلقا و از خصوص باطن
 انسان چون سوراخ بینی و فضای دهن و مانند اینها و هر غیب پس هرگاه بعد
 از بقین نجاست بدن انسانی با نجاست رخت یا فرش یا ظرف یا سایر چیزها متعلقه
 باو غائب شود و احتمال این برود که پس از غیب آن نجس را پاک کرده باشد حکم
 بطهارت آن میشود خواه آن شخص بی مبالا در سرپین باشد یا نه لکن احوط اعتنا

در مطهرات

۲۰

علم نجاست و صدور استعمال از او است بر وجهیکه علامت طهارت بشود و با تحقیق
این دو امر بعد نیست چنان حکم غیبت در تار یکی و کوری و غایب شدن شخص
از رخوت و توابع خود و هرگاه فروش باظر و فان از توابع شخص دیگر محسوب
شود در چنین وقتی بنبیث از آن شخص حکم بطهارت میشود و از این بابست
و ظریفی که در تصرف زن و خدمتکار است پس بعد از غیبت ایشان با احتیاط
نظم بر حکم بطهارت میشود پانزدهم سنگد که هند است نجاست و نمخوان و تفصیل
آن در استنجاء مخرج غائط خواهد آمد در و از هر استبراء و بان حکم بطهارت
رطوبت مستبهر ببول و منی میشود و اگر استبراء نکرده نجس است سبزه بر جدا
شدن غساله و آن پاک کننده است رطوبتی را که باقی میماند در محل بعد از نشستن
بنابر قول نجاست غساله چهارم بر هر بدن آمدن خون از محل ذبح کردن حیوان
یا محل خرد کردن شتر بقدریکه خون منعارف از آن رفته باشد و بان حکم بطهارت
خون باقی مانده بشود و حیوانا کول اللحم و در حیوان غیرا کول اللحم انوی احتیاط
پانزدهم استبراء حیوان جلال که در اصل حلال گوشت باشد پس همیشه از
نجاست خوردن زمانی گذشت و از آن نجاست خوار نکشند ببول و فضله اثر پاکست
با گذشتن مدتیکه در اخبار از برای استبراء هر یک از حیوانات نجاست خوار
وارد شده است علی الاحوط پس احکام بیت الخلافتن را بیان فرمائید
واجبت در حال تخلی بلکه در جمیع احوال پوشانند عورتان زهر پنبه مخمزی
غیر از زن و کنیزیکه در حیاله دیگری نباشد چنان پنبه مسلم باشد چه کافری چه
عاقل باشد یا دیوانه بالغ باشد یا طفل بمز و کفایت میکند پوشانند عورت بت
و نمخوان از هر چیزیکه حاجب بشر او بوده باشد و بهتر پوشانند از آن تا بر او

در تخلی است

۲۱

وازان بهتر پوشانند تا میان ساقست و ازان بهتر پوشانند مجموع بدنست
در حال تخلی یعنی در مکانی باشد که هیچ کس او را نبیند **مس** اما جائز است
نظر کردن بعورت زن خود و کنیز خود که انرا شوهر نداده باشد **ج** بلی
جائز است بلکه از برای زن و کنیز نیز جائز است نگاه کردن بعورت شوهر و اقارب
خود **مس** نگاه کردن هر مکلفی بعورت غیر جائز است **ج** حرامست
اگر چه او مکلف پوشانند عورت خود نباشد مثل دیوانه و مخوان بلکه جائز
نگاه کردن بعورت طفل بمهر **مس** اما بعورت طفل غیر بمهر جائز است
نظر کردن بانه **ج** بلی جائز است **مس** عورت عبارت از چیست **ج**
عورت مرد عبارت است از ذکر و خصیتین و در بعورت زن عبارت است از فرج
و در بغیر آنچه مذکور شد از عورت نیست حتی داینها و آنچه مابین در و بیضیه
و موئی که بر کنار عورت میرود بعورت نیست **مس** نشستن در حال تخلی رؤ
قبله یا پشت قبله چه صورت داد **ج** حرامست **مس** یا با فرقه است در
حرامست استقبال قبله و استدباران مابین محراء و غیره بانه **ج** فرقه نیست در
محل **مس** تطهر بخرج بول چه نخواست **ج** معتبر است نشستن مخچ بول
باب و واجبست که انرا دو دفعه بشوید اگر تجاوز از محل معناد کرده باشد و الا
دو مرتبه احوطست و بهتر آنست که سه دفعه بشوید و همچنین لازمست در حال
نشستن اب بقی منولی بر بول بشود که تطوی بول مستهکک شود **مس** یا
فرقه در حکم مذکور میان مرد و زن و خشنه بانه **ج** فرقه نیست **مس**
که بک خشنه شده و پوست سر خشنه او را گرفته باشد چکند **ج** اکفا بدو
نشستن ان پوست میکند و برون آوردن خشنه لازم نیست اگر چه ممکن هم بوده

باشد از آن مس تطهر مخرج غائط و ابلان فرماید **ج** مخبرات میان انگه
از باب بشود با بسک و کلوخ و کهنه و امثال اینها بشرط آنکه نجاست از محل
معناد نعدگ نموده باشد لکن باب شستن افضل است **مس** اگر نجاست از محل
معناد نعدگ فاحش کرده تکلیف چیست **ج** معبر است شستن باب و غیر آن
مخبر نیست در قدر زائد **مس** آیا حدی از برای شستن غائط هست **بانه ج**
در غائط حدیست مگر آنقدر بشود که محل از نجاست پاک شود و اثری از اجزا
غائط باقی نماند بلی باقی ماند رنگ و بوی آن در محل عیب ندارد و لکن در
صورت نعدگ غیر معناد احوط نعدگ است و اقوی کفایت بکدغرات **مس**
استنجاء بسک و سخوان عددش چند است **ج** باید سه عدد باشد اگر چه یک
از آن زائل شود **مس** هرگاه محل سه عدد پاک نشود چقدر **ج** اینقدر باشد
استنجاء کند تا پاک شود **مس** هرگاه سنگی سه پهلوی باشد یا کرباسی در هر دفعه
پاک گوشه پاک پهلوی آنرا استعمال کند کفایت میکند **بانه ج** احوط عدد
کفایت **مس** ابا استنجاء بغیر آب زائل نمودن عین نجاست کافیست **بانه ج**
بلی کافیست و اجزاء ریزه که بعد از دقت نظر مانند آن معلوم میشود ضرر ندارد
مس ابا معبر است پاک بودن جمعی که بان استنجاء میکنند **بانه ج** بلی اگر چه
بشستن آن باشد و جائز نیست در این باب استعمال اعمان نجسه چون قطعه از
پوست منبر مثلاً و هرگاه استعمال کند معین میشود شستن محل را با آب استعمال
سنگهای پاک و امثال آن بعد از این کافی نخواهد بود **مس** ابا جائز است استنجاء
با سخوان و سرکین **بانه ج** جائز نیست علی الاحوط و احوط عدد حصول
ظهار است نیز و جائز نیست ابضا استعمال اجسام محرمه مثل تربت مشاهد شتر

در تخیل است

۲۳

و اوراق کتب شرعیه و پاره از جامه کعبه معظمه و نخوان و گاه میشود که در بعضی
 صور موجب کفر میشود پس اگر اقدام بر معصیت نموده و استعمال کند محمل پا
 میشود بانه **ج** بلی پاک میشود پس کیفیت و ادب و سنن متخی را بیان فرمائید
ج متحبت که در وقت داخل شدن بای چپ را پیش گذارند و در وقت پر
 آمدن بای راست را و سنن است بسم الله گفتن و بهتر از آن چیز است که در اخبار
 وارد شده و سر پوشیدن و استبراء و دعا خواندن نزد استنجاء پس مکروهات
 در حال تخی را بیان فرمائید **ج** مکروهات نشستن متخی در کنار راه و کنار
 نهر و چشمه و محل افادن مبهوها و قافله انداز و در خانه ها و درو باقاب و ماه و
 رو باد بول کردن و در زمین جلب و در سوراخ حیوانات و در آب چپا شده
 و چه جاری و در جائیکه باعث لعن کردن شخص میشود و خوردن و آشامیدن در
 حال نشستن و مواک کردن در حال تخی و استنجا کردن بدست راست و دست
 چپ را انگشتری در آن باشد که نقش آن اسماء الله باشد و سخن گفتن مکرر بزرگ
 خداوند و خواندن این الکرمی بلند کردن مرد بول خود را یعنی رویا بول
 کردن و از بلندگی مثل بام بول کردن و تخی میان قبر یا میان قبور نمودن و زیاده
 نشستن در خلایق یا خود داشتن نفه سکه دار مکرانکه بسنه باشد پس ابابیکه
 حال استنجا از محل جدا میشود پاکست بانه **ج** بلی پاکت و فرقی نیست مابین
 غساله استنجا از غائط و بول پس اباجائز است اباب استنجا وضو و غسل یا هیچ
 جائز نیست اما از آن نجاست با آن میتوان نمود و معتبر است در حکم طهارت اب
 غساله استنجا و دو چیز اول آنکه منغیر نجاست در بوی و رنگ و مزه نجاست نشسته
 باشد یا خواص نجس که در زمان استنجا با آب از محل جدا میشود ابرانجس نمیکند مگر آنکه

در تخیل است

۲۴

ابرا مغیر نماید و در پیش آنکه نجاستی از خارج بان نرسد باشد و از این قبیل
 نجاستی که از محل معارف تعدیه کرده باشد پس اگر غایط از مخرج تعدیه نکرده
 لکن در وقت استیجاء با حجام و کلوخ تعدیه کند چه صورت دارد **ج** اگر در
 غالب بغیر همین نحو استیجاء پیش نباشد و درینست که تعدیه ضرر نداشته باشد
 و الا مشکلست پس ابطا هرگاه مشبه شود باب نجس ایا رافع حدث و
 خبث است یا نه **ج** اما استعمال یکی از آنها در رافع حدث و در رافع خبث
 و استعمال هر دو در رفع حدث پس خواهد آمد در باب وضوء و اما در رفع خبث
 مشکلست بجهت آنکه اگر چه نجاست اول رفع بشود قطعا لکن مبتلا بشود بنجاست
 دیگر مگر اینکه ایستگاه ثانی استعمال میکند که باشد و نجاست هم محتاج بتعدیه نباشد
 پس اگر مشبه شود اب مطلق بمضاف رافع حدث و خبث است یا نه **ج**
 رافع نیست مگر اینکه مکرر کند علو اس اگر مشبه شود اب مباح باب غصب
 چه صورت دارد **ج** جایز نیست استعمال آن در صورت محصور بودن شیهه
 پس ایا واجبست در تطهیر مخرج بول دست مالیدن یا نه **ج** واجب نیست
 مگر آنکه از آن چیزی بمالد یا آنکه مخلوط بمذی یا و ذی شود که در این حال باید
 دست بمالد تا علم باز آید به رساندن و احوط در صورت شک در خروج مذی
 یا و ذی دست مالیدنست پس اب قلیل مطلق بمجرّد ملاقات نجس میشود یا نه
ج بلی نجس میشود بمجرّد ملاقات نجاست مگر اب ابرق و نحو آن در حال نجاست
 بر چیز نجس و چون بیک متصل است بجز وارد بر نجس در حال ورود بشرطیکه در
 بطریق تسبیح باشد یا تسبیح شیهه تسبیح پس اب اگر مغیر شود ز ناست یا بوی
 با طعم آن بملاقات چیزی بکه در آن عین نجاست باشد نجس میشود یا نه **ج** نجس میشود

در استبراء است

۲۵

بشرطیکه تغییر از نجاست باشد از منجنق **س** ابا استبراء کردن بعد از بول باید
 از خارج شد **ث** منی واجبست بآن **ج** واجبست بلکه مستحبست لکن
 خاصیت آن آنکه اگر بعد از بول با خارج شد منی استبراء کرد و رطوبت
 خارج که مشبه شود و معلوم نباشد که بول یا غیر آن پاکست و ناقض طهارت
 نیست بخلاف رطوبت که پیش از استبراء بیرون آید که محکوم ببولت مگر آنکه بقی
 نماید که از بول چیزی در مجرای آن باقی نمانده بود پس در اینحال آنچه بیرون
 بیاید پاکست **س** بلل مشبهی که از دهوانه یا از کپک در خوابت پیش از
 استبراء بیرون بیاید پاکست بآن **ج** بعد نیست محکوم بنجاست نباشد
 احوط اجتناب و فرق نیست در اشتباه حال بلل آنکه اخبار نماید و تشخیص
 ندهد با آنکه ممکن از اخبار آن بواسطه ناریکی یا غیر آن شود **س** ابا استبراء
 ساقط در حق کسبکه بسبب زیاد حرکت کردن و طول زمان قاطع شود که
 در مجاری بول چیزی باقی نمانده است **ث** سقوط آن حال از قوه نیست **س**
 کسبکه حشفه او را بریده باشد استبراء از او ساقطست بآن و بر فرض عدم سقوط
 بجز خواهد استبراء نماید و با شرطست در استبراء مباشرت خود شخص بآن بلکه
 بفعل غیر نیز حاصل میشود **ج** استبراء ساقط نیست از کسبکه حشفه بآن نام ذکر
 بریده باشند پس احکام استبراء نیز در حق او ثابت بلی اگر حشفه را بریده باشند
 فشار دادن حشفه همان سر ذکر را سدد و حشفه بخود مذکور فشار میدهد و اگر تمام ذکر را
 بریده باشند کفها بمنزله همان میخ نمودن مابین مقعد و ذکر سه مرتبه و اقوی عدل
 اعتبار مباشرت بلکه بفعل غیر مثل زن و کنیز نیز استبراء حاصل میشود **س** اگر
 کسی بول کند و بعد وضو سازد و بعد از وضو بلی ظاهر شود ندانند که بولت

در بیان مستبته

۲۶

با غیران و شک دارد که با استبراء نموده بود بعد از بول بانچه صورت دارد
ج حکم کند که بول مثل غیر مستبری پس وضو باید بپاشد و نماز را بجا آورد
 و همچنین است هرگاه در اثناء نماز بلل مشبه ظاهر شود و بالجمله در صورت شک
 در استبراء باید حکم کند که استبراء نکرده است **مس** استبراء در حق زنان نیز
 ثابت است بانچه **ج** استبراء در حق زنان نیست و سزاوارست که بعد از
 بول فی الجمله ارام گیرند و تنجیح نمایند و فرج خود را بطرف عرض فشار دهند و
 بلل مشبه خارج از ایشان پاکست مطلقاً و ناقض طهارت نیست اگر چه رعایت
 امور مزبوره را نمایند **مس** کیفیت استبراء از بول را بیان فرماید **ج**
 استبراء کردن از بول بر سه قسم است و بهتر از این سه قسم اینست که اندام مؤنث
 مقعد تا پنج تخمه باشد دفعه دست بکشد بقسمیکه آنچه در میان ماند بمحله ذکر
 داخل شود و بعد آنک بزرگرا پشت زهار و آنک وسط را زیر قصب بگذارد
 و بقوت سه مرتبه تا سر قصب بکشد و بیاورد تا آنچه در میان انجری باشد خارج
 نماید بعد از آن سه مرتبه خشفه را فشار داده انرا مانند دوشیدن بقوت بکشد تا
 هر چه در خشفه رطوبت بوده باشد بیرون بیاید **مس** اموریکه واجبست
 وضو از برای آن چند چیز است **ج** چهار چیز است اول نماز واجب در حکم
 آن اجزاء منسبه و نمازهای احتیاطیه بلکه سجود سهو نیز علی الاطلاق در بعض
 طواف واجب و شرط وضو در صحت هر یک از ایند و بلکه شرط وضو
 در صحت هر نماز مستحب نیز سیمین کتاب قرآن و اسم جلاله و اسماء و صفات
 خاصه خداوند عالم که واجب بالاصاله باشد مثل در آوردن از چنگ کافر یا از
 مزبله نعوذ بالله یا بالعرض مثل نذر و شبان و احوط الحاق اسماء انبیاء و حضرة

در موجبات وضو است

۲۷

سَبَّحَ النَّاءُ وَائُمَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَانَ وَاحِطُ نَرْكَ مَسْأَلَهُ مَا لَمْ يَكُنْ مَسْأَلَهُ
 جَهَامُ نَذِيرُ عَهْدِ قَسَمِ مَسْأَلَهُ مَوْجِبَاتُ وَبَطْلَانُ وَضُوءِ چندان چیز است
ج دوازده چیز است اول بول در قعر غایب سیم ریح چه با صدا باشد یا به
 صدا پس ضرر ندارد باده که از فرج زنان بیرون بیاید چهارم خواب که غالب شود
 بر چشم و گوش پنجم دیوانگی ششم بیهوشی هفتم مستی هشتم رطوبت مثنیه
 که بیرون بیاید از حشفه در حال استرا نمودن از بول یا پیش از آنچه فاصله در میان
 بول در لوبت باشد یا نه تمام استحاضه خواه قلیل باشد یا کثیر با متوسطه در همه
 حیض یا زردی نفاس و از آن هر مس میت علی الاحوط و اما جنابت اگر چه ناقض و
 شکتی وضو است لکن موجب غسل فقط است و بان غسل نماز و نحو آن باطل می‌باشد
 بدو وضو و اما در هر یک از استحاضه کثیره و متوسطه و حیض و نفاس و مس میت
 اگر چه لازم غسل و لکن بغسل نهائی نماز نمی‌شود و اندک بکند بلکه وضو نیز از برای نماز نیکو
 و جونا در غیر مس میت و احتیاطاً دران مس اباً و اجبت تقدیم وضو بر اغسال
 مزبوره با آنکه نجس است در تقدیم و تأخیر **ج** اظهر عدم وجوب اگر چه احوط
 مس اباً ملایم در حصول هر يك از نواقض مذکوره بر علم است یا بر ظن **ج** مدار
 بر علم است لکن بهر دو صورت ظن بلکه در شک باطل کردن وضو و اعاده کردن
 آنست مس حقیقت وضو و اتصالاً بیان فرماید **ج** حقیقت وضو شستن
 رو و دستها و مسح سر و مسح پاها است اما اگر پس واجب شستن آن بحسب طول آن
 اول رستگاه موی یا با خرمنج و بحسب عرض آن قدر است که فرا گیرد از انگشت بزرگ
 و میانی و هر چه داخل در این حدود باشد شستن آن لازمست و آنچه بیرون باشد
 واجب نیست خواه از دو طرف شقیقه باشد یا از عذار که آن اخو شقیقه است بل

در کیفیت ضیوع

۲۸

لازمست داخل نمودن قدر از خارج حد و در نا بقین بشتن تمام رو حاصل
شود بلکه اندکی از باطن دماغ و مطبق شغیر یعنی ظاهر لبها را بشود و داخل
چشم از بواطن محسوس و شستن آن لازم نیست و مدار در رستگاه مو و در
انگشتان بر موی الخلفه است و واجبست که در شستن شروع با علی نماید و هرگاه
اب بر رو خود از پائین ببالا جاری ساخت و در نیت خود قرار داده که اول شستن
رو از اول سرانبر شد اب از اول پیشانی باشد صحیح است و هرگاه تمام رو بر آب بگذاشت
در حوض و مانند آن فرو کند لکن در قصد خود ابتدای رو را اول شستن قرار
دهد و مابقی را در عقبان محسوس و وضو مشکوک و حصول تہ تبیح در نیت معلوم
نیست شستن بشو که موی ریش از آب پوشانیده باشد مگر موی تنگی که بشو
از پیران نماید با نیت که در اینحال لازمست شستن و حکم ابرو و مژه حکم ریش است
در شستن در و پیر و واجبست شستن دستها از مرفق که محل اجتماع استخوان
باز و دست است و محل جمع شدن این دو استخوان باشد شستن بشود بلکه لازم
داخل نمودن چیزی از بازو تا بقین بشتن تمام مرفق حاصل شود و واجبست
ابتدا نمودن بشتن مرفق بخوبی که در ابتدای شستن روی ذکر شد و همچنین
لازمست شروع نمودن از بالای مرفقها اینکه سر از پیر بشود و هرگاه عکس
نماید وضو باطلست و کسیکه بعضی از دست او را بریده باشد کفها بمنماید
با نیچر باقی ماند از آن و هرگاه از مرفق بریده باشد که چیزی از آن باقی نماند
باشد کفها بمنماید بشتن سایر اعضا و بهر آنستکه تمام بازو را بجای دست
بشود و کسیکه در زیر مرفق او دست دیگری باشد با آنکه زباده بر خلفت اصله
انگشت داشته باشد با آنکه گوشت زانندی بر دست او رونده باشد همه را بشوید

و واجبست
۳

در وضو است

۲۹

واحوط شستن موی دستهاست و واجب نیست پاك نمودن زیر ناخن اگر از
فرد متعارف بلند تر نباشد و اگر چرك ظاهر بشود را كرفتن باشد بواسطه
كرفتن ناخن از پاك مینماید و واجب در شستن هر پانزده و دستها را
باقی نماند مقداری از آن اگر چه بقدر جای موی باشد **مس** ایا واجب
رفع چیزیکه مانع از رسیدن آب بیشتر است بانه **ج** بلی زایل نمودن انما^{نع}
لازمست با اینکه حرکت میدهد آن مانع را از مکان خود تا آب تمام محل^{خود} را
فرا گیرد **مس** و واجب مسح پیش سر مقداریکه در عرف مسحین بنامند **مس**
چه مقدار مسح پیش سر کافست **ج** آنکه در عرف مسحین بنامند و بهتر آنست
مقدار عرض پانزده انگشت و بهتر از آن مقدار عرض ستر انگشت است **مس**
فرقی هست در مسح مابین مرد و زن بانه **ج** فرقی نیست لکن مستحب مؤکداً^{ند}
برای زنان در مسح وضو بجهت نماز صبح برداشتن چیزیکه سر خود را بان^{پوشا}
و کمتر از اینست در ناگزاستجاب بجهت نماز مغرب و عجز نیست و را در سایر
نمازها داخل نمودن انگشت خود را زیر مقنعه و بخوان **مس** ایا لازمست
مسح نمودن ناصبه را که در بالای پیشانی است بانه **ج** لازم نیست بلکه
جائز است بر هر موضعی که از پیش سر باشد **مس** حد پیش سر چه قدر است
ج ربعی است که در پیش سر واقع شده و سه ربع دیگر عقب مو است و دو
پهلوی آن که منتهی میشود بحد گوشها **مس** ایا جائز است سران بر مسح کردن
و بعکس آن بانه **ج** احوط ترك عکس است **مس** اگر موی در محل مسح^{ند}
باشد مسح بر آن جائز است بانه **ج** اگر از حد خود که در پیش سر است بیرون
رفته جائز است و هرگاه از حد خود بیرون رفته باشد با آنکه از برهان موضع

در وضو است

۳۰

جمع کرده باشند مسح بران جائز نیست **س** ایا میتوان مسح بظاهر دست نمود
 یا معتبر است بباطن دست **ج** واجبست بباطن دست **س** اگر ممکن نشود
 بباطن دست بچهره مسح نماید **ج** اکتفا نماید بغیران از سایر اعضاء دست
 و نعل نشود احتیاط بقدم مسح نمودن پشت دست **س** ایا جائز است مسح
 بر چکمه و جوراب و شبیه آنها بانه **ج** جائز نیست مگر در حال نفعیه همچنانکه
 جائز است نفعیه در سایر افعال وضو و عمل صحیح است و اگر نفعیه بهر علت از
 پایا مسح نمودن غیر پیشه حاصل شود احوط بلکه اقوی آنست که شستن یا را مقدم
 بدارد و کسیکه بتواند وضو با زد در مکان خلوت که نفعیه دران نباشد احوط
 بلکه اقوی آنست که در آنجا وضو با زند و نفعیه نماید **س** اگر با اثر اعضاء
 دست هم متمکن نباشد بچهره مسح نماید **ج** مسح نماید بذراع **س** ایا مسح
 با ب خارج از وضو میتوان نمود بانه **ج** نمیتواند **س** ایا معتبر است
 خشک بودن محل مسح بانه **ج** بلی معتبر است و لکن اگر طوبی در محل مسح باشد
 که ابدست بران غالب باشد بروی چکمه مسح بر طوبی با مسح بعلی ابد ضرر ندارد
س کسیکه عضورا با رتماس در آب فرو برد ایا میتواند بان عضو مسح نماید
 بانه **ج** هرگاه در حال فرو بردن باب قصد شستن آن بجهت وضو کرده باشد
 مسح بان جائز نیست و هرگاه قصد نماید شستن عضورا در حال بیرون آوردن
 از آب مسح بان بی عیب است **س** هرگاه آنچه در دست از بقیه رطوبت با وضو
 بود بمشکد بجهت فراموشی از مسح با سایر عذر ها چکند **ج** جائز است گرفتن
 ابا ز سایر اعضاء بجهت مسح نمودن بان و بهر مقدم داشتن آب ریش و ابروها
 بشرطیکه از حد رو بیرون نرفته باشد و هرگاه جمیع اعضا بمشکد دوباره وضو

و همچنین هرگاه
 بعد از فرو بردن در آب
 قصد شستن کرده باشد

در وضو است

۳۱

باز در مس هرگاه ممکن نباشد حفظ رطوبت که بتواند بان مسح نمود بجهت کرمی و
 با غیران چه باید کرد **ج** بهتر آنست که در آخر وضو مسح نماید بباب خارج بعد از
 آن هم تبسم نماید و بهتر از این هم آنست که اول مسح نماید همان حالت که دارد بعد از آن
 باب خارج بعد از آن تبسم نماید چنانچه واجب است مسح پشت پاها از سر انگشتان تا
 بکعبی در طول بویجه که از آن چیزی باقی نماند بلکه احوط تا بند پای است و از عرض
 بقدر مسی کافیست اگر چه بمقدار عرض یک انگشت باشد بلکه بهتر از این بمیان
 دست مسح نمودن از سر انگشتان تا بند پای است مسح پاها واجب است مسح پاها از
 انگشتان تا بکعب بکشد یا بعکس **ج** احوط بطریق معارف مسح خشک بودن
 اعضاء وضو قبل از وضو شرط در صحت وضو نیست **ج** شرط نیست لکن بهتر
 خشک بودن مسح عضو بدتر از درباران نگاه داشتن چنانچه شستن برای وضو
 با غسل ایا جائز است بانه وضو و غسل با این حاصل میشود بانه **ج** بی صحیح
 و جایز است در این حال و حاصل میشود غسل وضو لکن در وضو باید مسح و
 رجلی بباب جدید از باران واقع نشود و مزوج هم نشود اب وضو اب باران جدید
 که اگر واقع شود فاسد است مسح نکند در مسح موجب بطلان وضو است بانه
ج ضرورت ندارد مخصوصا اگر بجهت رعایت احتیاط باشد در تحقق مسح شرعی
 و لکن موجب اثم است اگر بقصد مشروعیت باشد مسح بعضی در وضو بجهت
 بخوبی که بعضی اعضا را بشوید بطریق اتماسی و بعضی را بطریق ترتیبی ایا جائز است
 یا نه **ج** بی جایز است مسح سر بدست چپ و مسح پای راست بدست
 و پای چپ را بدست راست جایز است بانه **ج** احوط مسح سر و پای راست
 بدست راست و مسح پای چپ بدست چپ مسح اگر تحمل مسح رطوبتی داشته باشد

در وضو است

۳۲

ولکن بطریق است که رطوبت مایع غالب است بر مسح چه صورت دارد **ج** اگر
 رطوبت مایع غالب مؤثر باشد بر مسح عیب ندارد والا فلا میس جائز است
 اینان بصلوة واجب و مندوب بهر وضو و غسل مسحجه این **ج** بل جائز است
 اینان بصلوة واجب و مندوب بهر غسل که رافع حدث مثل غسل جنابت قبل از
 دخول در وقت و همچنین جائز است بهر وضو و مسحجه که رافع حدث باشد مس وضو
 پیش از وقت میتواند بجا آورد که بان وضو فریضه حاضر را بجا آورد بدو
 بودن نماز قضا بر ذمه این **ج** بل میتواند اگر وضو مسحجه بجا آورد مس
 اگر کسی بعد از فراغ از غسل پا و وضو شک کند که آیا آب مشبه بنجر و مضاف
 بوده یا نه چه صورت دارد **ج** وضویش صحیح است مس شرائط وضو و آنچه
 معتبر است در آن بیان فرمائید **ج** شرائط وضو چند چهار است اول نیت
 و آن در وضو و غیر آن عبارت است از قصد بوی غل و معتبر است در آن این که با
 بان نماید بعنوان فرمان برداری خداوند عالمان مس آیا نیت مقارن شدن
 و نماید یا پیش از آن **ج** نیت که عبارت از داعی است علی الاقوی محل معتبر
 ندارد هر وقت حاصل شود و تمام عمل را بان بجا آورد کفایت میکند مس اگر
 کسی قصد تجدید نماید در وضو و حال آنکه محدث باشد با آنکه قصد رفع حدث
 کند در وضو و حال آنکه محدث نیت چه صورت دارد **ج** اگر از روی غفلت
 باشد ضرر ندارد و وضویش صحیح است و بهتر آنست که آن وضو را بشکند و وضو
 دیگری بکند بقصد رفع حدث در تنه واجبست و نیت با آنکه اول تمام رود و ثبوت
 و بعد از آن دست راست را و بعد از آن دست چپ را و بعد از اینها مسح سر نماید و بعد
 از آن مسح پاها کند و اقوی مقدم نداشتن پای چپ است بر پای راست و آنچه تقدیم

در وضو است

۳۳

پای راست بر چپ پس هرگاه کسی فراموش کرد شستن عضو سابق را و
 لاحق را شست مثلا اول دست چپ را شست بعد دست راست را چنانکه **ج**
 عضو لاحق را بشوید بشرط آنکه موالان معتبر برهم نخورده باشد و اگر موالان بر
 خورده باشد وضو را از سر بگردان **س** اگر تمام اجزاء وضو را بشوید
 باران و هر یک را بقصد وضو را ب حرکت دهد با صدق شستن وضو نیست
 بانه **ج** تصدیق شستن بنماهد و وضو صحیح است و باید بعد از حرکت دادن دو
 بقصد وضو دست راست را باین قصد حرکت دهد و بعد از آن دست چپ را ولی
 مسح در این صورت با بقی مانده در دستها که اب خارج است صحیح نیست و رعایت
 صحیح مسح با نشک غلغل کف دست چپ را بخوید کور بنما بد بلکه بعد از بیرون آوردن
 از آب نواید دست راست بشوید **س** اما ترتیب در میان اجزاء اعضا هست بانه
ج بلی واجب ترتیب و کفایت میکند در حصول آن آنکه ابتدا با علی کند و بقیه
 را بخوی بشوید که در عرف گفته شود که از بالا بپائین شست بهتر واجب مؤل
 یعنی در پی بجا آوردن اعمال آن بخوبی که در زمان شروع در عضو لاحق عضو
 سابق با اعتدال هوا و احوال خشکده باشد پس هرگاه بجهت زیادتی گرمی هوا
 با وزیدن باد یا حرارت بدن شخص یا غرایبها از سایر اسباب خشکد وضو صحیح است
 اگر متعاقبا در فاصله بجا آورده باشد و الا احوط استیناف است **س** هرگاه
 بجهت سردی هوا و یخواری در عضو سابق اثر باقی ماند و بدانیم که اگر هوا معتدل
 میبود هر این خشک شدن در این صورت دوباره بجا آوردن لازم است بانه
ج احوط استیناف است **س** اگر در همین شستن دست چپ دست راست
 خشک شود اما در صورت رطوبتی باشد چه صورت دارد **ج** وضو صحیح است

در وضو است

۳۴

واحوط دوباره گرفتن وضو است **س** هرگاه اعضاء وضو خشکیده باشد تا
 در زبش که از حد روگذشته رطوبت باشد با موالات معتبره در وضو بهم
 خورده است **ج** محل اشکال احوط اعاده وضو است چنانچه در
 که با قدرت و تمکن خودش وضو بگیرد و همچنین که در عرف نکوبند خود وضو
 گرفت وضو باطلست و فرقی نیست میان عامد و ناسی و غافل و جاهل و میان
 وضو و غسل و تیمم و شستن و مسح نمودن و هرگاه بشرکت دیگری طهارت را
 با بعضی از ارباعل آورد یا دیگری بعلی بیآوردان طهارت را با بعضی از ارباعل
 نمیکند چنانچه اگر شرک غیر از اینست اخذ کرده باشد وضو باطلست چه وضو
 بشرکت غیر شود یا نشود **س** هرگاه در حال اضطرار شخص نتواند وضو
 خود را بگیرد چه کند **ج** باید در اینحال دیگری را معین بگیرد و معتبر در
 خشکیدن اعضاء در اینحال خشکیدن اعضاء وضو کبرنده است نه وضو ^{هند}
 واحوط در اینحال نیت نمودن هر دو است هر چند ظاهر کفایت نیت وضو
 کبرنده است اگر بقسمی باشد که فعل وضو را نسبتاً بتوان داد عرفاً و وضو ^{هند}
 بمنزله آن باشد پنجم مطلق بودن آب وضو است خواه آب شور باشد یا شیرین
 آب دریا باشد یا نه آب برف باشد یا نه باران باشد یا نه **س** هرگاه چیزی در
 میان آب بریزند مثل نمک یا کلاب یا مانند اینها وضو در اینحال مبنی
 گرفت **ج** هرگاه از اسم اطلاق بیرون نزود مضرب **س** آیا باب
 قلبان میتوان وضو گرفت یا نه و دفع خبث هم میکند یا نه **ج** بلی در هر حال
 جایز است مادامیکه از اطلاق بیرون نرفته باشد **س** آیا وضو با پیشینه
 بمضاف صحیح است یا نه **ج** صحیح است اگر بپرد و وضو بگیرد شتراب وضو

در وضو است

۳۵

باب غصبی نباشد یعنی مباح باشد که بملک خود یا باذن صریح از مالک یا
 نجوی باشد حال باشد و احوط در شاهد حال انصرار بعل است
 یا از نهرها شبکه در منازل و راههای اسفار و غیر آنهاست وضو گرفتن چه
 صورت دارد **ج** مادامیکه از مالک کراهتی ظاهر نشده باشد وضو صحیح است
 و احتمال بودن صغیر یا مجنون یا نحو ایشان مضرت نیست اگر کسی سهوا یا جهلا
 باب غصبی وضو بکند صحیح است **ج** بل صحیح است اما قیمت براضا من است
 به فقر اب وضو نجس نباشد پس اگر وضو بکند باب نجس باطلت مطلقا بلکه اگر
 بقصد جواز و شرعیت وضو گرفت بدون عذر حرام خواهد بود **س** هرگاه
 شخص یا نجس سهوا یا جهلا یا ناسیا یا غفلة وضو گرفت چه صورت دارد **ج**
 باطلست و بر این نقد بر فرقی هم میان وقت و خارج از وقت نیست هشتم خوف
 ضرری از استعمال آب نباشد مثل اینکه ظن ببرد برسد مرضی یا زیاده باشد مرض یا
 طول بهمرساندن یا تنگی وقت یا بیجهت ترس از تشکی بر خود یا بر رفیق خود که از
 مفارقت او مضرت شود هر چند کافر باشد یا مضرت نشود ولیکن صاحب نفس مختل
 باشد یا خوف بر حیوان داشته باشد که از تشکی ببرد و ببردن آن مضرت شود و این
 شرط و شرط سابق بر اینکه با احتیاط باشد از شرط علم است نه از شرط اطاعت و تحریر
 باین معنی که اگر علم نداشته باشد مضرت نخواهد بود نه با غساله استنجاء نباشد هر
 چند از غساله پاک باشد و شرایط آن در بحث ازاله نجاسات گذشت در برابر
 وضو مشبه نجس نباشد **س** اگر متمکن نباشد مگر از این دو اب که مشبه نجس
 تہتم کند یا یکی وضو بزند و بعد بان دیگر موضع وضو را بشوید و وضو بکند و
 نماز کند **ج** اگر این دو اب قلیلند و مکرر است تکرار وضو بخورم و تکرار نماز

(باین)

در نواقض وضو است

۳۶

با بنحو که وضو باز دبیکی از اینها و نماز کند و بعد نظهر کند محال وضو را باب
 دیگر و بعد وضو باز دو بان نماز را اعاده کند بعد از آن تعین این عمل و اکثفا
 بان و احوط ضم تیمم است نیز و اگر ممکن نیست تکرار نماز معتبر است تیمم و اما اگر
 هر دو کرد نظاهر آنکه وضو بخورمزبور کانیت و احتیاج بتکرار نماز و تیمم نیست
 اگر چه احوط تکرار نماز و ضم تیمم است و همچنین اگر یکی از اینها گویا شد و لکن در
 اینصورت لازم است آب گزارد داخل استعمال کند پس هرگاه چیزی یکی از این دو
 آب ملاقات نماید پاک است بانه **ج** محکوم بطهارت مگر اینکه حالت سابقه این دو
 آب نجاست بوده باشد پس احوط بلکه اقوی حکم نجاست ملاقی هر یک از اینها است
 یا نه نه هم واجب که محل وضو پاک باشد از نجاست پس هرگاه آب بریزد و جاری
 شود بر محل وضو بقصد وضو و طهارت از نجاست وضو باطلست در اینصورت واجب
 مکانیکه وضو میگرد مباح باشد یعنی غصب نباشد پس هرگاه از روی جهل یا
 در محل غصب وضو گرفت بعد از فراغ از وضو متذکر شد با وضوی چنین کسی صحیح است
 بانه **ج** بی صحیح است لیکن از برای یالت زمین اجرة المثل بر ذمه او تعلق میکند
 اگر عینا بگویند که عوض دارد پس نه هم واجب که محل ریختن آب وضو اگر
 منحصراست غصب نباشد و اگر غیر منحصراست وضو گرفتن در آن صحیح است اگر چه
 فعل جزا میپردازد آن مرتکب شد مگر اینکه وضو گرفتن علت تصرف نمودن در
 آن محل بوده باشد پس شخص متوضی یعنی وضو گیرنده مکانیکه ابدانده و
 بخوراهد وضو بگیرد غصب است و لکن قضای آن مکان مباح است وضویش صحیح است
 بانه **ج** وضو گرفتن در چنین محل مثل وضو گرفتن در کفش غصب است پس
 در وقت مسح پا را خارج کند از محل غصب نشاء الله تم وضویش صحیح است

در جبار است

۳۷

غسل در حمام غصبه صحیح است بآنکه **ج** غل فاسداست اگر چه آب آن حمام
 مباح باشد پس هرگاه از زمین غصبه آب مباح را بردارد و در جای مباح
 وضو بآورد با غسل کند چه صورت دارد **ج** انشاء الله عیب ندارد وضو
 و غسل صحیح است پس هرگاه در زمین غصبه آب بارش جمع شود و از آن آب
 بردارد بجهت رفع حدث یا رفع حدث بان میشود بآنکه **ج** بل رفع حدث بان
 میشود پس فاقد طهورین یعنی آنکه نه آب و نه چیزهای دیگر که تیمم بر آنها
 جایز است بافتن شود برایش تکلیف و ماقطع بآنکه با بدلتان بصلوة
 نماید بلا طهارت و بر نقد سقوط قضا لازم است اگر وقت بگذرد و بعد از
 احد طهورین شود بآنکه در صورت ثانیه که تکلیف ماقطع نباشد باز حکم
 بلزوم قضا است بآنکه **ج** احوط آنست که همان حالت نماز کند و لازمست
 قضا افزاینده بل آورد با طهارت پس احکام جبار را مفصلاً بیان فرمائید
ج جبار عبارتست از شکسته بستیکه از بر محل شکسته و انداختن میبندند
 لکن حکم در این تمام میشود بر آن نیست بلکه شاملست که هرگاه اثر آنکه بر جروح مانند
 زخم شمشیر و غیر آن و قروح مانند زخم دمل و شبهران میبندند بلکه نیز شامل
 دوا اثر آنکه از ضمادات و مانند آنها بر عضو بجهت شکستن بازخم بودن آن
 ضرورت میماند پس هرگاه صاحب جیره بتواند عضو خود را بشوید باین
 جیره یا در سبک آب بزیهران بفرود بردن بزیهراب یا مکرر ریختن آب بر آن تا آب
 بزیهران برسد بخوبی که در عرف شستن محل صدق نماید چه صورت دارد **ج**
 انحال واجبست بر او شستن و کفایت نمیکند مسح بر جیره پس هرگاه عاجز از
 شستن شود و نتواند آب بر محل برساند بجهت عدم تمکن از آن یا بجهت باند نبودن

عضو یا نبودن امکان تطهر چکنند **ج** در اینوقت مسح نماید بر رگ جبهه باب
و مسح بر طوب و نری که در دست از بقعه شستن ساز اجزا و محل باقی مانده کفایت
نمیکند بلکه احوط مسح با دست یقین که اقل مراتب شستن صد کند و لازم نیست
در چنین وقت قصد مسح نمودن چنانکه لازم نیست قصد شستن نمودن بلکه
انچه را که در واقع واجبست قصد نماید پس حکم در اینجا برخلاف مسح سر و پاها
میشود بجهت آنکه در آنها قصد مسح لازم است و با تمکن مسح بر بشره واجبست مسح
بر همان بشره و افضل جمع مابین مسح بر بشره و مسح بر جبهه است و لازمست مسح نمودن
تمام جبهه و وانکذا شستن چیزهای از آن بر حسب مکان بلی انچه ممکن نیست با بسیار
دشوار است مثل مابین ریهما نهائیکه بر جبهه کشیده شده است پس ظاهر سقوط
مسح است التبر بانها و واجب نیست مسح بدست و کفان و کفایت میکند هر آنکه
که مسح بان حاصل شود اگر مسح بلی از غسل باشد مس هرگاه در بعضی از اعضا
زخم باشد و بر آن کهنه و شبیه آن نباشد چکنند **ج** با تمکن از شستن بودا بشود
و با عدم تمکن از آن مسح میکند بر خود بشره و با نبودن تمکن از مسح آن بجهت نجاست
موضع با غیر آن کهنه بر روان گذاشته از آن مسح مینماید و با تعدد آن کفایت میکند
بستن اطراف زخم و احوط جمع مابین وضو شستن اطراف زخم و تیمم است بلکه
جمع مابین وضو و تیمم در جمیع صور با مسئله احوطست مس هرگاه جبهه نجس
باشد و غیر آن هم نباشد که بر روان بگذارد تکلیف چیست **ج** باید اطراف آنرا
بشود در موضع شستن و در طرفشرا مسح نماید در موضع مسح و هم تیمم نماید
هر وقتیکه مسح بر جبهه ممکن نباشد نیز تیمم لازمست مس هرگاه بر یکی از اعضا
مانع از رسیدن آب بجز آن باشد یا معذرو بادشوار باشد از آن چکنند **ج**

در جنبابراست

۳۹

باید مسح بر رگوان نماید و احباً ظاهر تمیم نماید و فرق نیست در جیره مابین اینکه در مواضع شستن باشد یا مواضع مسح و همچنین فرقی نیست مابین اینکه در تمام عضو باشد یا بعضی آن اگر چه بهر درجیره محل مسح جمع مابین وضو و تمیم است و نیز فرقی نیست مابین اینکه عضو مسح کننده جیره داشته باشد یا غیر آن پس مسح میکند همان نری آب وضو که بر جیره باقی مانده و معبر است در جنباً آنکه پاک باشد پس هرگاه نجس باشد کهشته پاک بر رگوان گذاشته از مسح نماید و احباً ظاهر تمیم نماید ولی معبر نیست در جنباً بر بجهت صحت وضو اینکه نماز در آن جائز باشد پس جائز است در باره مردان مسح بر جیره از حریر و جامه از طلا و بله معبر است حرام نبودن استعمال آن پس هرگاه مغضوب باشند استعمال جائز نیست و مسح بر آن کفایت نمیکند چنانکه کفایت نمیکند مسح کهشته که بر رگوان گذاشته شود و بدانکه وضو صاحب جیره صحیح است حتی بعد از زوال عذر و تمکن از وضو صحیح هر چند وقت و سبب اعاده عمل داشته باشد و افوی عدم وجوب اعاده وضو است بجهت عمل دیگر اگر چه احوط خصوصاً اگر در اثناء آن عذر بر طرف شود بلکه وجوب اعاده در این صورت خالی از قوه نیست

در بیان ایحکام مشکوک متعلق بر وضو

مس اگر کسی یقین در حدث و شك در وضو داشته باشد تکلیفش چیست ج باید وضو باز دمس اگر کسی یقین در وضو داشته باشد و شك در حدث چه صورت دارد ج بنا بر طهارت گذاردمس اگر کسی یقین هم بحدث هم بوضو دارد و شك دارد که آیا حدث مقدم است یا وضو حکم چیست ج باید

در شکوکت

۴۰

وضو سازد مگر در صورتیکه تاریخ طهارت را بداند **مس** اگر کسی بعد از نماز
 میکند که با وضو داشته باشد **ج** بنا بر این صحت عمل میکند و لکن از برای نماز
 بعد وضو سازد **مس** هرگاه در آشنای عمل شک در طهارت نمود چکند **ج**
 عمل را قطع کند و استنباط آن عمل نماید با طهارت جدید اگر چه احوط انجام عمل
 و استنباط نیست با طهارت جدید **مس** هرگاه بعد از وضو یقین کرد که یکی از
 اجزاء وضو را بجا نیاورده است چه باید بکند **ج** اگر موالات بر هم نخورده
 آن جزء و ما بعد از آن بجا آورد و وضو صحیح و هرگاه موالات معتبره بهم خورده
 وضو از سر میگیرد **مس** هرگاه کسی بعد از شروع در شستن عضوی شک نماید
 در عضو سابق چکند **ج** برگردد بوی سابق و از اینجا بیاورد با مرأه موالات
 و ترتیب و سایر شرائط و حکم ظن در این باب حکم شکست و فرقی نیست با این شک
 در اجزاء و شک در شرائط پس مادامیکه فارغ از عمل نشده اگر در یکی از آنها شک
 نماید با استیصال یقین کند و قول خدا واحد در هر یک از آنها چنانست علی
 الاحوط و کثیر الشک اعتباری بشک و نیست **مس** هرگاه موضع وضو یا غسل را
 شخص غرض میداند بعد از وضو یا غسل شک دارد که اذاته نجاست کرده باشد **ج**
 وضو و غسل صحیح است و از برای بعد نظیر کند آن موضع را و هرگاه علم دارد بخلو
 شدن بر طوبی نظیر نماید و بهتر آنست که این وضو و غسل را عاده نماید و اگر نماز
 هم کرده عاده کند **مس** هرگاه کسی صاحب حدث مستمر باشد چه بول و چه غائط
 و چه نوم و چه ریح تکلیفش چیست و مراد بحدث مستمر چیست **ج** مراد بحدث مستمر
 قبی است که اگر بخواهد در آثناء نماز چیزی را که از آن صادر بشود بجهت طهارت
 کند حرج شدیدی لازم آید و هرگاه شخص ملوس یا مبطون از برای ایشان زملنه

در وضو است

۴۱

اگر ارام باشد که در آن بتواند تحصیل طهارت نماید و نماز را بجا آورد و انتظار از نماز
 میکشد و اگر نباشد زمانی برای ایشان که وسعت دارد لیکن متمکن از این باشد که
 بدن و عروق و حرج نماز را با طهارت بجا آورند باین معنی که در هر جای از نماز که
 حدثی روی دهد طهارت را تجدید کند و از هماغجا که باقی مانده نماز را تمام کند پس
 بهمان نحو وضو میبازند و بنا میکنند از موضع رو دادن حدث و احوط در
 اینحال آنکه نماز را بوضو اول تمام کند و بعد از آن عمل مذکور را بجا آورد
 و اگر زمان وسعت بر اقل واجب نماز که عبارت از اتمام و یک تسبیح باشد در هر
 رکعتی داشته باشد بهتر است آنست بعد از نماز ثلثه الافعال و با متمکن نشدن
 بدن و عروق و حرج از تجدید وضو بقیه هر یک ذکر شد چنانچه در فی مکن حدث وضو
 میبازند از برای هر نمازی و بدون تاخیر نماز را بجا میآورند و حدث صادر در بین
 نماز معفو از ایشانست و واجب بر مسلوب اینکه باره از کهنه پاکبسته یا نحو
 بخود ببندد تا نجاست نعلت بجا بر و بد نش نکند و اما مذی و دزی و ودی و
 ناخن گرفتن و سر تراشیدن و غیر اینها از چیزهاست که غیر شبعه ناقض وضو دانسته
 اند پس هیچ یک از اینها ناقض وضو نیست بلی مستحب تجدید وضو با بدن مذکور
 و ودی بدال تمهله من سن وضو را اجمالا بیان نمائید **مستحب**
 در وضو گذاشتن ظرفی که از آن وضو میبازد بر طرف راست خود و این در ظرفی
 که بتوان از آن بدست آب برداشت هر چند دستان سل باشد و مستحب است
 برداشتن از ظرف بدست راست اگر چه بجهت شستن آن باشد و بسم الله گفتن بد
 اول و هرگاه دست در آب گذارد بگوید بسم الله و بالله اللهم اجعلنی من التوا
 واجعلنی من المستطهرین و خواندن دعاهاست که در شستن رو و دستها و مسح بر

طهارت و نماز
 را بجا آورد
 م

در وضو
 اگر ارام باشد
 که در آن بتواند
 تحصیل طهارت
 نماید و نماز را
 بجا آورد و
 انتظار از نماز
 میکشد و اگر
 نباشد زمانی
 برای ایشان که
 وسعت دارد
 لیکن متمکن
 از این باشد
 که بدن و عروق
 و حرج نماز را
 با طهارت بجا
 آورند باین
 معنی که در هر
 جای از نماز که
 حدثی روی
 دهد طهارت را
 تجدید کند و
 از هماغجا که
 باقی مانده
 نماز را تمام
 کند پس بهمان
 نحو وضو میبازند
 و بنا میکنند
 از موضع رو
 دادن حدث و
 احوط در این
 حال آنکه نماز
 را بوضو اول
 تمام کند و
 بعد از آن عمل
 مذکور را بجا
 آورد و اگر
 زمان وسعت
 بر اقل واجب
 نماز که عبارت
 از اتمام و یک
 تسبیح باشد
 در هر رکعتی
 داشته باشد
 بهتر است آنست
 بعد از نماز
 ثلثه الافعال
 و با متمکن
 نشدن بدن و
 عروق و حرج
 از تجدید وضو
 بقیه هر یک
 ذکر شد چنانچه
 در فی مکن
 حدث وضو
 میبازند از
 برای هر نمازی
 و بدون تاخیر
 نماز را بجا
 میآورند و
 حدث صادر در
 بین نماز
 معفو از ایشانست
 و واجب بر
 مسلوب اینکه
 باره از کهنه
 پاکبسته یا
 نحو بخود
 ببندد تا
 نجاست نعلت
 بجا بر و بد
 نش نکند و
 اما مذی و دزی
 و ودی و ناخن
 گرفتن و سر
 تراشیدن و
 غیر اینها از
 چیزهاست که
 غیر شبعه
 ناقض وضو
 دانسته اند
 پس هیچ یک
 از اینها
 ناقض وضو
 نیست بلی
 مستحب تجدید
 وضو با بدن
 مذکور و ودی
 بدال تمهله
 من سن وضو
 را اجمالا
 بیان نمائید
 مستحب در
 وضو گذاشتن
 ظرفی که از
 آن وضو میبازد
 بر طرف راست
 خود و این در
 ظرفی که
 بتوان از آن
 بدست آب
 برداشت هر
 چند دستان
 سل باشد و
 مستحب است
 برداشتن از
 ظرف بدست
 راست اگر چه
 بجهت شستن
 آن باشد و
 بسم الله
 گفتن بد
 اول و هرگاه
 دست در آب
 گذارد بگوید
 بسم الله و
 بالله اللهم
 اجعلنی من
 التوا واجعلنی
 من المستطهرین
 و خواندن دعاهاست
 که در شستن
 رو و دستها
 و مسح بر

و یاها

در وضو است

۴۲

و باها وارد شدن و متحبت از برای مرد ابتدا نمودن بظاهر راع در شستن اول
و بیاطن در شستن دوم و متحبت برای زن عکس آن و مکروه است اسعانت
جستن بغیر در رختن ابد در دست و نخوان و همچنین در سائر مقدمات قرین وضو
و افضل آنکه باقی بگذارد آب وضو را بر محل و از حضرت امام جعفر صادق منقول است که
روزی حضرت امیر المؤمنین نشسته بود با محفل خنقه حضرت فرمود با محفل از برای من
ظرفی با و رکه وضو سازم بجهت نماز محفل ظرفی را که آب در آن بود حاضر ساخت
بعد حضرت بدست راست آب بردست چپ ریخت پس گفت بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ الْحَمْدُ
لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ الْمَاءَ طَهُورًا وَ لَمْ يَجْعَلْهُ غِيَاً پس استنجا کرد و فرمود اللَّهُمَّ حَقِّقْ
فَرْجِي وَ اقْصِرْ عَوْرَتِي وَ حَرِّمْ نِي عَلَى النَّارِ پس مضمه فرمود و گفت اللَّهُمَّ
لَيْفِي حَقِّقْ يَوْمَ الْفَاكِ وَ أَطْلِقْ لِسَانِي بِذِكْرِكَ وَ تُكْرِكَ پس استنشاف فرمود
و گفت اللَّهُمَّ لَا تُخْرِمْ نِي رِيحَ طِبْيَانِي الْمُحْتَدِ وَ اجْعَلْنِي مِّنْ بَنِي رَحْمَتِكَ وَ رَوْحِكَ وَ
رَحْمَتَانِهَا وَ طِبْيَانِهَا پس برداشت و فرمود اللَّهُمَّ بَيِّضْ وَجْهِي يَوْمَ تَوَدُّ فِيهِ الْوُجُوهُ
وَلَا تُؤْذِ وَجْهِي يَوْمَ تَبْضُّ فِيهِ الْوُجُوهُ پس دست راست را برداشت و فرمود اللَّهُمَّ
أَعْطِنِي كِتَابِي بِمِيزَانٍ وَ الْخُلْدَ فِي الْجَنَانِ بِسَارِي وَ خَاسِيهِ حَنَانٍ بِأَيْسَرِ أَيْدِيكَ
چپ را برداشت و فرمود اللَّهُمَّ لَا تُعْطِنِي كِتَابِي بِسَارِي وَ لَا مِنْ وَرَاءَ ظَهْرِي وَ لَا
تَجْعَلْهَا مَغْلُولَةً إِلَى عُنُقِي وَ أَعُوذُ بِكَ مِنْ مُقَطَّعَاتِ الْبُرْآنِ پس مسح سر را برد
و فرمود اللَّهُمَّ غَشِّي بِرَحْمَتِكَ وَ بَرَكَاتِكَ دَعْفُوكَ وَ غَافِيَتِكَ پس مسح پا را کرد
و فرمود اللَّهُمَّ ثَبِّتْ قَدَمِي عَلَى الصِّرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ يَوْمَ تَزِيلُ فِيهِ الْأَنْدَامَ وَ اجْعَلْ
فِيهَا بَرْزَخِيكَ عَنِّي پس سر برداشت و نگاه کرد و بحد گفت با محفل هر که وضو سازد
مثل وضوی من و بگوید مثل گفته من ما فرزند خدای تبارک و تعالی از هر قطره فرشته که

تسبیح

در غسل جنابت

۴۳

در وضو و غسل جنابت

تسبیح و تقدیر و تکبیر خدا کنند و منوب بدخدا ی عز وجل ثواب را بجهت او تار و ز
 قیامت و هرگاه مکلف از وضو فارغ شود بگوید الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَبَعْضُ كَهْفِهِ
 سر مرتبه سوره مبارکه انا انزلناه را بخواند و در حدیث وارد است که هر که بخواند
 بعد از تمام کردن وضو انا انزلناه را و بگوید اللَّهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُکَ تَمَامَ الْوُضُوْءِ وَ
 تَمَامَ الصَّلَاةِ وَتَمَامَ رِضْوَانِکَ وَتَمَامَ مَغْفِرَتِکَ نمیکند از در او کراهت مگر آنکه
 محو بینما بدجنابا قدس الهی و در فقه الرضاء مذکور است که هر مردی مؤمنی که بخواند
 در وضویش انا انزلناه را بیرون مباد از کاهان مثل روزیکه از مادر متولد شده
 باشد و ظاهر حدیث آنست که بمرتبه کافیت و به نظر آنست که بگوید اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا
 اللَّهُ اَللَّهُمَّ اجْعَلْهُ مِنَ النَّوَابِیْنِ وَاجْعَلْهُ مِنَ الْمُتَطَهِّرِیْنَ وَ اَلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ
 اللَّهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُکَ تَمَامَ الْوُضُوْءِ وَتَمَامَ الصَّلَاةِ وَتَمَامَ رِضْوَانِکَ وَالتَّجَنُّةَ
 و مستحبست که مقدار آب وضو یک مد بوده باشد و آن چهار یک صاع است
 کیفیت اغسال واجب و مستحب را بیان فرمائید **ج** اغسال بر دو نوع واجب
 و مستحب آنکه واجب و بید مکلف تعلق میبکشد بر پنج غسلت غسل جنابت و غسل
 حبض و غسل استحاضه و غسل نفاس و غسل منی و اما غسل اموات که میدرخش
 مکلف تعلق میبکشد پس در غیر این مقام ذکر خواهد شد و اغسال مستحب گاهی بند و
 شیران واجب بشود و تفصل هر یک از اغسال واجب را بدین سبب جنابت چند
 چیز است بیان فرمائید **ج** دو چیز است اول بیرون آمدن منی از موضعی که
 عادت بر بیرون آمدن ازان قرار گرفته خواه عادی بشیر مرد باشد یا خصوص شخص
 باصل خلقت و باشد یا بر عارض از مرد بیرون اید اذن در خواب بیرون اید یا
 چه بجماع باشد چه بغیران یا خبر باشد یا نه زیاد بیرون اید یا کم اگر چه بقدر ذره باشد

در غسل جنابت

۲۴

و در حکم منی است خروج بلل مثبته قبل از استبراء و اقوی غسل کردن است بسبب
بیرون آمدن منی از غیر موضع عادی خصوصاً پائین نرا زدن با از سوراخی در قصب
باد در زیر تنجها بیرون آید و خنثی غیر شکل حکم آن واضح است و خنثی شکل جنابت است
محقق میشود بیرون آمدن از هردو سوراخ یا سوراخی که عادت بیرون آمدن
منی و از آن قرار گرفته و در غیر این دو صورت مشکلت احتیاط نرک نشود و طریق
احتیاط در این و نظائر آن بانکه اگر حالت سابقه طهارت از حدث اصغر است
غسل کند بعنوان احتیاط و اگر حدث اصغر باشد جمع کند بین غسل و وضو و دیگر جماع
و آن حاصل میشود بغایت شدت شسته در قبل و در پشت پس بدخول تمام شسته جنابت
در هردو حاصل میشود هر چند منی بیرون نیاید و جنابت بطی است و حیوان و طوطی
شدن از برای آنها اشکالت و همچنین است و طی ذکر و طی در خنثی و دخول موقوف
المشقه و بعضی آن بین احتیاط در همه آنها ترك نشود و طریق احتیاط گذشت
منی بجز چیز مشخص و شناخته نمیشود **ج** شناخته میشود منی از مرد صحیح به
چیز اول شهوت خاصه که غالباً منی در آن حالت بیرون میآید در وقت بیداری است
سینه بدن پس از بیرون آمدن و اقوی اعتبار اجتماع اوصاف ثلاثه است و با وجود
یکی از آنها اگر علم بانفقای آن دونای دیگر باشد احتیاط سابق خوب است اگر چه
واجب نیست و بعضی اعتبار بوی شکوفه خرما و خمر ترش دادن نموده اند و اقوی
خلاف است و اعتبار اوصاف مذکوره در زمان شکست و با یقین بمنی بود غسل
واجبست در همه حال و در حال تاخوشی و ضعف بنهر یکی از شهوت و سستی
بکن حکم بجنابت نمیشود بلکه شهوت و سستی بکن هردو معا شرط است و در باره زنان
شهوت معتبر است و سستی بکن نیز خواه ندرت باشند یا بهمار و چه بکن منی اعتبار

در غسل جنابت

۴۵

ندارد **س** زن هم محلم میشوند مثل مردان که غسل برایشان واجب میشود
 و اما ک از قوم ثانی در صوم در حق ایشان نیز لازم باشد بانه **ج** بلی میگویند
 که مثل مردان باشند اگر چه بعد است و بر فرض انزال مثل مردانند در احتلام
 و وجوب غسل و بخوان بسمان **س** بمحض حرکت کردن منی از محل خودش
 موجب غسل میشود بانه **ج** موجب غسل نمیشود مگر بخرج از حشفه **س**
 استثناء چه معنی دارد **ج** عبارتست از طلب نمودن منی از مواد با خروج
 آن از حشفه پس در اینوقت جنابت محقق میشود **س** اگر کسی شك کند
 در خروج منی یا خواب ببیند محلم شد و بعد از بیدار شدن اثری نبیند آیا
 واجبست بر او غسل بانه **ج** غسل واجب نیست **س** هرگاه بیرون آید منی
 مرد از زن بعد از غسل واجب میشود غسل بانه و با شك داشته باشد زن که
 منی از خودش است یا منی از مرد است با آنکه مظنه بهم رساند که منی از زن بیرون
 آید لکن نمیداند که از مرد است یا از خودش چه صورت دارد **ج** جنابت هیچ
 يك محقق نمیشود و غسل واجب نیست بلی اگر علم بهم رساند یا اینکه منی از خود
 میباشد یا اینکه علم بهم رساند یا اینکه مخلوط با منی مرد واجبست عاده غسل
س اگر کسی در بیداری در جماع مختص بخود منی ببیند و یقین کند که این منی از
 خودش است و یقین کند که بعد از آن نیز غسل نکرده تکلیفش نسبت بنمازها آنکه
 کرده است چیست **ج** باید غسل کند و عاده کند هر نماز را که یقین دارد
 در حالت جنابت بجا آورده است **س** امور بکه مشروط بغسل است و غسل
 از برای آنها لازم میشود چند چیز است اجمالا بیان فرمائید **ج** هفت چیز است
 اول طواف واجب در هر نماز مطلقا خواه واجب خواه مستحب صلی باشد یا نماز

در احکام جنبت

۴۶

اجنباط و در حکم انسا جزاء فراموش شد از نماز و سجود سهو بنا بر اجنباط
 اقامه نماز میت و سجده های قرآن به طهارت لازم نیست بمتر و روزه واجب
 و تقصیل آن در صوم مبادی چهارم من اسماء الله و اقوی حرم من لفظ
 جلالة است که جزء اسمی شد باشد مثل عبد الله و فرقی نیست راستما میان
 لفظ الله و غیر آن بنا بر اقوی چنانچه فرقی نیست در اسم مختص مابین لغات و اقوی
 ترك من نمودن اسماء انبیاء و ائمه هدی و حضرت زهرا علیها السلام و احوط ترك
 من اسماء ملائکه است نیز هرگاه بقصد نفوس مقدسه ایشان نوشته شده باشد
 پنجم در ترك نمودن در ماجد مسلمین خواه جنابت پیش از دخول در مسجد باشد
 و خواه بعد از دخول در آن خواه بسبب حلالام باشد یا غیر آن پس بحال ^{جنبت} حلال
 بر جنب بیرون رفتن از آن بی جائز است بر جنب عبور نمودن از ماجد یا بنعنی که
 از طرفی داخل شود و از طرف دیگر بیرون رود مگر مسجد الحرام و مسجد رسول الله
 و کسیکه در این دو مسجد جنب شود باید داخل شود و آن با جنابت عمدا یا سهوا
 واجبست تبسم نماید بجهت بیرون آمدن از آنها و هرگاه زمان بیرون رفتن کمتر از
 زمان تبسم یا بقدر زمان تبسم باشد در این دو صورت بیرون رود بدون تبسم
 و اگر فضا زمان غسل یا زمان تبسم مساوی یا کمتر از آن باشد در این صورت
 غسل نماید و حرامست علی الاحوط داخل شدن جنب در مشاهد مشرفه و حکم آنها
 حکم مسجد است پس جائز نیست عبور از آنها و اگر در یکی از آنها جنب شود تبسم
 نموده بیرون مباد و بهتر آنست که رواق یا محکم مشاهده قرار بدهد ششم داخل
 شدن در مسجد بجهت گذاشتن چیزی در آن و احوط آنست که چیزی از بیرون مسجد یا
 در حال عبور از آن در آن نگذارد و داخل شدن بجهت برداشتن چیزی از مسجد جائز است

در احکام جنب سبک

۴۷

هفتم خواندن چیزی از چهار سوره که در آنها سجده واجب است و آنها سوره
 قمر و سوره النجم و سوره آل عمران و سوره حم سجده میباشند و فرقی نیست
 میان این سجده و غیر آن حتی بسم الله و بعضی از آن هرگاه بقصد سوره سجده گفته
 شود و مستحب غسل نمودن هر چند امر موقوف بر آن تعلق بمکلف نگرفته باشد
 هشتم واجب غسل هرگاه نذر کرده باشد و مثل نذر است شبان که عهد و
 پیمان باشد پس چیزها شکسته و مکروه است در حق جنب بیان فرماید **ج** چند
 چیز است اول خوردن و آشامیدن مگر آنکه وضو یا زدا یا مضمضه و استنشاق
 نماید و بهتر خواندن زیاده از هفتاد یا از غیر سوره غزائم از قرآن و کراهت خواندن
 هفتاد یا بیشتر است و بهتر آنستکه هیچ نخواند یا از ابیخالد بیرون رود سیم
 مس نمودن غیر محل کتابت قرآن مثل حواشی و سفید کردن میان سطرها چهارم
 خوابیدن مگر آنکه وضو یا زدا یا نیت بکشد از غسل نماید اگر آب نباشد یا آنکه نتواند
 استعمال آن نماید و افضل برای او نمجمل در غسل است هرگاه نتواند بجمعه وضو
 نمود بجا و غیر آن همچنانکه مکروه است جنب نمودن خود را در حال خضاب پیش از
 تأثیر بخشیدن مس امور بیکه مستحب است در حق شخص جنب در وقت غسل بیان
 فرماید **ج** مستحب است در زمان غسل چند چیز است اول شستن دستها از مرقا
 پیش از غسل و بهتر مضمضه نمودن پیش از غسل سه دفعه سیم کشیدن دست بر
 بدن بهر جا شکسته برسد خصوصاً در زینتی بلکه سزاوارت آنستکه کمال خواطر جمعی در
 رسیدن آب تحصیل نماید و موشکه احتمال بدهد که بجهت مجتمع بودن آن آب
 بزمین نرسد بدست زدن و امثال آن ابرای بزمین برساند و آنکس که برساند آنرا
 بیرون نماید و بشکتهای بیکه در بعضی جاهای بکافای مبادا بر برساند چنانکه

سه دفعه

در احکام جنابت

۴۸

استبراء بیول کردن از برای جنبت که منی از او بیرون آمدن باشد و این نوع استبراء
 بشرط صحیح غسل نیست و فائده آن در بحث استبراء بول گذشت و بدانکه غسل
 جنابت بخیر از وضوء است در هر چیزیکه مشروط بوضوء باشد و اگر در اثنا غسل
 نمود حدث اصغر رود و هدا فوی صحیح غسل و عدم لزوم استئنافت اگر چه احوط
 اتمام و استئنافت است و در احباط و احواز و افع کفایت میکند استئنافت
 بقصد انحراف او است و افع از غسل نام با اتمام آن و کفایت آن از برای نماز و مانند
 آن از چیزهاست که صحیح است و مشروط بوضوء است و وضوء با زد و در نفس را نام
 حسن عسکری مذکور است که هر که بعد از وضوء و غسل جنابت بپند عار انجامد
 کما هان او برزد چنانکه برک اندر رخ مهر بند و بهر قطره از قطرات وضوء
 و غسل او حقیقی ملکی خلق نماید که تسبیح و تهللین و تکبیر و تهلیل الهی کنند و متواتر
 بر محمد و آل محمد فرسند و ثوابش از آن باشد و کما هان از این شریف استخوانند
 اللَّهُمَّ وَ مُحَمَّدَكَ وَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ أَسْتَغْفِرُكَ وَ أَتُوبُ إِلَيْكَ
 وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُكَ وَ رَسُولُكَ وَ أَشْهَدُ أَنَّ عَلِيًّا وَلِيُّكَ وَ خَلِيفَتُكَ
 بَعْدَ نَبِيِّكَ عَلَى خَلْفِكَ وَ أَنَّا وَ لِيَانَهُ خُلَفَاؤُكَ وَ أَوْصِيَاءُهُ أَوْصِيَاءُكَ
 پس طریقه غسل کردن و واجبات از اینان فرماید **ح** غسل بر دو قسم است
 از برای و از تماسی اما از برای عبادت از سه شستن اول شستن تمام سر با گردن
 در بهتر شستن طرف راست از بدن بسمت شستن طرف چپ از بدن اما باید در شستن
 سر چیزی از بدن نزاکت کردن بشوید تا بقین نماید شستن تمام آن و در شستن طرف راست
 چیزی از کردن و طرف چپ بشوید تا خاطر جمع شود بشستن تمام طرف راست و
 همچنین در شستن طرف چپ و باید نصف عورتین و ناف را با طرف راست بشوید و نصف

درکابغسل

۴۹

چپ را با طرف چپ بکشد و بعد از آنکه تمام انها را با هر يك از طرفين بشويد
 پس رخنه اب با دست کشیدن بر بدن واجب است **چ** واجب است
 در غسل ترينى بقصد سر و گردن تمام بدن را در آب فرو برد بعد طرف راست
 و بعد طرف چپ کافيت بانه **ج** بلى کافيت **س** بعضى از اعضا را تيمم
 و بعضى را از تماسى نشويد چه صورت دارد **ج** جائز است بغير نحوى که باشد
س هرگاه تمام عضو در آب باشد و بقصد شستن هر عضو بدن را نکند
 در آب جائز است بانه **ج** بلى کافيت میکند در تيمم غسل از تماسى وان عباد
 از شستن تمام بدن بفرودن در آب و معتبر نيست فرا گرفتن اب تمام بدن را
 در يك حال حقيقى بخوبى که هيچ يك از اجزاء بدن را اب پيش از ديگرى فرا نگيرد چنانکه
 کفایت نمیکند شستن تمام ان در يك دفعه عرفيه بلکه معتبر است که در همان فرا
 گرفتن اب تمام بدن را تمام ان شستن شود هر چند که پاره اجزاء پس و پيش شستند
 و غسل ترينى افضل از غسل از تماسى است و معتبر است در غسل چند چیز اول نيست
 و معتبر است در ان قرتب چنانکه در وضو شستن و تعيين غسل جنابت از دست و غسلها
 و جائز است جمع نموده همان چند غسل در يك عمل بقبه که پيش در وضو گذشت و
 باينکه اول عمل در هر يك از ترينى و از تماسى يا نيست باشد بقبه که در وقت وضو
 دانسته شد با استمرار قصد انحراف عمل در تيمم شستن ظاهر تمام بدن و از انکه ان شستن
 از ان اگر چه بسيار که باشد و از ان زمانى که هر چه بکند از اب بشوید و بر
 و دست مالیدن بغير چيزى که بدن و دست مالیدن و بخوان اب بان نرسد چون بر سر او
 و جبهه حکم بدن را دارد بپاينکه در وضو صاحب جبهه کند و واجب است شستن
 مو و کفایت نمیکند شستن ان از شستن خود دينى و موئى که از نواحي بشوید است

در غسل

۵۰

شستن آن خالی از قوه نیست و احوط شستن چیزهاست که از ظاهر بدن بودن
 آن معلوم نیست بمتر و عايت نمودن ترتیب در غسل ترتیبی چنانچه مذکور شد چهارم
 مباح بودن آب و در مقدمه کتاب دانسته که غریب مطلق باشد چیز پر آب نمیکند
 و وضو و غسل بغیر آن جایز نیست پنجم مباح بودن مکانی که در آن غسل میکند
 و همچنین ظرفی که با آن آب بر بدن خود میریزد و جانشی که آب غسل در آن ریخته میشود
 چنانکه در وضو گذشت ششم آنکه خود بدن خود را بشوید با فلدن و تمکن بمقتدر
 آنکه مانعی از شستن نداشته باشد و بیان آن در وضو گذشت هفتم باید که بدن
 بدن پیش از شستن بلی شستن سر و گردن هرگاه پاها باشد بموقوف بر پاها بشوید و سایر
 اجزاء بدن شستن و احوط آنست که پیش از غسل تمام بدن پاها باشد و احکام جبهه
 پیاپی آنکه در وضو گذشت در غسل جاریست و احکام هر دو یکی است مگر موالات
 که در غسل ترتیبی لازم نیست و متفرق ساختن آن به هر قسم جائز است و بهر چه
 در بدن بجا آوردن آن بلی واجب میشود بنزد و شبهر آن و بیک شستن وقت و
 امثال آن که در اینجا ذکر میشود در غسل صحیح است پس اغسال مند و بر را
 بیان فرمائید **ج** بدانکه اغسال مند و بر بسیار است و درینست که عدل آن میشود
 بصدر غسل میشود و معروفان آنها چند غسل است که در این مختصر ذکر میشود و آنها هم
 بر سه قسم است **قسم اول** اغسال که تعلق بزمان دارد و آنها چند غسل است
 اول غسل جمعه است و وقت آن بعد از طلوع فجر صادق از روز جمعه است تا وقت
 زوال و از زوال تا آخر روز شنبه از اقصای آنها بد اگر چه احوط آنست که بجا آورد
 بقصد قربت نه قضا تا آخر روز جمعه و اگر بترسد که روز جمعه متمکن از غسل نشود در
 روز پنجشنبه جایز است که بنیت تقدیم بجا آورد و همچنین است حال در شب جمعه که

در اغسال مندوبین

۵۱

هرگاه ممکن شد از اعاده آن در روز جمع پیش از زوال اعاده نماید و اگر ممکن نشد
 که در وقت اعاده نماید لکن اگر در خارج وقت ممکن از قضا شد اکفای میکند یا بجه
 پیش بجا آورده است در غیر وقت غسل روز عید فطر و روز عید قربانست چهارم
 غسل روز عرفه است پنجم غسل روز ترویه که هشتم ذیحجه است ششم غسل روز
 عید غدیر که هجدهم ذی الحجه است بنفقه غسل روز مباهله است و آن بیست و چهارم
 ذی الحجه است هشتم غسل روز مبعث و آن بیست و هفتم ماه رجب است نهم غسل
 روز مولود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و اله و آن هفدهم ربیع الاول است
 بنابر مشهور در هر غسل عید نوروز است یا در غیر غسل در ماه رجب و آن اول ماه
 و نهم و آخر ماه و در شب هر یک از آنهاست در آن روز هر غسل شب نهمه و شب چهارم
 غسل در ماه مبارک رمضان در اول ماهت و در شبهای طاق از آن و متوکل است
 در شبهای قعد و شب نهم و شب هفدهم و بیست و پنجم و بیست و هفتم و بیست و نهم
 و ظاهر اینست که در هر شب از شبهای دهه آخر مستحب باشد همچنانکه ظاهر اینست که
 در شب بیست و سیم اگر در اول شب غسل از بجا آورده مستحبست که در آخر شب غسل
 دیگر بجا آورد چهارم غسل شب بعد فطر و از برای اغسال مذکوره در اوقات غرض
 وقت معین نیست اگر چه بهتر آنست که در اول وقت آن بجا آورد و حدث اصغری یا کبری
 ناقض هیچ یک از آنها نیست یا بمعنی که اعاده غسل لازم نیست در عمل با استحباب
 قسم در وقت اغسال است که تعلق بمکان دارد و آنها چند جا است اول بجهت
 داخل شدن بمکه در وقت بجهت داخل شدن در خانه کعبه سیم بجهت داخل شدن مسجد
 الحرام چهارم بجهت داخل شدن بمدينه شرفه پنجم بجهت داخل شدن مسجد حضور
 رسول صلی الله علیه و اله ششم از برای داخل شدن در وضو ششم مقدس حضرت زین العابدین

در احکام حیض

۵۲

لکن استحباب غسل از حیض مکانت معلوم نیست قسم چهارم اغسال که از برای افعال
چند است واجب شد و آنها چند چیز است از برای احرام و طواف و وقوف بعرفات و
وقوف در شعره و از برای محرقه بانی کردن و سر تراشیدن و از برای زیارت حضرت
پیغمبر و ائمه صلوات الله علیهم و از برای اینکه بخواند امام تم راد و خواب بیند یا
بدین واسطه مقام خود را بشناسد و از برای قوی از معاصی اگر چه صغیره باشد
و از برای طلب حاجت و بجهت استخاره یعنی از خدا طلب نقد بر خرد و امور کردن
و ایند و غسل مخصوص نماز حاجت و استخاره نیست بلکه در مطلق طلب حاجت و غیر آن
جاریست و اکفایا باینها کرده ایم پس از اغسال مسنون بعد از حصول فعلی از اینها
وارد شده است بانه **ج** بی واردات و از آن جمله از برای قضای مفراط یا اخرق
تمام فرص و احوط وجوب غسل است بارفتن بجهت دیدن دار کشید شدن یا کشتن چلیپا
است پس از برای آن زمان معینی نیست و در تمام عمر وقتان باقیست و آنچه از برای
بجا آوردن علی است بعد از غسل از قبل غسل زیارت با غسل بجهت نماز حاجت و
شبه اینها پس اقوی اینکه غسل در اقل روز کفایت میکند تا آخر روز و همچنین در اقل
شب غسل نمودن مجزب از برای عمل تا آخر شب بلکه میتوان گفت بصلب که در روز
بجا آورده میشود شستن عمل از بجا آوردن و همچنین بیکس و منقض میشود غسل بیکس
بغیر خواب از سایر نواقض پیش از عمل علی الاقوی بلکه انقراض بخواب نیز خالی از قوت
نیست **س** خون حیض بجهت شناخته میشود و علامات و صفات آن چیست بیان فرمائید
ج خون حیض شناخته میشود در غالب زنان در غالب اوقات بتدریج رنگ
و غلظت و جهت و گرمی و سوزاندن فرج هنگام بیرون آمدن **س** خونیکه پیش
از نرسال یا بعد از بلوغ بنیاس دهن میشود چه حکم دارد ممکن است که حیض باشد یا نه

در نماز کوفت
۳۰

در احکام حیض

۵۳

ج خون قبل از نرسال حیض نیست اگر چه بصفان حیض باشد پس واجبست براو بعد از بلوغ غسل استحاضه هرگاه قبله نباشد و اگر بقیع کند که خون بواسطه زخمی و مانند آن غیر از استحاضه بهم رسیده چنانچه بر او نیست و زنیکه نارنج و لادنش معلوم نباشد و خونی بیابد از او و بقیع دارد که از حیض است باشد در بلوغ حکم سبق بلوغ میشود و اما خون بعد از بلوغ بحدّ یاس محکوم با استحاضه است مادامیکه علم بخلاف استحاضه بهم نرسد و این در صورتیکه بقیع کند یا بی او اگر شک داشته باشد در بلوغ بحدّ یاس و خونی بیند محکوم بحیض است با امکان مس من یأس حدّش تا چه وقت **ج** حدّ یاس در قرشبه تمام شد شخص با قری شرعی است از هنگام ولادت و قرشی کسی است که نسب او بنصرت کانه برسد از طرف پدر و مادر یا از طرف پدر بینهائی باشد و اما از طرف مادر بینهائی که باقی نمیکند و از قرشبه در این از منہ غیر از زنان هاشمیه کی معروف نیست بلکه قبله که منسوب بقریش باشد اگر معلوم شود انساب ایشان بنصرت کانه در دو نیمه نیز همان حال را دارند و اما غیر قرشبه پس حدّ یاس در حق او تمام شدن پنجاه سال قری شرعی است خواه کهن باشد یا ازاد **مس** هرگاه خون حیض مشبه بخون بکارت شود شناختن آن بچهره طریقت **ج** در تشخیص شناختن آن باید که قدر پنبه داخل در فرج کند و قدری صبر نماید و بهتر آنست که وقتی که میخواهد این عمل را بکند پیش بخوابد و پاها را بلند کند و بعد از آنکه مدتی گذشت پنبه را آهسته بیرون آورد پس اگر که خون در دوران واقع شده باشد آن خون بکارتست و اگر خون تمام پنبه را گرفته باشد خون حیض است و شرط در امتحان مذکور اینست که قروح با جروج احاطه نفرچ مثل بکارت نداشته باشد و همچنین خون بسیار نباشد

در احکام حیض

۵۳

که نتوان تشخیص داد و اگر نماز کند بدو امتحان مذکور یا ممکن بودن آن باطلت
نماز هر چند بعد ظاهر شود که خون بکارت بوده است مگر آنکه برجاه مصادف با
واقع بجا آورد با ظهور آن **س** خون حیض اگر مشبه بخون قرصه شود طریقی
شناختن آن بچهار نوع است **ج** طریقی شناختن ندارد بلکه باید عمل بر طبق حالت
سابقه نماید و احوط جمع مابین تر و اند حائض و اعمال طاهره است و اگر مشبه
شود بخون نفاس مثل آنکه احتمال ولادت بدهد و علم نداشته باشد یا چنانچه
از آن چیزی بیرون آید که شک کند که آنست یا مبداء انسان یا غیر آن خصوصاً
اگر در عادت اتفاق افتد حکم بچیز میکند و همچنین هر خونیکه زن ببیند در میان
سه روزه و برده کمتر منقطع شود حیض است مادامیکه نداند که از قروح یا جروح
و همچنین هرگاه بعد از گذشتن ده روز از حیض خون ببیند و اوصاف حیض در آن
باشد دو حیض خواهد بود **س** هرگاه خون بر سه منقطع شود و در بین ده
روز باز دیده شود و منقطع شود حکمش چیت **ج** تمامی خون و وسط محو
بچیز است **س** حیض یا حمل ممکنست که جمع شود یا نه **ج** بلی ممکنست یا
برافوی **س** ایام حیض اقل و اکثرش چهار قدر است **ج** اکثر آن حیض ده
روز است مثل کثیر ایام خالی بودن از حیض که آن نیز ده روز است و اقل حیض
که کمتر از آن نیست سه روز است پس هرگاه یک روز یا دو خون ببیند حیض
نخواهد بود **س** عادت وقت و عدد و آنچه قسم متحقق میشود و حکم هر یک
چیت **ج** متحقق میشود عادت بدین خون دو دفعه در دو ماه مساوی
پس اگر همدو وقت همدو مساوی باشند مثل اینکه در دو ماه از غره تا پنجم
خون ببیند او را صاحب عادت و قشبه و عده تیر میگویند و اگر در دو ماه مساوی

باشد

در احکام حیض

۵۵

باشند در وقت مثل اینکه در ماه اول پنج روز خون دیدن از اول و در ماه
دویم پنج روز خون دیدن از آخر ماه انرا صاحب عادت تیر کوبند و اگر کسی
باشد در وقت ندر عادت مثل اینکه در ماه اول خون دیدن پنج روز و در ماه دویم
شش روز و هر دو را از اول ماه خون دیدن از صاحب عادت وقفه تیر کوبند و نیز
محقق میشود عادت عادت تیر مساوی دیدن خون دود دفعه در یکماه همچنانکه
محقق میشود عادت نیز دیدن خون در دود دفعه مساوی در بیشتر از دو ماه و
در صورت عادت وقتی و عدد با عادت وقتی بنهایی بدن خون ترك عبادت
کند هر چند خون بصف حیض نباشد و در صاحب عادت عدد بنهایی غلا
واقوی و خوب ترك عبادت در صورتیکه خون دارای صفات حیض باشد
یا آنکه سر روز گذشت باشد و در غیر آن احوط جمع است میان افعال استحاضه
و ترك حائض و صاحب عادت هرگاه خون او از عادت تجاوز نماید صبر کند
و استظهار نماید بترك نمودن عبادت اگر عادت او از ده کمتر باشد و در عادت
آبام استظهار و حکم آن خلافت و اقوی و خوب ترك عبادت در بکروز
و همچنین در زائد نازدهم اگر بصفات حیض باشد و اگر فاقد صفات باشد احوط
جمع است میان ترك حائض و افعال مستحاضه و بهر تقدیر هرگاه خون منقطع
شد بی روز با کمتر تمام حیض است و هرگاه گذشت از ده روز اگر کمتر باشد
و موافق با عادت باشد عادت آن معتبر است و زائد بر عادت استحاضه است
اشکال و اگر تمیز داشته باشد و تمیز مخالف با عادت باشد یا آنکه نتوان تمیز را
قرار داد بجهت تجاوز عشره با عدم فاصله اقل ظهر عادت حیض است و زائد بر آن
استحاضات و اما احکام حیض آنکه هیچ نبست از آن

باداشته باشد
۴

و واجب

در احکام حیض

۵۶

نه واجب و نه مستحب و نه اصلی و نه نماز احتیاط و نه سجده سهو بلکه اگر بین نماز
حائض شود نماز باطلست حتی اگر حرفی از تشهد مانده باشد بلکه پیش از تمام نمودن
سلام واجب نیز و اگر در نماز باشد و مکان نماید که حائض شد داخل کند دست
خود را و بمالد بموضعیکه خون بیرون میاید پس اگر خون بیرون آمده باشد از
نماز بیرون رود و الا نماز را تمام کند لکن ظاهر اینست که اگر چنین نکند و نماز را
تمام کند عیبی ندارد و نماز او صحیح است اگر بعد از نماز ظاهر نشود حائض شدن
با معلوم نشود پیش بودن حیض بر تمام بودن نماز و همچنین صحیح نیست از آوردن
و نه طواف و حرامت بر او داخل شد در مسجد الحرام و مسجد رسول الله و در
نمودن در باقی مساجد بغير سيله که در بحث جنابت گذشت **مس** در زمان حیض
وطی نمودن در قبل حائض چه صورت دارد **ج** حرامست در زمان حیض
نمودن در قبل حائض با علم بان و در باره هر یک از مرد و زن موجب فسق میشود
بلکه حلال شمردن آن موجب کفر است با علم بجهت آن **مس** هرگاه وطی نمود
در زمان حیض زوج زوجه خود را آیا کفاره واجبست یا نه **ج** واجب نیست
ولی احتیاطش بدین در دادن کفاره است بلکه ترک نشود **مس** کفاره وطی چقدر است
ج کفاره عبارتست از یک دینار یعنی شتر یا هجده نخودی که بکشتن مال غنیمت
و این مقدار کفاره در اقل حیض است و در وسط آن نصف است و در اخوان
ربع آن **مس** اقل و وسط و آخر حیض را بیان فرماید **ج** زنیکه عادتش
مثلاً شش روز است و روز اول و دوم آن اول حیض است و روز ششم و چهارم و
حیض است و روز پنجم و ششم آخر حیض است **مس** وطی کنیز در زمان حیض
کفاره اش چه قدر است **ج** کفاره آن سه مد کندم است با جو که به مسکین

در احکام حیض نفاس

۵۷

بدهند هر چند اخوان باشد **س** قول زن در حائض بودن و پاک شدنش **معمو**
 بانه **ج** بلی مسموعت اگر چه مظنون باشد که در خبر دادن کاذب است و هرگاه خبر
 دهد که در بیکاه سه حیض دین در بعض اخبار وارد است که از اینهای مطلع **ج**
 او پرسند که در شهر و سابقه نیز چنین بوده که میگوید بانه اگر قصد حق کردند
 قول او مسموعت و الا فلا و عمل با این خبر در موردش بعید نیست لکن عمل بقول
 او مطلقاً و ترتیب احکام حیض نسبت به زمانیکه میگوید احوطست فی الجملة و
 واجب بر زن حائض که بعد از بریدن شدن خون غل نماید بجمعه هر واجب
 مستحبه که مشروط بطهارت از حدث اکبر باشد مثل غسل جنابت و کفایت غسل **حیض**
 مثل غسل جنابت لکن غسل حیض کفایت از وضو نمیکند علی الاحوط مثل سایر
 اغسال و تقدیم وضو بر غسل لازم نیست اگر چه افضل است **س** کفایت نفاس
 بپاک فرماید **ج** نفاس خون نیست که در وقت زائیدن از زنان میباید خواه هم
 طفل بیاید خواه بعد از آن خواه هر دو وقت بشرط آنکه که مرزاده روز باشد که هر
 ده روز از زائیدن گذشته باشد بعد از آن خون ببیند نفاس نخواهد بود و فرق
 نیست میان آنکه طفل تمام منولد شده باشد یا تمام نشده سقط شود هر چند مضمر
 باشد بلکه علقه بشرط آنکه علم بهم رساند یا نیکان مبداء انسان است یا آنکه چنانچه **فایده**
 شهادت دهند بر آن و نظیره و علقه مشبه اعتبار ندارد و همچنین هجره زائیدن هرگاه
 خون نبیند و نیز خون پیش از زائیدن هر چند بقدر لحظه باشد و از برای اقل نفاس
 نحدید نیست پس ممکن است بقدر لحظه باشد و اکثر آن ده روز است اگر چه احوط جمع
 میان افعال مستحاضه و ترکه نفاس است و بعد از آن نفاس غرض صاحب عادت مستقر
 چه برده روز منقطع شود چه بگذرد و صاحب عادت مستقر نفاس او بقدر عاد

در احکام استحاضه

۵۸

اوست و اما اگر بر کمر ازده روز خون او قطع شود نفاس او تمام ان مقدار است و همچنین اگر برده منقطع شود و اگر ازده بگذرد عادت او نفاس است و نیمه استحاضه و احوط آنکه ناده روز نیز نفاس قرار دهد و اعمال مستحاضه را نیز بجا آورد و کن آنچه که ذکر شد از آنکه عادت او نفاس قرار دهد باده روز و او نفی است که در اول و آخر خون ببیند باده تمام مدت مذکوره بخلاف آنکه اگر در یکی از اول یا آخر یا وسط خون ببیند نفاس آن طرفین و آنچه زمان ما بین است خواهد بود پس کسیکه عادتش هشت روز و در اول و آخر ببیند تمام نفاس است و اگر در اول و چهارم یا پنجم و هشتم خون دید چهار روز نفاس خواهد بود چنانچه اگر ندید مگر یک روز از این روزها نفاس او مختص بمقدار دیدن خون خواهد بود و اگر در چهارم مثلاً خون دید و از عادت گذشت و برده منقطع شد از چهارم ناده هم نفاس است و مثل آنکه شبید که حال میشد و مضطرب باده روز و هر چه بیکه بر حائض میباشد از حرام و واجب و مکروه بر نفسا نیز چنین است پس استحاضه بر چند قسم است **ج** بر سه قسم است قبله و کثره و متوسطه پس قبله بجه شاخه میشود **ج** شاخه آن باین خواست که قدر پنبه در فرج میگذرانند اگر خون بان برسد و لکن آنرا نگیرد قبله است **ج** متوسطه چه نوع است **ج** طریقه متوسطه اینست که در پنبه فرو رود و از آن نگیرد پس کثره بجه نوع است **ج** باین نوع است که خون از پنبه بگذرد و بکهنه برسد چه آنکه از کهنه بگذرد یا نگیرد پس در قبله غسل و وضو واجبست بانه **ج** غسل واجب نیست و لکن وضو لازم است برای هر نماز واجبی و اگر خواهد نافله کند هر نماز را باید بیک وضو بعل آورد و در قسم دوم که متوسطه است یک غسل واجب میشود

دیده نفاس او
مقدار دیدن
خون است چنانچه
اگر در وسط
آخر یا اول و
وسط خون

۳
خون
۳

در احکام استحاضه

۵۹

از برای نماز صبح اگر قبل از نماز صبح متوسطه شود و اگر بعد از نماز صبح و پیش از نماز
ظهر یا عشاء متوسطه شود احوط بلکه اقوی آنست که بک غسل کند از برای نمازهای
بعد و واجب و وضو از برای هر نماز واجب مگر برای نماز صبح که وضو احوط
و شرط در هر نماز مستحبی و در قسم سیم که کثیر است سه غسل واجب بشود یک از برای
نماز صبح و یکی از برای نماز ظهر و عصر که جمع کند میان هر دو و یکی از برای مغرب
و عشا که جمع کند نیز میان هر دو و اگر خواهد هر نماز بر آب یک غسل کند جایز است و
احوط وضو کردن با هر یک از اغسال است و در واجب بودن وضو از برای هر یک
از نماز عصر و عشا خلافت و احوط عقد ترکست و واجب غسل و وضو در سه قسم
گذاشته در حالتی است که خونیکه باعث غسل با وضو بشود پیش از نماز بهر سه ^{حالت}
در غیر وقتان نماز باشد بشرط آنکه غسل با وضو بعل بناورده باشد از برای خون
بعد از بد آن و لکن آنچه ذکر شد در حکم سه قسم در وقتی است که خون بیک نسبت
باشد پس اگر تبدیل دوی دهد مثل آنکه کثرت بقلبت بر کرد یا قلّت بکثرت بر کرد
حکم بر مبر کرد پس اگر پیش از غسل نمودن از برای نماز صبح کثرت بر کرد بقلّت کفایت
میکند بیک غسل و اگر پیش از غسل ظهرین بر کرد کثرت بقلّت کفایت میکند و غسل
چنانچه اگر بعد از نماز صبح قلّت بر کرد بکثرت و غسل خواهد بود در آن روز و اگر بعد از
نماز ظهرین چنین شد بیک غسل میکند و اگر بعد از نماز صبح قلّت بر کرد بنوسطه در
آن روز احوط غسل کرد نه چنانچه پیش گذشت و احوط آنست که از برای دفع ^{خون}
استحاضه در جاهائیکه موجب وضو بود وضو در جاهائیکه موجب غسل بود غسل نماید
مثل آنکه هرگاه وضو یا غسل نمود و پیش از نماز کردن دانست از حال خود که دیگر
خون نخواهد دید و رفع ناخوشی او خواهد شد عاده نماید یا بآنچه نموده بود در اقل

بودن

در مس میت است

۶۰

از وضو با غسل مس ابا و اجبت بر مستحاضه استبراء کردن بانه **رج** واجب
و باید اینکه پنبه بر خود بر دارد بقدریکه متعارفست در معامول شد حال آن بان قدر
صبر نماید و بعد بمقتضای آن عمل نماید از منقطع شدن خون با قلیله بودن آن با منوط
بودن با کبیره بودن و همچنین واجب علی الاحوط که از برای هر نماز عوض نماید
پنبه را با بشوید آنرا اگر نجس شده باشد و همچنین بشوید ظاهر فرجی اگر نجس شده باشد
بلکه احوط عوض نمودن کهنه با شستن آنست هرگاه ملوث بخون شده باشد و بعد از
غسل بلکه وضو نماز را تا آخر نکند و اهتمام نماید در حفظ نمودن خود را از پیرین
آمدن خون مادامیکه منظر نشود و اگر منظر شود واجب نیست و اگر در پیش غسل
حدث اصغرا و صادر شود احتیاط شد بدانستکه اسپند با غسل کند بقصد آنچه
بر او است از اتمام با غسل نام و وضو بپازد و اگر در شای غسل واقع شود اگر
همان چندی که رفع آنرا میگرد واقع شود عاده غسل نماید بشرط عدم استمرار حیض
و نفاس در حکم واحداست و اگر غیر آن واقع شود غسل باطل نمیشود **مس** غسل
مس میت در چه وقت واجب میشود کعبه آنرا بیان فرمائید **رج** واجب میشود
غسل بمس نمودن میت بعد از سرد شدن و پیش از غسل دادن **مس** با فرقی
میان میت کافر و مسلم با **رج** فرقی نیست و در حکم میت است قطعه که دندان
استخوان باشد خواه از زنده جدا شده باشد یا از مرده و در وجوب غسل بمس
نمودن استخوان بی کوشش اشکالت و احوط غسل نمودن و فرقی نیست بعد از
صدق مس بین اینکه ماس و ممسوس تماماً علیهما الحیوة باشد یا آنکه نباشد پس واجب
غسل بمس نمودن دندان و ناخن میت اگر چه بناخن باشد بلی مس مؤموجب غسل
از جهت عدم صدق مس و هر چه موقوف بر وضو است موقوف بر غسل مس میت

در غسل میت

۶۱

و وضو شکسته بشود بسبب مس نمودن میت علی الاحوط و غسل مس میت کفایت از وضو نمیکند علی الاحوط مس احکام میت را از غسل و کفن و خنوط نمودن و نماز کردن و دفن نمودن بیان فرماید **ج** بدانکه غسل دادن میت واجب کفایت با این معنی که بر همه مکلفین واجبست و اگر يك نفر غسل را بجا آورد از دیگران ساقطست **مس** ایا اولی بغسل دادن میت کدام کس میباشد **ج** میت بزنی خود شوهر است چه از زن آزاد باشد چه بنده دائم باشد یا مشعر لکن در مشعر اشکال هست و عمل با احتیاط خوبست و بعد از شوهر مالک مقدمست بر غیر مالک و اگر متعدّد باشند شریک خواهند بود در ولايت و بعد از مالک را حایان مقدم بر اجنبی میباشد هر چند هاشمی باشد و اگر وصیت نموده باشد که او غسل دهد احتیاط از برای ورثه عمل نمودن بوصیتست هر چند هاشمی نباشد و طبقات ارحام در اولی بودن بغسل بترتیب طبقات ارثت پس پدر و مادر و اولاد مقدم بر جد و جده و برادر و خواهر میباشد و ایشان مقدم بر اعمام و احوال میباشد و بعد ولاء عنق مقدم است بر ولاء ضامن جیره و ضامن جیره مقدمست بر حاکم شرع و معنی اولویت در این مقام آنستکه اگر ولی ^{معد} خوا مباشرت کند یا شخصی را معین کند مزاحمت او جائز نیست نه آنکه صحیح غسل مشروط باذن او است پس هرگاه بی اذن و لیا غل دهند میت را باطل نیست و همچنین است حکم در نماز لکن احتیاط شد بدو تحصیل اذن و لیا است ^{امکن} **مس** شرطی که غسل دهند شصت و نهم عشری باشد یا نه **ج** بی شرط **مس** آیا غسل دهند میت شرطی در ذکر و ریت و انابت مثل میت باشد یا نه **ج** بی شرط مگر در محارم باعد ممانثل علی الاحوط وزن و شوهر و پسر ^{لنا}

57

اختاط

در غُسلِ میت

۶۳

احتیاط بخل دادن میت را بخل ترتیبی و کفستان بخوبیست که در غسل جنابت
گذشت و همچنین شرط است نیت در هر يك از سه غسل و نیت هر غسل را مقارن
شروع در آن نماید پس اگر آب میسر نشود برای غسل میت تکلیف چیست
احوط سه تیمم دادن میت است با بنظر بق که تیمم اول را بقصد ما فی الله مرتفع
ما بین بدل از سه غسل و غسل باب سدر و دو تیمم را بدل غسل باب کافور و سه تیمم را
بدل غسل باب قراح با آنکه يك تیمم بدهند بدل از اغسال ثلثه بقصد احتیاط
و بعد از آن سه تیمم بدهند هر يك را بدل يك غسل از اغسال ثلثه احتیاطا مخیر
اگر نرسد بر میت از غسل دادن بجهت عارضی مثل سوختن یا البرد را و بود احوط
اینست که او را سه تیمم یا چهار تیمم بدهند چنانکه گذشت و تیمم یا بدست خود بعمل
آورند نه بدست میت و احوط جمع است میان دست حیی و میت با امکان و انوی
اعبا و مباح بودن مکان غسل است پس احکام کفن نمودن میت را بیان
فرماید **ج** واجبست کفن نمودن بیه پاره و آن پیراهن و نلک و لفافه
که از اسیر یا سری میباشد و شرطست در پیراهن که از شانته تا نصف ساق را بپوشاند
و در نلک میان ناف و زانو را فر گرفته باشد و در لفافه اینکه از طول اینقدرد
ز باد باشد که دو سر کفن را بتوان بست و از عرض اینقدرد ز باد باشد که بر روی هم
بهند دو طرف آن و احوط در پیراهن بلند بودن آن تا بقدم و در نلک
پوشانیدن آن از سینه تا بقدم لکن احوط آنست که زائد بر قدر واجب و بدون
اذن کبار و رشت نکند چنانچه اگر صغیر داشته باشد از مال صغیر بپردازد پس اگر
مقدور نشود بیه پاره تکلیف چیست **ج** اکفا با نچه مقدور است نماید بلکه
اگر هیچ مقدور نشود مگر پوشانیدن عورتین واجبست در اینجا عورتین نهادن

در کفایت میت

۶۴

پوشاندن کفایت کفن کردن را بیان فرماید **ج** طریقه اش آنست که تن
مقدم بر پیراهن و پیراهن مقدم بر نقافه باشد و احوط آنست که هر یک از سه پاره
پوشانند آنچرا که در زهرانت و جائز نیست مغضوب بودن و نرجس بودن
و نرجس بودن و احتیاط آنست که از پوست نباشد هر چند آن حیوان نذکره شده
و ما کول اللیم باشد و همزه اینها در حال اخبار است و اما در حال اضطراب
تکفین و سرعورت باینها غیر از مغضوب جائز بلکه واجب است کفن و اجرا
از اصل مال بر میدارند یا از ثلث **ج** از اصل مال بر میدارند هر چند مدیون
باشد مگر زن که کفن او بر ذمه شوهر است هر چند زن مالدار باشد و واجب
بعد از غسل جنوط کردن و ان مسح نمودن هفت موضع بحدی که فور و کفایت
میکند در آن مستحق و این جنوط مخصوص از برای میتی است که حرم نباشد و اگر
حرم نباشد بوی خوش ابتدا نزد بدن او نهند مگر آنکه بعد از طواف مرده باشد که در
اینصورت قول بجز از خالی از قوت نیست **مس** نماز میت واجب است **ج** نماز
میت واجب است بر شیعه اثنی عشری مطلقا چه شهید باشد چه کشته شده باشد
بقصاص یا خود خود را کشته باشد یا خنجر نکرده باشد یا غیر ایشان زاری یا بکائنات
و همچنین بر سنی علی الاظهر چه در حال تقیه چه در غیر تقیه و جائز نیست نماز بر
کفار چه اصلی و چه غیران و ملحق بشود بمسلم مرده که در بلاد اسلام یافت شود و طفل
و دیوانه اگر متولد شده باشند از مؤمن یا مؤمنه و همچنین واجب است نماز بر لقیط
دارا اسلام بلکه مشهور چنین دانسته اند لقیط دارا الکفر یا نیز هرگاه در آن ملحق
باشد که ممکن باشد تولد از آن **مس** آیا نماز میت واجب کفایت است یا عین
ج نماز میت لازم است بوجوب کفایت و لکن شرط در صحته آن که مصلحت مؤمن

در نماز میت

۶۵

اثنی عشری باشد و احوط اعتبار بلوغ اگر چه اقوی عدم اعتبار است
 صحت و سقوط از مکلفین **س** ابا ولی نماز چه کسی است **ج** اولی نماز
 کیست که اولی بغسل است بتفصیل بکه گذشت و جایز نیست نماز بر میت
 بدون اذن ولی چه فردی چه جماعت و اگر اذن ندهد ولی احدی بر عیال
 و خود نیز اقدام نکند بافا بلیت اگر منوط بعذر شرعی باشد منشا ساقط شدن
 و کلا بتم نمیشود و نماز را فردی خواهند کرد با آن یا خود ولی خواهد کرد
 و اگر بسبب عذر شرعی نباشد احوط بلکه اقوی گذاردن امر است نیز بر ولی
 و کیفیت نماز آنست که نیت بکند و پنج تکبیر که اول آنها تکبیرة الاحرام بگوید
 و در میان آنها چهار رکوع بخواند اول شهادتین در قیصر صلوات بر پیغمبر و آله
 انجناب بستم عابری مؤمنین چهارم دعا از برای میت پس اگر بعد از تکبیر
 اول بگوید **أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ**
 و بعد از تکبیر دوم **اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ** و بعد از تکبیر سیم **اللَّهُمَّ**
اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ و بعد از تکبیر چهارم **اللَّهُمَّ اغْفِرْ هَذَا الْمَيِّتَ**
 و بعد از آن تکبیر پنجم را بگوید کفایت میکند لکن اینها در وقتی است که میت شیعہ
 اثنی عشری باشد پس اگر طفل باشد چه نماز را واجب باشد یا نباشد بعد از
 تکبیر چهارم بگوید **اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ لَا يَبُورُ وَلَنَا سَلَفًا وَفَرَطًا وَآخِرًا** اگر بچہ
 و مادر هر دو مؤمن باشند و اگر یکی از ایشان کافر یا بخوان باشد عار بمؤمن
 آنها نماید و واجب است در آن نیت و قیام و در و قبله نمودن با امکان و گذاردن
 سر میت را بطرف راست نماز گذار مگر آنکه ماموم باشد و هرگاه عکس بگذارد
 میت را باطل میباشد نماز چه از روی فراموشی و چه از روی جهل و همچنین بشرط

در احکام تدفین

۶۴

بیشتر خواهانند میت را در حال نماز مس احکام دفن را بیان فرماید و دفن
نمودن جسد میت واجب بوجوب کفایت است **ج** واجب کفایت و باید
پنهان نماید جسد میت را در زیر خاک بنحوی که محفوظ بماند چنانچه او ضرور
درندگان و بوی او از انتشار و واجبست که بخوابانند او را بدست راست
رو بقبله و هرگاه در گشتی باشد و دفن او ممکن نباشد بگذارند او را در ظرفی
مثل صندوق و سر را بپوشانند و در دریا اندازند و یا اینکه بر پای او چیزی بکنند
مثل سنگ بپوشانند و او را در دریا اندازند و لکن احوط بجا آوردن اولت
با امکان و اگر میت زن غیر مسلم باشد یا مثلان چه کاینکه باشد چه غیر کاینکه
و حامله باشد بطفل مؤمن واجبست او را پشت بقبله دفن نمایند و آنکه طفل
رو بقبله باشد هرگاه طفل صاحب روح شده باشد و حرامست زنده بصورت
و خراشیدن او و کندن او چه در همانا فارب وجه در غیرا فارب و همچنین شق نمودن
و خنث بر غیر پدر و برادر مس تبتم در چه وقت واجب میشود بیان فرماید
ج در وقتی واجب میشود که از برای مکلف ممکن نشود استعمال آب غفلت با
شرعاً و آن متحقق میشود بچند چیز اول نیافتن آب بقدریکه کفایت تمام غسل با
وضو نماید و معیار در نیافتن آب بقدریکه کفایت تمام غسل با وضو نماید
صد عرف است و لکن اگر در بیابان باشد و احتمال بدهد وجود برادر یکی از
اطراف لازمست که تفحص کند در چهار سمت از آن در ارض سهله بقدر رفتن و بد
نهر یا تاب و در ارض غیر سهله بمقدار یک تبر و غیر آنکه بترسد بسبب سعی تحصیل
آب صورت بفس یا عرض یا مال معتد به او برسد چه از جهه خوف از دزد باشد یا
درند یا گشتند در راه یا غیر اینها بترسد از استعمال آب بجهت ناخوشی یا دزد

در تدفین

در احکام سعال

۹۷

چشم با ورم بازخم یا دمل یا امثال اینها از چیزهایی که با وجود آنها استعمال آب موجب ضرر است اگر ملخون بچیره یا انچه در حکم است نبوده باشد چهارم آنکه در استعمال آب لم شد بگ باشد که بحسب عادت تحمل آن نتوان نمود و از این قبیل شدت سرما و اگر استعمال آب سبب ترک کلاه پوست بشره یا درشت شدن آن بشود بقیه که تحمل آن بحسب عادت دشوار باشد تیمم میکند خواه سبب پدید آمدن ملخون بشود بانه و خواه بسبب سرکه هوا باشد یا نه پنجم تحصیل آب محتاج باشد بتمیز و ذلت که بحسب عادت تحمل آن ممکن نباشد چه بجز بک باشد یا غیر آن و از این باب تحصیل دلو و در بهمان و مقدمات کمر کردن آب هرگاه محتاج بان باشد ششم آنکه نتواند تحصیل آب نماید مگر آنکه انچه دارد بذل نماید یا آنکه انقل از مال خود بذل نماید که بذل آن مضرت حال او باشد هفتم آنکه وقت کجا پیش تحصیل آب با استعمال آن انداخته باشد ششم آنکه آب که دارد کفایت از برای وضو یا غسل ^{تطهر} بکند یا جامه نجس نداشته باشد پس جامه باید نر پاک میکند و تیمم بکند از وضو یا غسل نماید نهم آنکه بترسد بعد از استعمال آب که دارد عطش بر خود یا مسلم دیگر با حیوان محرّم غالب شود **مس** در زمانیکه تیمم واجب شد اگر وضو با ندادن غسل کند صحیح است بانه **ج** غیر تیمم در اینحال باطل خواهد بود مگر در بذل مال و در تحمل منت و خواری و در تنگی وقت و در جائیکه ممنوع المقدّمات طهارت باشد نه خود آن **مس** تیمم بر غیر زمین میتوان کرد بانه **ج** جائز نیست تیمم مگر بر زمین خواه خاک خالص باشد یا سنگ و یا گچ و یا اهک پیش از چیدن آنها یا غیر آنها از هر چیزیکه زمین گفته میشود هر چند رنگین باشد و هر چند عبادت از آن بدست نجسید و جائز است تیمم بر خاک قبر و خاک که دفعه دیگر بچشم تیمم

در احکام تیمم

۶۸

استعمال شده باشد واحوط واولی آنکه بجای خالص تیمم کند با تمکن وبعد
بر زمین وبعد بسنت و اگر زمین نباشد اصلاً تیمم نماید بخار و اگر ممکن نشد
نماید بگل اگر ممکن نباشد خشکایان مس کفایت تیمم را بیان فرماید **ج**
عبارت از زدن شکم دو دست است بر زمین بیک مرتبه و مسح پیشانی و دو جبین
علی الاحوط بطول نه عرض بتمام شکم دستها با هم از ابتدای دستگاه موی
اول بینی و ابروها واحوط مسح نمودن آنها است پس از آن مسح پشت دست راست
بشکم دست چپا زبند دستها تا سر انگشتان و بعد از آن مسح پشت دست چپ بشکم
راست بخمود کور و آنچه در وقت گذاشتن شکم دست بر پشت بگری منتهی شود
مسح لازم است نه مابین انگشتان و شرائطی که در وضو گذشت در تیمم نیز معتبر
مس تیمم بدل از وضو با غسل یک ضربت کفایت **ج** اقوی کفایت یک
ضربت برای مسح پیشانی و دستها مطلقاً واحوط آنکه دو تیمم نماید یکی در
ضربت و یکی بیک ضربت و کفایت میکند در احباط آنکه تیمم اول را تمام کند
و در ثانی کفایت بیک ضربت جهت پشت دستها نماید و رعایت این احباط در تیمم
بدل از غسل نرگ نشود **سؤال** نماز بر چند قسم است **جواب** بر دو قسم
واجب و مستحب اما نماز واجب در زمان غیبت امام علیه التحیه والسلام بر
پنج قسم است اول فرائض پنجگانه یومیه شبانه روزی و چهار نماز باات تیمم نماز
طواف چهارم نمازیکه با جاره یا نذر یا عهد یا امثال اینها واجب شده باشد
پنجم نماز میت اما نماز جمعه که جمعی قسم علاقه فرار داده اند پس داخل در
پنجگانه یومیه میباشد مس نماز جمعه واجب تحیره است با عین **ج** واجب
تحیره است نه عینی مس عدد پنجگانه یومیه را بیان فرماید **ج** عدد

در وقت نماز

در افسان نماز است

۶۹

رکعات نماز پویمه هفتاد و یک است که عبارت میباشد از دو رکعت نماز
 صبح و نماز ظهر چهار رکعت و نماز عصر چهار رکعت و نماز مغرب سه رکعت
 و نماز عشاء چهار رکعت و نماز چهار رکعتی در سفر و در هنگام نرسیدن
 به دو رکعت است قسم در پرتو در نماز مستحبه است و آن بسیار است و لکن افضلا
 میشود نافله نمازهای پویمه شبانه روز که آنها را رواب مینامند پیش
 رکعت نافله ظهر که پیش از نماز باید کرد و هشت رکعت نافله عصر است که پیش
 از نماز عصر باید کرد و چهار رکعت نافله مغرب است که بعد از نماز مغرب باید
 کرد و دو رکعت نافله عشاء است که از او تیره مینامند نشسته بعد از نماز عشاء
 باید کرد و آن بیک رکعت محسوب و هشت رکعت نافله شب است که وقت آن
 بعد از نصف شب است و هر چند نزدیک صبح باشد بهتر است و دو رکعت
 نماز شفع است که بعد از نماز شب باید کرد و بیک رکعت نماز و نوافل است که بعد از
 نماز شفع باید کرد و دو رکعت نافله نماز صبح است که پیش از نماز صبح باید کرد و
 مجموع اینها سی و چهار رکعت است که عدد رکعات فریضه شبانه روزی با
 نافله آن پنجاه و یک رکعت میباشد و نافله را هر دو رکعت بیک سلام اتمام نماز
 و اکتفا بحدیثها و نحو آنکه سوره و فتوح میتوان نمود پس نماز عید قربان
 و عید رمضان واجب است **ج** در عصر امام با نا شب خاص واجب است اما
 در این عصر مستحب است **ج** اوقات نماز را بیان فرماید **ج** اوقات نماز
 پنج قسم است اول وقت مختص بر قیام وقت فضیلت یتر وقت مشرب چهار
 وقت اجزائی و وقت مختص از برای هر نماز مقدار بسنه ممکن باشد بحال
 شخص تحصیل شرائط در اوقات و ادای آن نماز در آن و اگر از پیش واجب شرط

باشد

در اوقات نماز است

۷۰

باشد همان مقدار ادای نماز است اما آنکه وقت مختص بظهر است مقدار ادای
 ظهر از اول وقت ظهر است و آنکه مختص بعصر است مقدار ادای عصر از آخر
 وقت عصر است و آنکه مختص بمغرب است بقدر زمانیکه بتوان نماز مغرب را در آن
 بجا آورد و آنکه مختص بشاء است مقدار ادای چهار رکعت از آخر نیم شب است
 و مابین اینها وقت مشترک است اما وقت فضیلت در نماز ظهر از وقت زوال آفتاب
 از دائرة نصف النهار در سمت راست یا اینکه سایه مثل شاخص شود و وقت
 فضیلت نماز عصر بعد از نماز ظهر است تا آنکه سایه شاخص دو مثل آن شود و
 بعد از فضیلت نماز ظهر و عصر وقت اجرائی ظهر بعد از فضیلت
 ظهر است تا آخر وقتش و اما اجرائی عصر در دو وقت یکی پیش از وقت
 فضیلت آن و یکی بعد از وقت فضیلتش تا آخر وقتش و اما وقت فضیلت
 مغرب از وقت غروب است تا بر طرف شد شفق مغرب و آن سرخیست که در سمت
 مغرب بهم میرسد بعد از غروب آفتاب و وقت فضیلت نماز عشاء بعد از
 بر طرف شدن سرخی است از مغرب تا ثلث اول شب و اجرائی مغرب بوقت است
 بعد از فضیلتش تا آخر وقتش و وقت فضیلت نماز صبح اول پهن شدن سفید
 در افق مشرق که فجر صادق باشد تا سرخی مشرق زده بعد از آن وقت اجرائی
 تا طلوع آفتاب و در نماز صبح وقت مشترک و مختص نیست و وقت اجرائی
 یعنی چه **ج** یعنی نماز اداء است و لم فضیلت ندارد پس ایانماز تا یکی
 اداء است **ج** تا بقدریکه کعبه که از آخر وقت باقیست اگر مصلی از در آن نماند
 نماز را بجا آورد نه قصا اگر چه باقی آنرا بعد از وقت بجا آورد و جایز نیست
 تاخیر انداختن نماز را از وقتی که از برای آن تحدید شده است و نه مقدم داشتن

در اوقات نماز است

۷۱

بر آن و اگر نماز پیش از وقت نمود باطلست چه تمام نماز پیش از وقت واقع شده
باشد چه بعضی آن چه بعد کرده باشد چه بفرا موشی چه مسئله را دانسته باشد چه
ندانسته باشد چه وقت را بشناسد چه نشناسد **س** با جائز است اعتماد نمودن
بمظنه در داخل شدن وقت **ج** جائز نیست با ممکن بودن علم و قول دو نفر
عادل معین است و قائم مقام علم است علی الاقوی بلکه جواز اعتماد بر آن
معتمد و قول یک عادل بعد نیست بلی جائز است اعتماد بر مظنه هرگاه ممکن شود
علم در هوای ابر و لحوط آنست که در غیر هوای ابر از سایر اعدا صبر نماید تا
علم بدخول وقت حاصل شود و هرگاه ظاهر شود که مظنه او فاسد بوده است
با بد عاده کند نماز را هرگاه تمام نماز را در خارج وقت بجا آورده باشد اگر
جزئی از آن در وقت واقع شد هر چند سلام واجب باشد اعاده نکند در صورت
جواز اکتفاء بطن مثل هوای ابر یا یقین بدخول وقت و اگر کسی مشغول نماز
عصر یا عشاء شود پیش از نماز ظهر و مغرب پس اگر متذکر شود در حال تنگی در
نماز باشد عدول نماید بنیت نماز پیش چه ظهر و چه مغرب اگر در وقت مختص
نباشد و الا حوط اعاده نماز است بعد از عدول و اتمام و اگر بعد از فراغ
باشد مجزئ است از هرگاه در وقت مختص بنماز ظهر یا مغرب واقع شده باشد
و بعد از آن نماز ظهر یا مغرب را بکند **س** ماهیت قبله و کیفیت استقبال بقبله
بیان فرماید **ج** بدانکه قبله مکانیست که خانه کعبه در آن واقع است و
محاذی آن نابا آسمان و همچنین تا با خرمین قبله است و حجر اسماعیل داخل قبله
نیست هر چند در طواف کاه داخل است و واجب بر نماز گذار توجه بعین کعبه
و در حق بعد جهه کافیه **س** چیزهاست که واجب در آنها رو بقبله بودن

قبله

در احکام قبله

۷۲

چند چیز است **ج** پنج چیز است اول نماز واجب چه نمازهای شبانه روزی باشد یا غیران و از ان جمله است نماز میت و نماز مستحبی که بنذر و ماندن بر نحو و کرده باشد بنا بر وجهی که موافق با احتیاط و نماز عید فطر و اضحی که در این زمان واجب نیست حکم نماز واجب را دارد و همچنین فرائض یومیه که بر سبیل استحباب عاده ان میباشد با قضا آنکه تبرها از جانب میت بجا میآورد حکم نماز واجب را دارد و اما نمازهای مستحبی پس اگر در وقت قرار گرفتن بر زمین باشد و بنا بر احتیاط در آنها رو قبله بودن و اگر در زمان راه رفتن و سوار باشد و میت حق در وقت تکبیر گفتن و غیران از سایر ارکان نماز و رفع یدین انسان در حال احتضار بهتر در حال نماز کردن بر او بقسمی که سر او بطرف راست نماز گذارد و پاهای او به سمت چپ و باشد چهار مرتبه در هنگام دفن او را به بلوی راست بخوابانند و سر را به سمت مغرب و دو شکم و پیش رو بکند او رو قبله باشد بخیر چنانکه بخوابانند و او را ندانند که نمایند زیرا که در تحقق آنکه شرط رو قبله است انجوان در افعال مس کیفیت مکان نماز گذاردن را بیان فرماید **ج** بدانکه جائز است نماز در هر مکانی که خالی باشد از هر نجاستی که باشد و جائز است اگر باشد چه مملوک باشد بسبب عین و منفعت هر دو با منفعت فقط با جاره یا بپس با وصیت منفعت از برای شخص یا خواصها و چه ماذون التصرف باشد از برای نماز کنند خواه باذن عام باشد یا باذن نماز کردن خواه باذن صریح باشد یا غیران خواه مباح الاصل باشد مثل زمین موات یا غیران و چه شاهد حال مالک بتصرف داشته باشد برابطه که میان مصلی و مالک باشد از صداقت و غیران که منشاء رضای مالک باشد و معبر است علم بهر مانده از شاهد حال پس

در لباس مصلی است

۷۳

اگر علم بهم نرساند و مظنه بهم رساند نمیتواند نماز کند در ملک غیر لکن آن در
غیر صحر^۱ و باغانیست که بحسب تعارف و عادت مانع از داخل شدن نداشته باشد
مثل دیوار که نماز در آنها مادمیکه اثار راضی نبودن مالک نباشد صحیح است
مس ایام نماز جا تراست در خانه پدر و مادر و فرزند و جد و جده و برادر
و خواهر و عم و عمة و خالو و خاله و صدیق بدون اذن ایشان بانه حج^۲ جایز
نیست بنا بر اقوی و حال آنها با سایر مردم مساوی میباشد مس هرگاه عدا
در حال اخبار در ملک غصب نماز کند حج^۳ است بانه حج^۴ باطلست هر چند نماز
مستحبه باشد یا خود غاصب نباشد مس اگر از تو جهل یا نهان در ملک شخصی
نماز کند چه صورت دارد حج^۵ نماز حج^۶ است مکروه صورت جهل بجماعت از روی
نقص و اگر عرفا اجرت دارد ضامن است مس هرگاه بغیر حق کسی در ملک
غصبه جلس کرده اند با آنکه بجهت نفس محرم خود یا دیگران گرفتار شده برفتن
در مکان مغضوب پس در اینجا نماز کرد نماز حج^۷ است بانه حج^۸ اگر چاره بر نرسد
رفتن از آن مکان غصبه ندارد نماز در اینجا صحیح است مس احکام پوشانیدن عورت
و لباس مصلی را بیان فرمائید حج^۹ واجب و شرط پوشانیدن عورت در نماز
واجب با قدرت و شعور و در نماز سنت شرط چهار آنکه نظر گسته باشد یا نباشد
و عورت در مرد قبل و در بیضه است و طایفه بین و ما بین رگبتین و ستر
از عورت نیست و نه ما بین رگبتین و نصف ساق و احوط پوشانیدن جمیع است و عورت
در زن که واجب پوشانیدن آن در نماز تمام بدنست مگر صورت و دو کف دست
و ظاهر و قد هر چند احوط پوشانیدن جمیع آنهاست مگر از مقدار واجب
از موضع سجود از پیشانی مس واجب پوشانیدن موی سر بر زنان بانه حج^{۱۰}

در لباس مصلی

۷۲۴

بلی واجب مکرر و خضرنا بالغ مس پاک بودن لباس و بدن مصلی واجب
و شرط صحت نماز در آنست **ج** بلی واجب و شرط صحت است مس شرط
در لباس مصلی که مباح باشد **ج** بلی شرط نیست بلکه در مکان نماز ذکر
شد مس هرگاه از روی اجبار یا علم بغصب نداشتن یا فراموشی نماز کرده در لباس
غصب صحیح است **ج** صحیح است بلی اگر در عرف گرایده باشد ضامنست
مس یا لباس مصلی از چه جنس باید باشد **ج** جائز است از جع نباتات غیر
و کتان و غیران و همچنین از پوست حیوان ماکول اللحم باند که نمردن هر چند غلبه
نشده باشد و همچنین جائز است بودن دخت نماز گذار از پیش و کرک و مو و پرچون
ماکول اللحم هر چند نکیده نشد باشد و یا از مرده کنده شده باشد و بر نطفه که کند
واجب شستن موضعیکه رسیده است ببدن مرده با رطوبت مس اگر لباس مصلی
حور محض باشد چه صورت داد **ج** از برای مردان حرام و مبطل نماز است
اگر چه سائر عورت نباشد مثل بند زهر جامه و غیران علی الاحوط اگر چه بعد
نیت صحت نماز در آن و اما از برای زنان مباح و جائز است چه در نماز و چه در
غیر نماز و ممزوج با نچه نماز در آن صحیح باشد هر چند ممزوج ده پلک باشد بلکه نماز
مضمحل نشود بخوبی که از احوال بنامند جائز است از برای مردان نیز مس ماهی
که همیشه مسلمانان در بازار خود مشغول بیع و شراء آن هستند و همیشه علما و
ارباب دین و اهل غیره میخرند و میپوشند در این زمان بعضی شبهه در میان
انداخته اند که احتمال فانی کردن بعضی از اجزاء غیر ماکول اللحم در ماهوت میرود
و محض الفاء این شبهه را با در نماز احتراز و اجتناب لازمست **ج** لازمست
مس جائز است دخت مصلی غلا یا فاشد **ج** از برای مردان جائز نیست

در لباس مصلی است

۷۵

بلکه نماز باطلست اگر چه سائر عورت هم نباشد و از برای زنان مباح و جائز است
 مس آنکه شرط دارد است نمودن مرد چه صورت دارد **ج** حرام است ولی حرام
 نیست همراه داشتن طلا در نماز چه سکه دارد باشد چه غیر سکه دارد مس حمل نجس یا
 متنجس مثل دستمال پاک بر سر در نماز چه صورت دارد **ج** بلی جائز است
 چیزی که ستر عورت نماید و نجس یا متنجس باشد بهر چه در جیب یا بغل گذارد یا بد
 نماز جائز است بانه **ج** جائز است و احوط اجتناب است هرگاه زنی جن
 لباس نجس پوشیده چاره ندارد در نماز تکلیف چیست **ج** اگر ناظر بر نجس
 باشد با همان لباس نماز کند و اگر ممکن است نظهر و ناظر محضر هم نباشد نظهر
 لباس نماید و نماز را بخواند مس اگر زنی بغیر از لباس غضبه لباس ندارد و نا محرم
 نیز حاضر نباشد در این لباس جائز است نماز کردن بانه **ج** جائز نیست بلکه باید
 برهنه نماز کند مس اجزاء حرام گوشت مثل موی کمر و غیره در نماز حلال
 جائز است بانه **ج** اقوی عدم جواز صلو و بطلان هرگاه صدق کند نماز در
 آن مثل اینکه چسبید باشد بلباس مس اجزاء انسان مثل موی بدنان همراه
 مصلی باشد نماز صحیح است بانه **ج** بلی صحیح است اگر چه از غیر باشد مس هرگاه
 نجاست در لباس مصلی باشد و فراموش کند بان لباس نماز کند نماز صحیح است
 بانه **ج** صحیح نیست و اعاده باید کرد و اگر وقت گذشته باشد قضا میکند مس اگر
 لباس نجس بود و مصلی نمیدانست بعد از نماز مطلع شد نماز چه صورت دارد
ج صحیح است و اگر وقت باقیست بنظر آنکه عاده کند و اگر وقت گذشته فضل
 بر او نیست مس اذان و اقامه واجب است یا مستحب **ج** اذان مستحب و اقامه
 در نمازها پنجگانه بر مبر و احوط ترک اقامه است از برای هر آن که در موضع

اذان و اقامت

۷۶

سقوط آن و در سایر نمازها مشروع نیست پس گفتنش بقصد مشروعیت
 حرامست و فرقی نیست در فرائض و عیبه مابین اینکه اذان باشد یا قضای و در
 سفر باشد یا در حضور و در نماز جماعت یا فرادی در حال صحت باشد یا مرض نماز
 کنار مرد باشد یا زن بلی در اداء و حضور و جماعت و حال صحت و در باره نماز
 ناکذاستحبابش پیشتر است پس کیفیت اذان و اقامه را بیان فرمائید **ج**
 اذان چهار تکبیر است بلفظ الله اکبر و دو شهادت نوحید بلفظ اشهد ان لا
 اله الا الله و دو شهادت رسالت بلفظ اشهد ان محمدا رسول الله و ش
 حتی علی که دو نای ان بلفظ حتی علی الصلوة و دو نای ان بلفظ حتی علی الفلاح
 و دو نای ان بلفظ حتی علی خیر العال و دو تکبیر مانند پیش و دو تهلیل بلفظ
 لا اله الا الله و شهادت بروایت حضورت امیرالمؤمنین **ج** و اذان نیست
 و لکن بقصد قربت بعد از ذکر رسول خدا صلی الله علیه و آله خوبست و اگر
 بقصد جزئیت بگوید حرامست و اقامه مثل اذان است مگر آنکه در اقل آن دو
 تکبیر نیست و در آخر آن یک تهلیل نیست و زیاد یا بکمر بعد از حتی علی خیر العال
 دو قد قامت الصلوة پس فصول اذان هجده فصل است و فصول اقامه هفده
 فصل **س** هرگاه مصی اذان و اقامه را فراموش کند داخل در نماز شود چه
 صورت دارد **ج** اگر پیش از رکوع رکعت اول منتهی گردد جائز است نماز را
 قطع کند و اذان و اقامه را بگوید و نماز را از سر بکشد و داخل در نماز شود و بهتر
 قطع نکردنست **س** هرگاه کسی وارد مسجد شد که نماز جماعت بگذازد و بیکه
 امام جماعت از نماز فارغ شدن و صف جماعت بهم خورده و لکن دو نفر از آن ^{قد}
 از اهل جماعت باقی هستند بر چنین کسی گفتن اذان و اقامه جائز است **ج**

در قیام نماز است

۷۷

جائز است پس مقارنات نماز چند چیز است **ج** مقارنات نماز بازده نیت
 اول نیت و محققان و آنچه معتبر است بدان از قصد و تعیین نمودن در آنچه
 مشرک باشد و قصد قریبه گذشت در بحث وضو و قصد و وجوب در واجب
 استحباب در مستحب و ادا در وقت و قضا در غیر وقت و اتمام در حضور و قصد
 سفر و غیر اینها ضری و نیت و وقت نیت از اول نماز است و حاصل میشود اینکه
 در حین شروع تکبیر الاحرام بانیت باشد و معتبر است مستمر داشتن نیت را تا
 باخر نماز و واجب نیت در جمیع نمازهای واجبی و شرطی در همه نمازها
 در قیام قیام است و واجب است ایستادن در نماز واجبی خواه بومیه باشد و خواه
 غیر بومیه در حال تکبیر الاحرام و قیام متصل بر رکوع و ان اخراج از قیام است
 که از ان بر رکوع برود و حال قرائت و بعد از رکوع هر چند در حال ذکر است
 باشد و قیام در حال تکبیر الاحرام و قیام متصل بر رکوع رکب است و مراد بر
 جو نیست که ترک کردن ان باطل کند نماز را هر چند سهوا باشد پس قیام
 یعنی چه **ج** ایستادن بر رگ و دو یا در حال اخبار و یا در یاها را از کلاه
 اینقدر رد و رنگ دارد که بپوشد و در صورت قیام و همچنین باید استقامت داشته
 باشد در حال قیام پس اگر عاجز شد از ایستادن شد چکند **ج** اگر
 ممکن تکبیر کند و اگر ممکن نشد و عاجز شد بنشیند و اگر از نشستن عاجز شد
 نشسته تکبیر کند و اگر از انهم عاجز شد بنحوا بدست راست رو بقبله و اگر از انهم
 عاجز شد بنحوا بدست چپ و اگر از انهم عاجز شد بنحوا بدست و پاها رو
 بقبله باشد و اگر اسوائی بر شد بعکس مذکور برگردد و اگر کوناهی کند نمازش
 باطل است مگر تکبیر الاحرام بدانکه واجب تکبیر الاحرام و ان رکب نماز است

در تکیه الاحرام و فرائض

و باطل میشود نماز بزرگ آن خواه بر وجه عمد باشد یا سهواً بجهل و معترفاً
 در آن آنچه معتبر است در نماز بزرگ بقصد افتتاح بان پس اگر شروع بتکبیر
 کند و تمام نشده داخل رکوع شود مأموم یا غیر او و باید پس برخاستن
 بگوید نماز او باطل است و واجب تلفظ کردن بتکبیر الاحرام بلفظ الله
 اکبر و هزئه قطع چه بجهت بگوید چه باخفات مس هرگاه تکبیری گفت و شاکه
 نمود که تکبیر الاحرام است یا تکبیر پیش از رکوع یا تکبیر بعد از رکوع چه باید
 کرد **ج** در چنین صورت باید بتکبیر الاحرام قرار دهد مس هرگاه
 تکبیر و گفت شک میکند که این تکبیر پیش از رکوع بود یا تکبیر بعد از رکوع
 چه باید کرد **ج** باید بنا را بر تکبیر پیش از رکوع گذاشت چهار مرتبه قرائت و
 واجب در رکعت اول و دوم از فراغ خواندن فاتحه الکتاب و یک سوره
 تمام پس از آن و جائز است اکتفا کردن بحدیثها در حال مرض و تعجز بجهت
 امر مهمی و واجب است سقوط سوره یا شکی وقت و خوف و شب را بن دواز
 مقامات ضرورت و هرگاه عذر مقدم بدارد سوره را بر حمد نماز باطل میشود
 بنا بر آنچه اگر اکتفا بان نماید و اعاده سوره را ننماید و الا صحیح است اگر بگوید
 بعدم قصد امثال مس حدیث نماز است یا نه **ج** درکن نیست بلکه واجب
 و جزء است در هر نماز چهار مرتبه در نماز واجب و چهار مرتبه در نماز مستحب
 ان در حال النفاث است مس اگر حمد را فراموش کرد نماز باطل است بانه
ج باطل نمیشود اگر هنوز داخل رکوع نشده و نحو او پیش از
 خواندن سوره حمد بخواند و بعد سوره را و اگر بعد از سوره باشد حمد را بخواند
 و سوره را بعد از آن اعاده کند و چیزی بر او نیست و احوط آنکه در سجده

در احکام قرائت

۷۹

سهو بخواند برای زیادتى سوره و اگر داخل رکوع شده باشد یا بعد از رکوع
باشد و بخاطر شامد اعاده حمد و چیزی بر او نیست و نکرد و سجده سهو بر او
فراموشی حمد بخواند احتیاطاً **س** اگر شك کند در خواندن حمد و سوره
بعد از داخل شدن در رکوع چه صورت دارد **ج** این شك اعتبار ندارد
س هرگاه شك کند در خواندن حمد بعد از داخل شدن در سوره چه باید کرد
ج اعتبار در این شك نیست و اگر شك کند در این بعد از داخل شدن در
آیه دیگر احوط خواندن آیه مشکوکه است بیک مرتبه مطلقه **س** یا واجب
و عبادت ای حروف از مخارج و غیر اینها بانه **ج** بلی واجب و عبادت مخارج
و رعایت حرکت اعرابیه و بناثیه و تشدید و سکون لازم و بعضی مراعات
مد واجب را که متصل باشد هم واجب دانسته اند لکن دلیل واضح بر وجوب
مد مطلقاً نیست و احتیاط در مد واجب ترك نشود و حفظ ترتیب مابین
آیات و کلمات و حروف و موالات مابین اینها واجب **س** یا اجازت است
وقف بمرکز و وصل بکون بانه **ج** در وقف بمرکز و وصل بکون احتیاط
ترك نشود **س** ثوبین یا نون ساکنه اگر بحروف بر ملون برسد اقام واجب
بانه **ج** احتیاط بمراعات آن ترك نشود **س** در رکعت سیم و چهارم مخبر است
در خواندن حمد و تسبیح اربعه بانه **ج** بلی مخبر است و افضل تسبیح اربعه
خواندن چهار مرتبه برای امام و چه برای مأموم و چه منفرد **س** تسبیح اربع
بکمر تیره خواندن کافیست بانه **ج** بلی بکمر تیره خواندن کافیست و احوط سه مرتبه
خواندن **س** چهار سوره عزیمه را در نماز خواندن جایز است بانه **ج**
جائز نیست بلکه حرام است **س** یا در قرائت چهار اخفات واجب بانه

در احکام رکوع

۸۰

ج بی واجب از برای مردان در نماز صبح و در رکعت اول و دوم نماز مغرب و عشاء چهار رکعت و در نماز ظهر و عصر اخفات نمودن و از برای زنان پنج رکعت و در نماز چهار رکعت و بهر اخفات و این در وقتیکه نا محرم صوت او را نشنود و الا معتبر است اخفات پنج رکوع است واجب در هر رکعت از فرائض و این یک رکوع و آن رکعت و زیاد کردن و کم نمودن آن عمدا با سهوا باطل میشود نماز مگر جماعت که زیادتی در آن بخوایند خواه نامد مطلق آن نیست و لازم نیست شد در آن بخوایند تا بحدی که هرگاه دستهای او موافق حال او باشد بر سر بزاویای او و احوط رسیدن کف دست راست سر هرگاه کسی رکوع را فراموش کرد و رفت بسجده پیشانیش بمهر نرسید منذر شود چنانکه **ج** برگردد به قیام و برود بر رکوع و ذکر رکوع را بگوید نمازش صحیح است سر هرگاه بقصد رکوع غم شد و فراموش کرد رکوع را و رفت بسجده پیشانیش بمهر نرسید باید از آنجا برگردد و بکوشد **ج** چنانکه پیشانیش بر رکوع و رکوع را بجا آورد و راست شود و برود بسجده و نماز را تمام کند و بعد از آن احتیاطا عاده نماز نماید اگر اصل رکوع فراموش کرده باشد و اگر فراموش نموده طمانینه و ذکر قیام بعد از رکوع را بجا میآورد سر ذکر رکوع واجب بانه **ج** بی واجب سر اذکار رکوع چیست **ج** اذکار رکوع مجزئست بکبریه گفتن ذکر کبریا که سبحان ربی العظیم و بیحد و است یا ذکر صغیره مرتبه سبحان الله و در حال ضرورت کفایت میکند یک مرتبه و مستحبست که طاعت بخواند آنرا که عبارت از سه مرتبه یا پنج مرتبه یا هفت مرتبه باشد ششم سجده است و آن واجب در هر رکعتی از نماز واجب دو سجده و اگر نیک شود دو سجده در هر رکعت از نماز باطل میشود نماز خواه بعد باشد یا سهوا باشد یا

در احکام سجود

۸۱

و همچنین باطل میشود نماز هرگاه دو سجده زیاد کند در یک رکعت عمدا یا سهوا
و کم کردن یک سجده یا زیاد کردن آن مبطل نیست بنا بر آنچه مکرر آنکه از رکعت
باشد پس سجود بجز تحقق میشود **ج** تحقق سجده پنجم شدن و گذاشتن پیشانی
بر وجهی که عرفا سجده گفته شود و کتابت میکند رسد مقدار در هم از
پیشانی بما یصح السجود علیه پس حد پیشانی چه مقدار است **ج** بجز اول
از اول رسته نگاه موی سر است تا سر دماغ و ابروها و بجز عرض مابین دو چشم
پس آنچه ها شبکه در سجده معتبر است چند چیز است **ج** هفت چیز اول گذاشتن
شکم در سهما و زانو ها و دوانکت بزرگ از پاها از طرفیکه طول قدم بان منتهی شود
علی الاحوط با گذاشتن پیشانی بر زمین و با اختلال یکی از این هفت موضع عمدا
باطل میشود بخلاف صورت سهو و فراموشی و بخوان در غیر وجه پس هرگاه غفلت
شمار گذاشتن شکم در سهما بر زمین چکند **ج** باید پشت در سهما را بداند از شکم
قرار دهد و با عجز از آن جزو شکم بکف دست نزدیک است از آن بگذارد الا فرقی است
در بهتر ذکر است بخوبی که در رکوع گذشت و احوط در اینجا اینست که عجزی الیه
الاعلی بگوید یعنی سبحان ربی الاعلی و یحیی بگوید هرگاه اخبار تیسره کبری
و اگر تیسره صغری را اخبار نمود سه دفعه سبحان الله عز و جل تیسره طایفه و اما
کرفتن بقل ذکر واجب چهارم بودن هفت عضو مذکور بر زمین و شبانه قبل از
شروع در ذکر نافرغ از ذکر پنجم برداشتن سر از سجده اولی نشستن بر دال
اعتدال و اطمینان چنانچه در سر برداشتن از رکوع ذکر شد ششم آنکه خم شود و از
سجود تا بحدی که محل پیشانی مساوی با محل بشادن شود پس در سجده پیشانی
ناحیه حد ضروری ندارد **ج** بقدر یک سجده که چهار انگشت مضروب باشد مضرب نشسته

در احکام سجود و تشهد است

۸۲

اگر کسی عاجز شود از سجد کردن چنانکه **ج** باید خم بشود بقدریکه بتواند و محل سجود را بلند میکند بقدریکه نتواند در پشت ترازان سجده نماید و اگر هیچ قسم نتواند خم شود بجای آن بر سر اشاره مینماید و اگر نتواند بر سر اشاره کند بدو چشم اشاره نماید و اگر انهم نشود بیک چشم اشاره نماید و واجبست برداشتن چیز پر که بر آن سجد کند **س** بر چند چیز سجد میتوان کرد **ج** چیزیکه با یصیح التوجه علیه میباشد زیرا است و هر چه از زمین مرود مگر آنچه ها تنگه انسان مخور و میپوشد و معدنیکه خارج از اسم ارض باشد و کاغذ اگر از غیر حر باشد چه رنگ دار باشد یا بهر رنگ سجود بر آن جائز است و احوط ترك ماخوذ از حر است **س** بشانه بنویس سجده صحیح است بانه **ج** بلی صحیح است اگر چه کند باشد **س** بر تنباکو و توتون سجده میتوان کرد بانه **ج** بلی میتوان کرد **س** بر پوست نادر و پوست بادام و پوست گردو و پوست هندوانه و پوست خربزه سجد کردن صحیح است بانه **ج** بر پوست بادام و گرد و اگر منفصل از مغز باشد جائز است و اما بر آنها در حال اتصال و بر سایر مذکور است محل اشکالست احتیاط ترك نشود **س** بر قلم و پیچنی فی و مسواک و کاه و علف سجد جائز است بانه **ج** بلی جائز است و آنچه تمام یصح التوجه علیه ذکر شد در حال اخبار است و لکن افضل تربت حضرت سید الشهداء علیه السلام است و در حال اضطرار با تنگی وقت اگر تمکن از اشاء مذکوره نشد بر ثوب پیشر و گمان سجد کند و اگر انهم بهتر نشود بر پشت دست کند بقیع تشهد است و آن واجبست و لکن رکن نیست در رکعت دوم از هر نمازی بعد از سجد اخیر و در رکعت سیم از مغرب و رکعت چهارم از عشاء و ظهر و عصر و کیفیتشان گفتن شهادتین و صلوات فرستادن بر محمد و آل او است و ظاهر آنستکه

در تشهد و سلامت

۸۳

منعبر است که باین نحو بگوید **أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ** و غیر از این مجزی نیست و واجب نشستن بعد ذکر واجب و همچنین واجب قرار گرفتن در حال ذکر و واجب در ذکر محافظت بر عربت مس هرگاه فراموش کند تشهد را و یا بخاطرش بیاید پیش از داخل شدن در رکوع چکند **ج** واجب که برگردد و بنشیند و تشهد را بجا آورد و برخیزد و نماز را تمام کند و از برای قیام بجا دو سجده سهو واجب است و همچنین هرگاه قرائت با تسبیح را خواند باشد مس هرگاه بعد از داخل شدن بر رکوع بخاطرش باشد که تشهد را بخواند چکند **ج** نماز را تمام کند و بعد از نماز واجب قضا تشهد را بخواند و دو سجده سهو واجب بجا آورد مس اگر پیش از سلام نشد شد که تشهد را بخواند چه باید کرد **ج** باید برگردد و تشهد را بخواند و نماز را تمام کند مس اگر بعد از سلام بخاطرش آمد که تشهد را بخواند چکند **ج** از بخواندن بقصد اداء و قضاء و سلام را هم بگوید و دو سجده سهو واجب بجا آورد اگر منافعی که عمدتاً و سهواً نماز را باطل میکند بجا نیاورده باشد مس اگر دو سجده را در رکعت آخر فراموش کرد و سلام نماز را داد و بعد بخاطرش آمد که دو سجده را نکرده تکلیفش چیست **ج** برگردد و دو سجده را بجا آورد و تشهد را بخواند و سلام نماز را بدهد و دو سجده سهو واجب برای سلام بجا بیاورد اگر منافعی بخد و سهوی سر زده باشد و احوط اینست که نماز را دوباره اعاده کند مس هرگاه در رکعت آخر یک سجده را فراموش کرد و سلام نماز را داد چه صورت دارد **ج** سجده را بجا آوردن بقصد اداء و قضاء و نماز را تمام نما

در ستایمن نماز است

۸۴

و دو سجده سهو واجب بلکه چهار سجده بکند هفتم سلام است و آن از جمله
اجزاء واجب نماز است بپوشیدن مهر و دبان شخص از نماز برای آن دو صیغه
یکی التَّسْلَامُ عَلَيْنَا وَ عَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ و دیگر التَّسْلَامُ عَلَيْكُمْ و
احوط عدم اکتفاء است بصیغه اولی بلی جائز است اکتفا بصیغه ثانیه و افضل
بلکه احوط خواندن هر دو صیغه است و واجب نیست التَّسْلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ
وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ بلی مستحب و از توابع تشهد دوم است و بان از نماز پیش
نمیرود و بهتر محافظت بر آنست اگر چه ترك آن موجب بطلان نیست اگر چه عمدا
باشد و احتیاطا در التَّسْلَامُ عَلَيْكُمْ ضم کند وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ را و ترك
نکند و معبر نیست در بیرون رفتن از نماز قصد خروج در وقت سلام دادن بلکه
با وجود نیست خلاف و قصد بیرون رفتن از نماز خارج اذان میشود اگر چه بهتر
در اینحال اعاده نماز است نهم ترتیب است و آن واجب در نماز ما بین افعال
اجزاء آن و باعلی و در چیزهای ازان در غیر محل عدا باطل میشود و اما سهوا
پس اگر در ارکانست یعنی رکن یا بر رکن سابق مقدم داشتن نیز موجب بطلان
نماز میشود و در غیر آن چون انبان بر کوع پیش از انبان بقرائت و همچنین در اجزاء
غیر رکنیه بعضی نیست بعضی دیگر مبطل نیست و با امکان رعایت ترتیب در
انها در صورت داخل نشدن در رکنی از ارکان واجب عود بسوی سابق و یا ترتیب
عمل او رد عملش صحیح است دهم موالات است و آن واجب در افعال نماز بمعنی
پی در پی بودن آنها باینکه فعلی که مخصوص نماز است نباید نشود و همچنین واجب در
تکبیر موالات میان کلمات آن و همین حکم در قرائت و اذکار و تسبیح و تبارک است
نسبت بکلمات و ابان و حروف و با بقاء محل اعاده میباشد باینکه با کلمه را که رعایت

در قنوت نماز است

۱۵

موالات دادن نکرده و با قنوت محل هرگاه ترك موالات از روى عمد بوده نماز باطل و الا صحیح است بشرط آنکه موالات در نماز قنوت نشده باشد بانچه هم ذکر است و ان عبارتست از اذکار رکوع و سجود و تسبیحات اربع چنانچه پیش گذشت پس قنوت در نماز واجب بانچه **ج** واجب نیست بلکه مستحب بقنوت در هر بنا از فرائض بومیه غیر از نماز جمعه هر در صلوٰه چهارم باشد چه اخفائیه و بهتر ترك نکردن است و محل آن پیش از رکوع رکعت ثانیه است بنا بر اصح بعد از فراغ از قرائت پس اگر فرائض کرد قنوت را و رفت بر رکوع و در رکوع بیادش آمد چنانکه **ج** بعد از رکوع و قبل از سجده از اینجا مباد و اگر در این وقت متذکر شد بعد از فراغ از نماز بجا مباد اگر چه زمانش هم طول بکشد پس هرگاه کسی عذر قنوت را ترك نمود جائز است در غیر محل بجا آورد بانچه **ج** جائز نیست و آنچه مذکور شد در غیر نماز جمعه بود اما در نماز جمعه پس مستحب دو قنوت یکی پیش از رکوع رکعت اولی و یکی بعد از رکوع رکعت دوم پس ایا مستحب در هر نافله قنوت یا نه **ج** بلی مستحب و مؤکد است در نافله و ثمر پس ایا در قنوت معتبر است قول مخصوصه بانچه **ج** معتبر نیست بلکه کفایت میکند آنچه را که اخبار میکنند از ذکر و دعاس در قنوت جائز است بک سبحان الله یا بک بسم الله یا لا اله الا الله بانچه **ج** بلی جائز است چه تعجیل در اتمام نماز داشته باشد یا نه و بهتر منابع است بعد از ماثوره و ادعیه قرآنیه و کلمات فرج است خصوصاً در جمعه و و تر من سلام علی المرسلین از کلمات فرج است بانچه **ج** معلوم نیست احوط خواندن آنست بقصد قرآنیه پس ایا در قنوت و غیر قنوت از سائر اقوال

در تعقیبات نماز است

۸۶

نماز دعا کردن بفارسی جائز است بانه **ج** مشکل است دعا بفارسی چه در
 فنون و چه در غیران و همچنین است مغلوط ماده **س** تعقیبات نماز بعد از نماز
 چه فرائض و چه نوافل محلی از ثوابان بیان فرماید **ج** ثوابش لا بعد و لا
 بخصاست چنانچه در اخبار اهل بیت علیهم السلام مذکور است و اثران در زیاده
 شد روزی بیشتر است از سفر کردن بجهت کسب رزق و تعقیبات برای فریضه
 مؤکدتر است از تعقیبات برای نافله و تعقیبات بسیار است و در این رساله کنجایش
 ذکر آنها نیست و افضل تعقیبات در نماز واجب و سنت تسبیح حضرت فاطمه است
 و کیفیتان باین نحو است که اول سی و چهار مرتبه الله اکبر و سی و نه مرتبه الحمد
 و سی و سه مرتبه سبحان الله بگوید و سنت است بعد از هر نماز فریضه سوره قل
 هو الله احد خواندن و همچنین پیش از آنکه بگرداند و بای خود را سه مرتبه بگوید
 اَسْتَغْفِرُ اللهَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ وَأَتُوبُ
 إِلَيْهِ و در حدیث است که هر کس بخواند آنرا امر زین شود کما هان او هر چند مثل
 کف در باها باشد و همچنین سنت است بعد از نماز صبح و مغرب در هر یک هفت
 مرتبه یَسْمِی اللهُ الرَّحْمَنَ الرَّحِيمَ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ که باعث
 دفع هفتاد نوع از انواع بلاها میشود که بیست نواها را پنج و برص و دیوانگی
 و اگر از اشقیابا شد بخوبی میشود از دیوان ایشان و نوشته میشود در سعادت
س کیفیت نماز اذان و سبب اذان بیان فرماید **ج** بدانکه سبب اذان عبارت
 از گرفتن افق و ماه است چه تمام قرص آنها گرفته شود چه بعضی آنها و زلزله
 چه از آنها خوف حاصل شود یا نه و بادها سیاه و سیخ و زرد بر بخوبی متعدد و
 ناریکی شد بد و صاعقه و علامات نحوفه که در آسمان ظاهر میشود یا در زمین

در نماز ایستادن

۱۷

چون فرو رفتن آن و مدارد خوف بر اغلب ناس است و ترسیدن نادر از ایستادن
 مناط حکم نیست **س** نماز خوف و کوف تا چه وقت ادامه باشد **ج**
 وقت اداء خوف و کوف از اول گرفتن قمر تا تمام انجلاء است بنا بر اصحیح
 و همچنین نماز هراتی که وقتان و سعت نماز را داشته باشد پس وقت اداء آن
 نماز عبارت از آن وقت و احوط در کوف و خوف آنست که پیش از شروع
 در انجلاء بنیت قربت ادا نماید و بعد از شروع در انجلاء و قبل از تمام انجلاء
 بنیت قربت مطلقه کند و اما اگر ابر بنوعی باشد که وقتان و سعت نماز را نداشته
 باشد مثل زلزله که اغلب اوقات بر این وجهت و مثل صبحه و رعد و برق شدید
 پس واجبست که مقارن آن شروع در نماز کند و اگر عصیان نموده و مقارن آنجا
 نیاورده باید در غیر آنوقت بجا آورد و تا آخر عمر اداء است **س** نماز ایستادن چند رکعت
ج در رکعت است در هر رکعتی پنج رکوع و دو سجود و تفصیل آن اینست که تکبیر
 الا حم بگوید حمد و سوره بخواند و بعد برود بر رکوع و ذکر رکوع را بگوید و بعد
 راست شود و حمد و سوره را بخواند و برود بر رکوع و ذکر رکوع را بگوید و راست شود
 و حمد و سوره را بخواند و برود بر رکوع و راست شود و حمد و سوره بخواند و برود
 بر رکوع و راست شود و حمد و سوره بخواند و برود بر رکوع و باز راست شود و برود
 بسجود و هر دو سجد را بجا آورد و راست شود شروع بر رکعت دوم کند و همچنانکه در
 رکعت اول مذکور شد رکعت دوم را بجا آورد و بعد تشهد بخواند و سلام بدهد
 مثل سایر نمازهای یومیه **س** نماز ایستادن چند قنوت دارد **ج** پنج قنوت دو
 قنوت از آن در رکعت اول یکی پیش از رکوع دوم و یکی پیش از رکوع چهارم و در رکعت
 دوم سه قنوت یکی پیش از رکوع اول و یکی پیش از رکوع سیم و یکی پیش از رکوع پنجم

در مبطلات نماز است

۹۸

و این فتوئها مستحبست و واجب نیست و همچنین مستحبست پیش از هر رکوع بعد از آن تکبیر گفتن و همچنین مستحبست بمع الله لمن حمد گفتن بعد از رکوع پنجم در رکعت اول و بعد از رکوع پنجم در رکعت دوم پس ایافرتی هست در شکستن و سهویات میان نماز اذان و یومیه یا نه **ج** فرقی نیست و هر چه در الحاق مقبل در اینجا هم معتبر است حتی در رکوع عاتق مثل اینکه شک میکند که آیا چهار رکوع کرده ام یا پنج بنا بر اقل میگذارد و نماز او صحیح است پس مبطلات نماز چند چیز است **ج** مبطلات نماز ده چیز است اول حدث مطلقاً و آن در هر وقتیکه واقع شود نماز را باطل میکند اگر چه در مهم آخر سلام باشد چه بعد چه بفرا مویشی و در مواضعی که ذکر آنها گذشت از مسئله ملوس و مبطون و متخاضه پس احداً شک نماز را باطل میکند با وضو و غسل و تیمم را باطل میکند با نه **ج** باطل میکند پس حدث اصغر بیکه صادر شد و غسل را باطل کرد دوباره باعث غسل میشود با نه **ج** غسل نمیخواهد و لکن وضو باید بکشد بجهت نماز و هر چه مشروط بطهارت در تیمم تعد نکفیر است علی الاحوط یعنی گذاشتن یکی از دهنها بر دیگری بخوبی که عانه میکند خواه در زیناف یا بالانرازان در حال انقباض نه در حال تقبیه بتمم التفات کردن تمام بدن بطرف پشت سر یا بجانب زمین یا بدار بلکه بسوی مابین زمین و بدار نیز اگر بخوبی باشد که بیرون برود بسبب آن از استقبال پس جمیع اقسام مذکوره مبطل نماز است در حال اشتغال بکار و آلودگی التفات بجمع بدن بطرف پشت سر اشکالت و در التفات بر و نهها بطرف پشت سر مطلقاً اشکالت اگر چه احوط بطلانست پس هرگاه کسی سهواً التفات کند بقدری خارج نشود بان از مشرق یا مغرب نمازش صحیح است با نه **ج** بل صحیح است هر چند

در مباحات نماز است

۸۹

بتمام بدن باشد چهار مرتبه تکلم کردن نماز هر چند بد و حرف مملو باشد و اما
پس مبطل نیست هر چند بیکان بیرون رفتن از نماز باشد یعنی چنین خیال کند که
از نماز بیرون رفته است پس در نماز تنحیج کردن یا نفی کردن یا ناله کردن یا نه
کشتن و خواهی به هر صورت دارد **ج** عیبی ندارد و آنکه ذکر شود و تکلم بکلام
ادمیتن بود اما قرائن و دعا و مناجات و امثال اینها پس خواندن و گفتن آنها
ضرر ندارد مگر آنکه بر وجه محرم باشد مثل آنکه دعا بر مؤمن کند ظلماً یا آنکه آن
سجده تلاوت نماید و احوط ترك دو سوره خواندن در هر رکعت اگر چه از این
جواز است با کراهت پس اگر کسی در اثناء نماز بر مصلی سلام کند بقصد تحیة
تکلیف ان مصلی چیست **ج** جائز است از برای مصلی ردان بلکه واجب است اگر
چه سلام بغیر از صیغه قرائت باشد پس اگر ترك کند جواب سلام را چه صوت
دارد **ج** نماز صحیح است اگر چه گناه کار است و واجب است آنکه جواب مثل صیغه
سلام باشد هر چند بغیر صیغه قرائت که سلام علیکم است بوده باشد و غیر
مراعات مثلث در تعریف و تنکیر و افراد و جمع است در صیغ ایدیه که عبارت
از سلام علیک و السلام علیک و السلام علیکم و سلام علیکم پنجمر قهقهه
کردن اگر چه از روی اخبار نباشد علی الاحوط و آن خنده فی استکه مثل
بر او از و مده و ترجیع باشد و احوط اجزاء احکام بطلان بر مطلق او از است و
تبسم که از لب خند کوبند مبطل نیست اگر چه عدا باشد ششم کرپتن با و آن
بجهت مرد بنوی اگر از هفت فوت آن باشد و اگر از هفت طلبان باشد مبطل نیست
ان معلوم نیست اگر چه احوط و مبطلت کرپتن در صورتیکه کرپتن
عدا باشد پس هرگاه سهواً باشد موجب فساد نمیکرد پس در کرپتن با و آن

در شکایات نماز است

چهارم می باشد **ج** احتیاط لازم اعاده آن نماز است و اگر پیش برادر اخوت
 اگر چه با او از باشد مبطل نیست و کسی که بی اختیار شود در رکعتین در امرت
 عمل او باطلست علی الاحوط به قمر فعل کثیر با قلیل است که صورت نماز را بر هم
 زند هشتم خوردن و آشامیدن اگر چه قلیل باشد و فرو بردن چیزی که در
 دهنت ضرر ندارد و منتهی است از این حکم آب خوردن در نماز و تریای کسی که
 تشنه باشد و قصد روزه هم کرده باشد و بترسد از آنکه صبح داخل شود و باید
 میان محل نماز گذارد و در آب بقدر دو کام یا سه کام بیشتر نباشد و تیان منافق
 دیگر هم نکند نه می گفتن امین بعد از سوره فاتحه الکتاب است عذابا بخوار پس در
 حال سهو و اضطراب ضرر ندارد و هر شک در عدد رکعات نماز و در رکعتی یا سه
 رکعتی یا در دو رکعت اول از نمازهای چهار رکعتی است یا نه هر زیاده کردن
 جزئی یا اگر کردن در نماز است عذابا شکایات بر چند قسم است **ج** بر سه
 قسم است اول اعتباری در آن نیست باین معنی که اعتناء باین شک نباید نمود
 قیاس بر وجهی در هر صورت بعد از فکر که در شک مانند باطلست قسم چهارم صحیح است
 با شرا نطبقه ذکر میشود پس ان شکها اینکه اعتبار ندارد چند نوع است **ج**
 بر پنج نوع میباشد اول شک بعد از سلام است یا باین معنی که سلام نماز صحیح است
 داد شک میکند که یا بیک رکعت کرده ام یا دو رکعت اعتناء بچنین شک نمی کند و
 نمازش صحیح است و همچنین در سایر نمازها و اعتناء بشک بعد از فراغ از نماز
 در صورتی که بکطرف شک صحیح باشد چنانچه در مثال مذکور است و الا باطل
 مثل اینکه بعد از فراغ از نماز صبح شک کند که آن نماز بیک رکعت بوده یا سه رکعت
 که در این صورت آن نماز باطل است و واجب است از اعاده نماز باین شک

در شکیانک است

۹۱

بعد از وقت یعنی وقت نماز ظهر یا عصر گذشتن داخل بوقت مغرب شده شك
 میکند که آیا نماز ظهر و عصر را کرده یا نه اعتبار بشك نیست و فرایده هلدکه نماز
 را کرده ام بهتر شك بعد از محل مثل آنکه بعد از حمد شك کند که تکبیر الاحرام
 گفته ام یا نه بگوید که گفته ام و همچنین در اثناء سوره خواندن شك میکند که حدیث
 خوانده ام یا نه بگوید خوانده ام و همچنین اگر از اینها بگذرد بگوید شك اعتبار
 ندارد علی اشکال و همچنین در هر فعلی که داخل بفعل دیگر شده حتی در مستحبات
 مثل قنوت چهار مرتبه شك کثیر الشک است و اعتباری بشك او نیست چه شك او
 در بین نماز باشد یا بعد از نماز و چه در رکعات و چه در افعال آنها و چه شك
 در دو رکعت اول یا در دو رکعت آخر و مدار در کثیر الشک نظریا هله عرفت و
 نیست بر کثیر الشک اینکه ضبط عمل خود نماید بر رکعت یا چیزی بگوید یا کسی را مراقب
 خود کند در نماز اگر چه بهتر اینست پنجم شك امام و ماموم است با ضبط و
 حفظ نمودن دیگری بر وجه علم و اگر ظن باشد خالی از اشکال نیست اگر چه الحاق
 آن بعلم خالی از قوت نیست و اعتباری بشك آن نیست پس هر يك رجوع نماید بکبر
 و عمل بمقتضای آن کند و کیفیت اطلاع هر يك از حال دیگری باشد و فراتر
 ابان مناسب حال و ذکر است مثل اینکه تسبیح را الله برای اعلام بر سر گذشت
 بگوید و اگر هر يك بقیه بر چیزی داشته باشند یا مکان بر چیزی رجوع با اعتقاد
 کند پس آن شکها شک در هر صورت نماز باطل میکند بیان فرماید
 شك در رکعات نماز و در رکعتی از نمازهای واجبات مثل نماز صبح یا نماز شب
 یا نماز طواف و غیره مگر نماز احتیاط که ذکر خواهد شد و شك در رکعات
 نماز سه رکعت یعنی نماز مغرب مثل آنکه شك کند در حال تسبیح اربع که باید و

در شکایات نماز است

۹۲

بسته احتیاط اینست که فکر کند نماز صورت نماز گذار بیرون رود اگر هنوز در وقت
نرفته عیش بدور رفت برگردد و حمد و سوره را بخواند و نماز را تمام کند نمازش
صحیح است و اگر عیش ببرد رفت بیسجده اربع را تمام کند و سلام نماز را بدهد و
اگر در شك بماند در هر صورت که باشد خواه پیش از اكمال سجده بن و خواه بعد
ان نمازش باطلت و شك در نمازهای چهار رکعتی که پای بایست در میان باشد
در هر جا که شك اتفاق افتد و در شك باقی بماند نمازش باطلت و شك در نمازهای
چهار رکعتی که پای دو در میان باشد پیش از اكمال سجده بن مثل آنکه قنوت میخواند
شك میکند که آیا این دو رکعتی است یا چهار رکعتی بعد فکر اگر علم یا مظنه اش صحیح
نفت و بحال شك باقی ماند نمازش باطلت خواه در رکوع باشد و خواه در قیام
بعد از رکوع و خواه در سجده اول باشد و احوط در سجده اخیر و خصوص بعد از
ذکر و قبل از رفع راس معامله بعد از اكمال و اعاده نماز است و شك در عدد رکعات
با بنفیه که نمیدانند چند رکعت کرده و شك شش و هفت و نه داده که هر دو و شش
باطل است و شك دو و پنج و سه و پنج در غیر حال قیام و دو و سه و پنج و غیر اینها
از مواردی که طرف افش صحیح است الا صور آنکه من ان شکها ینبکی باطل گشتن
نماز نیست و نماز در آنها صحیح است چند صورت دارد **ج** بر هشت صورت است
اول شك ثمان دو و سه بعد از اكمال سجده بن بقدر مستحی نرو می کند هرگاه عیش
بطرف قرار گرفت نمازش را تمام کند و اگر در شك باقی ماند بنا بر سه گذارد و
بکرکعت دیگر بخواند که چهار رکعت شود و سلام نماز را بدهد و بدون منافی
برخیزد و بکرکعت نماز احتیاط ابشاده یا دو رکعت تسبیح آورد نمازش صحیح است
دو و سیم شك ثمان دو و سه و چهار بعد از اكمال سجده بن بنا بر چهار گذارد و

در شکی از نماز است

۹۳

سلام نماز را بدهد بعد دو رکعت نماز احتیاط ایستاده و دو رکعت نشسته
بجا آورد نمازش صحیح است و دو رکعت ایستاده را اول بخواند بعد دو رکعت
نشسته را بقیه شکر میان دو و چهار است بعد از اكمال سجد پن بنا را بر چهار
میکند و دو سلام نماز را میدهد بعد دو رکعت نماز احتیاط ایستاده بجا آورد
چهار شکر میان سه و چهار در هر جا که باشد بنا را بر چهار گذارد و نماز
را تمام کند و بعد بکری نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته بجا آورد
و دو رکعت نشسته افضل است پنجم شکر میان چهار و پنج بعد از اكمال سجد
بنا را بر چهار میکند و نماز را تمام میکند بعد از آن دو سجده سهو واجب بجا
میاورد اما شکر در حال قیام باید فرو بنشیند پس در این هنگام شکر او
بر میگردد میان سه و چهار و بنا را بر چهار میکند و دو نماز را تمام کند و یک
رکعت ایستاده یا دو رکعت نشسته بجا آورد و بعد دو سجده سهو بجا آورد
از برای قیام بجا احتیاطا ششم شکر در میان سه و پنج است در حال قیام
فرو نشینی و بنا را بر چهار میکند و نماز را تمام میکند بعد دو رکعت نماز
احتیاط ایستاده و دو سجده سهو احتیاطا بجا میآوری به هفتم شکر میان سه
و چهار و پنج است در حال قیام باید بنشیند و بنا را بر چهار گذارد و نماز را
تمام کند بعد دو رکعت ایستاده و دو رکعت نشسته نماز احتیاط بجا آورد و
رکعت ایستاده را مقدم بدارد بر دو رکعت نشسته و دو سجده سهو بقصد احتیاط
نیز بجا آورد هشتم شکر در میان پنج و شش است در حال قیام باید بنشیند و
نماز را تمام کند و بعد دو سجده سهو احتیاطا از برای خواب شکر قیام بجا آورد
و دو سجده سهو بجهت شکر چهار و پنج پس احکام نماز احتیاط را بیان فرماید

در نماز احتیاط

۹۴

ج نماز احتیاط واجب و کیفیت آن چنانست که بعد از سلام پیش از
 مناخه برخیزد و نیت نماز احتیاط در قلب قصد کند تریه الی الله از آنچه
 احتمال دارد که گم شدن و آن مثلاً با بکر کعت باشد یا در رکعت نشسته
 و تلفظ نیت در اینجا جایز نیست و همچنین شرط نیت قصد وجوب بلکه احوط
 ترك نكردن نیت پس بعد از نیت تكبیرة الاحرام بگوید مثل تكبیر نماز و قرائت حمد
 کند بدون سوره و اخفات در آن نماید حتی در بیمله بنا بر احوط و رکوع و
 سجود کند و تشهد و سلام بخواند بخوبی که در نماز میخواند و اگر بکر کعت باشد
 باشد تشهد و سلام متصل بآن نماید پس اگر کسی نماز احتیاط اثر ترك کند
 و اعاده نماید فرضیه را که شك در آن نموده چه صورت دارد **ج** کفایت
 میکند اگر ابطال عمل نماید و لکن کراهت و چنین عمل نکند پس هرگاه شك
 در نماز کرد و بنا بر آن شك گذاشت و سلام نماز را داد و خواست نماز احتیاط
 کند با بکر کعت یا در رکعت کرده بعد بقیه نمود که اصل نمازش تمام بوده یا
 نماز احتیاط را باید بکند یا نه **ج** نماز احتیاط را احتیاج نیت در صورت اولی
 و در ثانی و ثالث نماز احتیاط را احتیاج تمام میکند و نمازش صحیح است و همچنین
 اگر بفهمد که بودن نماز را پیش از نماز احتیاط آن کی را تمام کند اگر مبطل که نماز
 و سهواً مبطل باشد بطل نبوده باشد پس اگر بعد از اتمام کردن نماز
 احتیاط فهمید که موافق اتفاق نبوده نماز احتیاطی که کرده مثل آنکه در رکعت
 نشسته و در رکعت باشد کرده بعد مطلع شد که بکر کعت کرده بوده اصل نماز
 چه صورت دارد **ج** احتیاط اینست که بکر کعت ناقص را بکند و احتیاط اعاده
 کردن اصل نماز است اگر چه صحیح آن بوجوب نیست و بهتر اعاده است در جمیع

در نماز احتیاط است

۹۵

صورتاً علم یکم بودن بعد از نماز احتیاط با در بین آن مس اگر عمل با احتیاط نمود
و شك کرد که آیا نماز احتیاط با کمر بودن اصل نماز موافق بوده یا نه چنانچه
نمازش صحیح است و اعتناء بچنین شکی نکند مس هرگاه در اثناء نماز احتیاط شك
میکند که آیا بکر کعت یا دو رکعت چنانچه بنا بر جهت گذاردن یعنی اگر بکر
باید بکند بگوید بکر کعت اگر دو رکعت باید بکند بگوید دو رکعت مس در
نماز احتیاط سهواً کلام بیجا اتفاق افتاد سجد سهو دارد یا نه چنانچه بی سجد سهو
واجب بلکه در جمیع منافات و غیره که در اصل نماز می باشد در این هم می باشد
مس در نمازهای مستحبه اگر شك واقع شود چه صورت دارد چنانچه در باقی ماندن
شك مخبر است ما بین اقل و اکثر مثل آنکه شك کند که این بکر کعت یا دو رکعت هر
کدام که بنا را گذاشت صحیح است ولی بنا را بر اقل گذارد بهتر است مس در نماز
سلام بیجا با کلام بیجا با غیره اتفاق افتاد سجد سهو میخواهد یا نه چنانچه سجد سهو
ندارد بلکه اگر تمهید فراموش شد یا شد یا سجد فراموش شد قضای ندارد مس اگر
کسی شك کند در اثناء نماز یا اینکه این نماز ظهر است یا عصر تکلیفش چیست چنانچه باید
بنا را بظهر قرار دهد یعنی بقصد ظهر نماز را تمام کند اگر نماز ظهر را نکرده باشد
اگر شك کند که این رکعت آخر مغرب است یا اول عشاء چه باید کرد چنانچه از آخر مغرب
قرار دهد مس مظنه در اثناء نماز حکم یقین را داده یا نه چنانچه در رکعتین
آخرین از رباعیه حکم یقین را داده بلا اشکال و در غیر آن محل اشکال است
هرگاه کسی شك کند بعد از اتمام سجدتین در میان دو و سه و بنا را بر سه گذاشته
بخواهد بکر کعت هم کرد شد چهار رکعت هنوز بر کوع نرفته مظنه اش بدو رکعت
چنانچه باید رکعت را خواب کند و بنشیند بر زمین و بنا را بر دو گذارد و تمهید بخواند

در سهوی یا نماز است

۹۶

و برخیزد و باقی باشد نماز را تمام کند و بعد از سلام دو سجده سهوی ای قیام بجا
بجا آورد بقصد احتیاط نه نیت و خوب پس هرگاه در حال قیام شک کند
ما بین سه و چهار و بنا بر چهار گذاشت بعد بقیه کرد که از رکعت که برخاسته
باشد بجز نکرده چه باید کرد **ج** در این صورت نمازش باطلست و باید بهم زند
و از سر بگیرد **مس** احکام سهویات و کیفیت انرا بیان فرماید **ج** سهویات
بر چند قسم است اول سهو در طهارت از حدث مثل آنکه شروع در نماز نمود
با اعتقاد اینکه با وضو است و در اثناء مندرگ شد که وضو نداشت نمازش باطلست
و همچنین است حال غسل و چشم در چشم سهو در طهارت از خبیث است یا بنوعی که
عالم بود نجاست ثوب یا بدن خود و غافل شد از نظهر قبل از شروع در نماز و
در اثناء نماز یا بعد مندرگ شد که بدن یا لباس نجس بوده نمازش باطلست **بسم**
سهو در قبله است پس اگر در اثناء نماز معلوم شد که آنچه از نماز دانموده پیش
بقبله بوده یا اینکه بسوی همین و یا در بوده ظاهر اینکه نمازش باطلست و اگر
بما بین همین و یا در قبله بوده صحیح است چنانچه سهو در مکان است یا بنوعی که در
مکان شروع بنماز نمود با اعتقاد اینکه مکان مباح است بعد در اثناء نماز مطلع
شد که مغضوب بوده باید نماز را قطع کند اگر ممکن نباشد منتقل شد به مکان
مباح بدو منافی و اسبغاف نماز در مکان مباح لازمست مگر در صورتیکه وقت
مضیق بوده باشد پس آنچه که از نماز عمل آورده صحیح است و بقیه نماز را در چنین وقت
از آن مکان مغضوب بعل آورد اگر زبانی تصرف بواسطه نماز بعل نماید بجز سهو
در لباس است پس اگر در اثناء نماز معلوم شد اینکه لباس او از جنسی است که
نماز در آن جایز نیست و جاهل بود پس اگر نزاع ممکنست بخوبی که موجب فعل مباح

در سهو یا نماز است

۹۷

باز یاد کند

نشود نزع نماید و نماز را تمام کند و در غیر مقصوب ترک نشود اعاده بعد از اتمام احتیاطا و اگر ممکن نباشد نماز را قطع کند و استبنا ف نماز را با لباس چه عیب نماید **س** اگر کسی در نماز سهو یا چیزی را که کند بعد بخاطرش بیاید چنانچه **ج** هرگاه رکعت و داخل در رکعت دیگر نشد برگردد و از جای او بردارد و اگر داخل در رکعت شدن نمازش باطلست و همچنین در صورت زیاد کردن رکعت مطلقا و اگر غیر رکعت باشد و محلل باقیست برگردد و از جای او بردارد نمازش صحیح است و اگر از محلل گذشتند است ضرر ندارد **س** سجده سهو در چه واجب است **ج** بجهت کلام بیجا سهوا یا بیکان بهم رسانند اینکه از نماز بیرون رفتن است سلام بیجا سهوا و نه هدیه فراموش شدن و بجهت فراموش شدن بلکه بجهت هر چه پاد و نقصه غیر از اجزاء مستحبه علی الاحوط و در شش چهار رنج بعد از اكمال **س** هرگاه در اثناء نماز تکلم بیجا یا سلام بیجا یا غیر اینها سهوا منعقد اتفاق افتاد نعتده **س** سهو لازم است یا نه **ج** بلی نعتده در سجده سهو لازم است **س** ترتیب در میان بجهت سهو است یا نه **ج** ترتیبی در سجده سهو نیست بترتیب سبابان بنا بر اقوی اما ترتیب مابین سجده و اجزاء فراموش شده اند احتیاطا پس بر این قرار است که سجده سهو را مؤخر از همه نماید و احوط ناخر اجزاء فراموش شدن اند که احتیاطا اگر چه در قواف مفیده باشد و افوی عده وجوب تعیین سباب سجده سهو است در وقت انبان سجده سهو **س** کیفیت دو سجده سهو را بیان فرماید **ج** کیفیت دو سجده سهو آنستکه نیت کند که دو سجده می کنم از برای آنچه بعمل آورده ام از زیادتی و کمی در نماز بان نحو که واقع شده است قرینه الله و احوط آنکه قصد وجوب را زیاد نماید بر آنچه ذکر شد

در کیفیت سجده سهواً

و برود بجمود و بگوید **بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ** یا انکه بگوید
بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَ رَحِمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ لکن خواندن
 انچه زاید بر شهادت بوحدانیت و برسانت بقصد قریه مطلقه **مس** اگر
 کسی بعد از نماز فراموش کرد سجده سهواً نکلفش چیست **ج** هر وقت بخاطرش
 آمد بجا آورد و اگر در بین نماز بیادش آمد بعد از نماز انبان بان نمازد و اگر
 وضو نداشته باشد احیاناً وضو بگیرد انوقت انبان بسجده سهواً نماید **مس** اگر کسی
 شکات و سهویات و ظنیات و منافات و سجن سهواً نداند و هیچ کدام در
 نمازش اتفاق نیفتد نمازش چه صورت داد **ج** صحیح است نمازش لکن تحصیل
 انها واجب و اگر ترك کند عمداً فاسق است **مس** نمازها نیکیه از مکلفین قضاء
 شد چه عمداً وجه سهواً چه معذرت و از شرایط و احکام از انبان فراموش **ج**
 واجب است انبان بقضای نمازهای واجبه غیر از نماز جمعه و نماز عیدین از گناهی که
 انبان در وقت نموده باشند و واجب نیست قضاء انچه واقع شد باشد حدیثاً یا
 مخالفات از حق برکسانیکه از اهل قبله باشند هر چند محکوم بکفر باشند مثل
 غالی یا نباشند مثل سخی و انچه فوت شد باشد از نماز در حال طفولیت یا
 دیوانگی یا بهوشی یا کفر اصلی یا حیض یا نفاس اگر این امور در تمام وقت باشد
 و اگر در تمام وقت نباشد بلکه در باید مقدار نماز را در وقت چه در اقل و چه
 در آخر واجب قضاء ان نیز و اگر مقدار بکرمک و تحصیل شرائطی که فائده
 بلکه طهارت بنهایی علی الاحوط از آخر وقت در باید بدو عدد از اعزاز و
 نماز اداء و اگر ترك نموده قضاء ان واجب **مس** در نماز قضاء ترتیب واجب
 بانه **ج** بلی ترتیب واجب در قضاء در نمازها نیکیه ترتیب در اداء انها **مس**

و احوط انچه واجب است
 و سبب از آنست
 و از هر دو سجده
 و سبب از آنست
 بخواند و بعد از
 برداشتن از سجده
 و قیام نشستن تمام
 بخواند مثل انچه
 نماز و یک سلام
 در هر مثل انچه
 علیه و رَحِمَةُ اللَّهِ
 وَ بَرَكَاتُهُ

در نماز قضاء است

۹۹

مثل ظهرین یا عشاءین از بکرو زود در غیران ترتیب واجب نیست علی الاقوی
 اگر چه احوط مراعات ترتیب است مگر آنکه ترتیب را ندانند پس در غیر قضاء
 نماز بومیه رعایت ترتیب لازم باشد **ج** لازم نیست پس جایز است
 قضاء کسوف پیش از خوف اگر چه کسوف بعد واقع شده باشد همچنانکه جایز است
 تقدم ان بر بومیه هر چند بومیه پیش فوت شده باشد پس هرگاه نماز ظهر
 و مغرب فوت شود و ندانند کدام پیش بوده و بخوانند تحصیل ترتیب کند چنانکه
ج باید بکند نماز ظهر یا پیش دو مغرب بجا آورد یا مغرب بهمان دو ظهر نماید
 اگر چه میبکند در حصول ترتیب نیست واقعی هرگاه فوائت همه از یک صنف باشند
 چون ظهر یا غیران پس نیست کند اول ظهر بکه از او فوت شده بعد دویم ظهر و هكذا
 پس کسیکه نماز قضا دارد ادا را در اول وقت نمیتواند بکند یا نه **ج** مخیر است که
 هر کدام را که میخواهد در اول بکند ولی احوط مقدم داشتن قضا بر اداء است
 خصوصاً هرگاه یک نماز قضا شده با مطلق نماز آن روز چه یکی باشد چه بیشتر بلکه
 در صورت آخره ترك احتیاط نشود پس اگر کسی در سفر نمازش فوت شده و در
 حضر میخواهد قضاء آنرا اتمام کند و همچنین بعکس آن باید نماز قصر را بقصر بخواند
 و تمام را تمام یا نه **ج** بلی اعتبار در قصر و تمام در ادا نمودن بحال فوت یعنی
 اگر در حضر نمازش فوت شده تمام کند قضاء آنرا هر چند در سفر باشد و اگر کسی
 در اول وقت مسافر باشد و در آخر وقت حاضر یا در اول وقت حاضر باشد و در
 آخر وقت مسافر اعتبار بحال فوت نماز است پس هرگاه مرد قضاء نماز زن را چه
 شود فراتر از چهار مرتبه را بجهت بخواند یا با خفای **ج** بجهت بخواند پس اگر چند نفر
 استیجار نمایند از برای قضا نمودن نماز یک شخص یعنی از برای میت واحد واجب است

در فضیلت نماز جماعت

۱۰۰

مراعات ترتیب بآن **ج** واجب نیست خصوصاً اگر ولی میت یا وصی او یا مریض
 جاهل بترتیب فوت شد از میت باشد و نداند که خود میت عالم بترتیب بود
 و لکن احوط تحصیل ترتیب است خصوصاً هرگاه وصیت ثلث نموده باشد و
 مصرف غیر از صوم و صلوات تعیین نکرده باشد پس نماز جماعت مستحب است با
 واجب **ج** مستحب مؤکداست در جمیع فرائض خصوصاً در نماز یومیه خصوصاً
 هرگاه ادایا باشد خصوصاً در صبح و مغرب و عشاء خصوصاً از برای کسیکه در مسجد
 باشد بلکه در حق کسانی که اذان میخوانند پس فضیلت نماز جماعت با
 بیان فرماید **ج** بدانکه فضیلت نماز جماعت بر فردی است و چهار رکعت
 با بیست و پنج درجه با بیست و هفت درجه با بیست و نه درجه و هر یک رکعت
 از آن بیست و چهار رکعت محسوبست که هر رکعت از آن محبوبتر است بسوی
 خداوند عالم از عبادت چهل سال و نماز جماعت افضل است از نماز منفرد در
 مسجد کوفه و وجود آنکه محسوب به هزار رکعت پس موافق این بیان نماز جماعت
 افضل از هزار نماز است بلکه روایت شده که آن بدو هزار نماز محبوبتر و روا
 شده که نماز یک مرتبه عالم برابر هزار نماز است لهذا اجر بر آن مضاعف خواهد
 شد و بسمه هزاره میرسد و اگر در مسجد جامع واقع شود مضاعف میشود و بر
 تفاوت نماز در مسجد و غیر آن و آن عبادت از صد درجه پس مجموع درجات
 بسصد هزار مرتبه خواهد شد و اینها همه با اتحاد مایموم است و اگر منعقد
 شود مضاعف میشود در هر یک بقدر مجموع در سابق آن بدو درجه و همانکه
 عدل آنها زاده برده شد اگر اسمانها کاغذ شوند و بخان قلم گردند و دریاها
 مرکب شوند و انس و جن و ملائکه نویسنده باشند نتوانند ثواب یک رکعت از او

در نماز جماعت

۱۰۱

بنویسند و با جمیع آنچه ذکر شد بدانکه ان واجب نیست مگر در جمعه و عیدین با شرائط آن که در محل آن ذکر بشود و کسیکه قرائت حمد و سوره اش درست نباشد و مقصر باشد در صحیح نمودن آن پس اگر ممکن باشد آنرا صحیح نمود حمد و سوره در وقت بهر یک از فردی بطریق صحیح یا بجماعت کفایت میشود و اگر در وقت ممکن نشود و آنرا صحیح نمودن بجهت تنگی وقت و مانند آن معتبر است بر او حاضر شدن بجماعت و اگر ممکن نباشد همچو جمعه واجب نیست بر او جماعت و لکن احوط حاضر شدن بر جماعت و مشروع نیست در نوافل حقه در نماز روز عید غدیر یا برائت و احوط بی مشروعیت در صلوٰه استقاء و باکی نیست بجماعت گذاردن و آنچه که محتب شده بسبب امر خارج چون نماز عید و فريضه از غیر که اتيان بخوبی ترع باشد و همچنین فريضه که بجا میآورد بجوای عاده بر وجه استحباب مسافر یا حاضر یا حاضر یا اداء بقضاء افتد و جایز است با نرجح یا جایز است و همچنین است با اختلاف در وجوب و استحباب و افتد کسیکه فرائض بوقت بجا میآورد بکسیکه فريضه طواف میکند و همچنین بعکس آن مشکلت بلکه اصل مشروعیت جماعت در فريضه طواف خالی از اشکال نیست و جایز است افتد کسیکه صلوٰه ایاات میکند بکسیکه صلوٰه ایاات دیگر میکنند و همچنین در جنازه و عید بی نماز گذاردن هر یک از این سه نماز افتد یا دیگر در نماز دیگر نمیکند همچنانکه افتد یا نمیکند بی وقت گذاردن طواف و همچنین در عکس جائز نیست بلکه احوال آنکه نماز عید گذاردن افتد یا نماز استقرا گذاردن نماید و همچنین در عکس بصورتی که در نماز موافق در نظم باشند و احتیاط در ترک جماعت در نماز احتیاط اگر چه بنماز احتیاط باشد و همچنین احوط ترک آنست در نافله روز و سه عدد دیگر

در نماز جماعت است

۱۰۲

جماعت بان منعقد میشود چند نفر است **ج** دو نفر است که یکی امام و یکی ^{مؤذن}
 چه مرد و مرد باشند چه مرد و زن چه آنکه ماموم زن باشد باصی غیر بالغ لکن
 احوط و اولی اکتفا نکردن بطفل است **س** اگر ماموم بر کوع رفت و شک نمود
 در اینکه در آن ^{اما} نموده ام یا نه حکمش چیست **ج** در این صورت حکم نماید بدو که ^{تکبیر}
 امام مثل کسیکه یقین بداند که در آن نموده و نماز او باطل است **س** هرگاه ^{مؤذن}
 دارد که در رکوع با امام ملحق نمیشود افتداء کردن جائز است **ج** جائز نیست
 بلکه منظر امام بشود تا در رکعت افتداء کند **س** اگر مامومی بنزد کسی که
 ملحق بصف شود امام از رکوع سر بر میدارد پس چکند **ج** در این حال در آن
 مکانیکه ایستاده افتداء کند و تکبیرة الاحرام بگوید و برهد بر کوع بشرط آنکه مانع
 از افتداء در آن مکان نباشد مثل حائل و بلندگی جای امام و در حال رکوع یا بعد از
 رکوع ملحق شود بصف و احوط اینست که گام را بر ندارد بلکه پای خود را بر زمین
 بکشد هر چند لازم نیست لکن احوط آنست که در حال ذکر حرکت نکند **س** آنچه ^{مؤذن}
 در امام جماعت معتبر است بیان فرمائید **ج** در امام جماعت شرط است بالغ بودن
 و عقل داشتن و سالم بودن از جذام و برص و حد شرعی بعد از توبه را بعضی شرط
 دانستند و اقوی اینست که شرط نیست بلی افتداء کردن بکسی که از اینها سالم باشد
 احوط و همچنین شرط است در امام ایمان و طهارت مولد و عدالت و مذکر بودن
 اگر میان مامومین با جمیع آنها مذکور باشند و همچنین شرط است در امام که نشسته نباشد
 هرگاه مامومین ایستاده باشند و نیز شرط است که نبوده باشد مہمان امام و ماموم حائل
 که مانع باشد بپای امام مگر آنکه ماموم زن باشد و امام مرد و همچنین شرط است که
 نبوده باشد ماموم دور از امام یا از صفی که پیش روى او میباشد افتداء که از او ^{مؤذن}

در نماز جماعت است

۱۰۳

نامند و احوط در نبودن مأموم است از امام پیش از بلند کام و هرگاه بکفر یا
در صفت پیش باشد با قلی بیشتر ضرر ندارد چنانچه هرگاه در صفت اخیر فاصله
بسیار میان هر یک از اهل ان باشد ضرر ندارد و همچنین در صفها میان مادر یک
دور از آن دور قدر معبر نباشد و همچنین شرط در جماعت که جای ایستادن امام
بلند تر از جای ایستادن مأموم نباشد بقدر معتد به اگر زمین سر اشب
نباشد و اگر سر اشب باشد ضرر ندارد و همچنین شرط یکی بودن امام و
اینکه مأموم قصد اقتداء نماید و تعیین امام بکند پس اگر مأموم قصد اقتداء
امامی را کرد و بعد معلوم شد که ان امام دیگری بوده چه صورت داد **ج**
نماز او باطلست اگر چه عادل هم بدان او را پس اگر کسی اقتداء با امام حاضر نماید
و چنین داند که شخصی است و بعد معلوم شود که شخص دیگری بوده حکم چیست
ج اگر او را و بالذات قصد کند اقتداء با امام حاضر و او را عادل میدانند
خیالش که او زیادت بعد معلوم شد که عمر و است این نماز صحیح است اگر عمر و را
هم عادل داند و اگر قصد اقتداء با امام حاضر یا تبع باشد یا بمعنی که قصد
اولی و بالذات اقتداء بر زیادت و خیالش اینکه امام حاضر او است بعد معلوم شود
که عمر و بوده است این نماز باطلست اگر چه عمر و را هم عادل بدانند پس
مخاذی ایستادن مأموم با امام جاث است **ج** پیش ایستادن جاث
نبست و احوط تا آخر مأمومت در جمیع مساجدش پس واجب متابعت
کردن مأموم امام را در افعال نماز بان **ج** بلی واجب و باید پیش از امام
هیچ فعلی را بجای نیاورد و احوط مؤخر بودن مأمومت در افعال از امام
با بمعنی که مقارن نباشد و اما در اقوال تکبیرة الاحرام باید بعد از امام

مگر آنکه بنا
سر اشب باشد
اما اگر امام پائین
و مأموم دور
جای بلندتری
باشد ضرر
ندارد
م

در نماز جماعت

۱۰۴

بگوید و در غیر آن واجب نیست بنا بر مشهور لکن احوط است در سلام و تحنن
در بقع احوال واجب در صورت شنبه است اگر امام بعد از تکبیرة الاحرام
تکبیرة الاحرام دیگر بگوید و ماموم با تکبیرة الاحرام اول داخل نماز شده
باشد حکمش چیست **ج** در این صورت عدول بفرازی نماید مگر اگر ماموم
سر بردارد از رکوع یا سجود یا برود بر رکوع یا سجود پیش از امام سهوا یا خطا
چه صورت داد **ج** باید برگردد و با امام ملحق شود اگر امام نرسد باز
و اگر بخیر اطلاع امام برسد بر او چیزی نیست و نمازش صحیح است و اگر برگردد
عذا اثم است ولی نمازش صحیح است و بهتر اعاده است هرگاه ماموم در
رکعت پنجم و چهارم امام اقتدا نمود قرائت حمد و سوره واجب بر او بانه **ج**
بلی واجب و اگر نتواند حمد و سوره را بخواند اکتفا نماید بحدیثها و اگر خواند
حمد منافی با مناعت باشد یعنی اگر بخواند حمد را مناعت از میان هر دو مثل
انکه رکوع امام را در رکعت پنجم یا با حوط نیست افراد است مگر ماموم قرائت
فراموش نماید و وقتی مثل آن شود که امام در رکوع داخل شد باشد داخل
شد باشد لکن خواندن حمد منافی با مناعت باشد چه باید کرد **ج** احوط قصد
انفراد است مگر اگر بعد از فراغ از نماز معلوم شود فاسق بودن یا کافر
بودن یا بی طهارت بودن یا نیت نداشتن امام نماز ماموم باطلست بانه **ج**
باطل نیست و اگر در بین نماز معلوم شود عدول بفرازی کند و تمام کند نماز
خود را مگر هرگاه امام را در نیت آخره یافت نیت اقتدا میبندد که در
فضیلت نماز جماعت را بکند بانه **ج** بلی میتواند و نیت میکند و تکبیرة الاحرام
میگوید و منتهی بنیت برای تشهد با امام و بعد از آنکه امام سلام گفت بر میخیزد

در نماز جماعت است

۱۰۵

و نماز را تمام میکنند و حاجت بسوی اینها نیست و تکیه نیست و این نحو تحصیل فضیلت جماعت میباشد هرگاه ماموم در نماز چهار مرتبه صواباً همه را اما مرا نشود واجب قرائت بخواند باند **ج** قرائت خواند مستحب است و اینست که بقصد قرینه مطلقه بخواند نه بقصد جزئیت پس هرگاه شخص نماز ظهرش را بعد از امام اقتدا کند بقصد آنکه در دو رکعت آخر فرادی شود و نماز عصر را هم بان امام اقتدا کند این قصد جائز است باند **ج** جواز بعد نیست خصوصاً اگر منجمل باشد لکن احوط قصد نکردن در اول نماز پس هرگاه شخص نماز مغرب را بعشاء امام اقتدا کرد و در قیام شست که این رکعت بیستم است با چهارم حکمش چیست **ج** در قیام صبر کند تا امام بر کوع رود و سجده بن را بجا آورد و بعد از سجده بن معلوم شود حال شکش ضرر ندارد پس متابعت کردن ماموم در تشهد اما امام که تشهد او نباشد مستحب است باند **ج** بلی مستحب است که متابعت کند اما مرا در تشهد و همچنین در قنوت و احوط آنستکه در انحال زانوهارا از زمین بردارد بر کف پاها بنشیند و دستها را بر زمین گذارد چنانکه احوط از برای او تسبیح است بعضی تشهد و تخلف از قیام امام مجبوباتی است خود همچنانکه تخلف مجبوباتی در هر فعلیکه بر او واجب و بر امام واجب نیست از رکوع یا سجود و خواندن یا بنها میکنند و بعد از طحون یا امام بشود مگر در قرائت چنانکه گذشت پس کبک نماز مسافر و شرائط از برای آنست که شرائط ان چند چیز است اول قطع مسافتی که موجب قصر میشود و آن هشت فرسخ در رفتن یا برگشتن یا در رفتن و برگشتن هر دو که چهار فرسخ برود و چهار

در نماز مسافر است

۱۰۶

فرسخ برگردد و معتبر نیست بر کشتن در همان روز یا در همان شب بلی معتبر است
فاطمی از قواطع سفر مثل قصد قائمه ده روز در بین نباشد مثل هشت فرسخ
امتدادی مس حد فرسخ شرعی چه قدر است **ج** فرسخ عبارت از سه
میل است و هر میل چهار هزار ذراع بذراع دست که طول ذراع عرض
بست و چهار انگشت است که هر انگشتی عرض هفت جو و هر جوی عرض هفت
موازا و اسط موی یا بوی باشد مس هرگاه مسافت کمتر از هشت فرسخ باشد
اگر چه بقدر که وجب یا کمتر قصر جائز است بانه **ج** جائز نیست و اگر نداند
که مسافت بحد مزبور رسیده یا نه تمام میکند مس اگر مظنه قوی باشد
بحد مسافت بخوبی که نزدیک بعلم باشد با از شباع مظنه قوی حاصل شود
اکفا بان میتوان کرد بانه **ج** اکفا بعد نیست اگر چه احتیاط مطلوب است
و ترك نشود مس ثابت شد مسافت مزبوره بشهادت علی واحد کانفست
یا باید بشهادت دو عادل باشد **ج** اکفا بعد نیست لکن احتیاط خوب است
مس هرگاه بینه عاده خود را با اینکه مسافت بحد سفر شرعیست و بینه دیگر
شهادت داد برخلاف آن تکلیف چیست **ج** اقوی آنست که تمام میکند لکن
احوط جمع است و لازم نیست پیروی مسافت هرگاه منازم حرج باشد تا غیر
از چیزها بلکه در آنها حرج نیست مثل خبر گرفتن و محض بر مقتضای احتیاط
مراعات آنست در تشخیص موضوع در بهتر آنکه مسافر قصد مسافت داشته باشد
مس هرگاه کسی مقدار مسافت را بقصد رود مثل آنکه عقبه زده یا اگر بخانه
و مانند آن برود و نداند که بقدر مسافت خواهد رفت یا نه با آنکه برود در حال
دبوانگی بپقصد چه صورت دارد **ج** در این صورت آنچه که رفته است

در نماز مسافر

۱۰۷

محو باز مسافت نیست و باعث قصر نمیشود هر چند بسیار طول بکشد
 اگر مسافت بقدر هشت فرسخ یا بیشتر باشد در برگشتن باید قصر کند
 اگر کسی بعد از آنکه بقصد رفت در بین رفتن قصد هشت فرسخ کند چه باید
 کرد **ج** باید قصر کند خواه مسافر با اوصاله باشد یا بالبع مثل غلا و کثیر
 وزن و مانند ایشان هر چند بران راضی نباشد بلکه مجبور باشد بسمت آنکه
 قصد مسافرت است متر بداند تا منتهی شد مسافت **مس** هرگاه اراده برگشتن
 نماید پیش از رسیدن با نچه کفایت میکند در حصول مسافت یا متر شود در
 رفتن تکلیفش چیست **ج** باید نماز را تمام کند **مس** اگر کسی بیرون رود
 بقصد مسافت و بعد از آن از برای او اتفاق بیفتد انتظار دفعای راه رفتن
 او موقوف بر رفتن ایشان باشد چه کند **ج** اگر حد نخصص نگذاشته است باید
 تمام کند و اگر گذاشته باشد چهار فرسخ یا زیاده افوی قصر است اگر قصد مالک
 ده روز را در آنجا نداشته باشد و همچنین است در صورتیکه بقدر چهار فرسخ
 زعفران باشد با اطمینان بآنکه رفتن پس قصر نماید و اگر کمتر از چهار فرسخ رفتن نماید
 و اطمینان بآنکه رفتن هم نداشته باشد تمام میکند چهار مرتبه آنکه جمع نکند بقصد
 مسافت عزیمت برمانند ده روز را در آنای مسافت و نیز عارض شود او را این
 اراده در بین راه که اگر هر یک روی دهد باید تمام کند نماز را و در حکم داده
 مانند آن در مسافت بوطن خود رسیدن **مس** مراد از وطن چه مکان است
 وطن بر دو قسم است یکی وطن اصلی است که آن محل تولد انسانست و وطن
 اباء و اجدادش است و در آن شرط نیست شش ماه در آنجا ماندن و نیز داشتن ملک
 بلی انقدر شرطست که قصد اعراض از آن نداشته باشد و قریه وطن آنحالیست

در نماز مسافر است

۱۰۸

که از برای خود وطن قرار داده است و بنا برش قرار گرفتن در اینجا است همیشه
و در آن شرط صد عریضهین فدی که عرفا گویند وطن فلان شخص است دیگر
چیز دیگر شرط نیست پنجم آنکه نبوده باشد از کسانیکه خاشا و همراه او باشد
مثل آنکه در جمیع اوقات در بیابانها بسربرد از قبیل اعراب بری و پاره از
ایلات با آنکه سفر شغل و عمل او باشد که نامیده شود با اسم خاصی مثل مکاری
و ساریان و همی کش و قاصد و کشی بان و تاجر و صاحب صنعتیکه در گردش باشد
در تجارت و صنعت خود و امثال آنها پس اگر سفر کند صاحب عمل مذکور در
غیر عمل خود مثل آنکه مکاری بزیارت رود یا بیج حکم جبت **ح** باید تصویق کند
اگر از شغل و عمل خودش در آن سفر دست برداشته باشد و الا باید تمام کند
و واجب میشود تمام کردن در سفر سیم هرگاه قرار داده سفر را عمل خود و در
سفر دوم نیز ظاهر تمام کردن است اگر چه احوط جمع کردن است و هرگاه صد کند
بر او قبل از سفر مکاری با جماعه مثل آنکه رفت و آمد کند در مادون مسافت
بعد سفر کند احباط ترك نشود و منقطع میشود حکم مذکور بماند ده روز در
وطن و بقصد ماندن ده روز در غیر وطن یا ماندن ده روز شمر آنکه سفر او حرام
نباشد مثل فرار نمودن از جهاد و کربختن غلام و نیر غایتان حرام باشد مثل سفر
افسارای ضرر مسلمین و مؤمنین و دزد بک مال ایشان و اعانت ظالم در ظلم او و مضو
ر نیست معاصی که در سفر واقع میشود بر رسم اتفاق مثل غیبت کردن که باعث تمام
کردن نماز نمیشود پس سفر که منافق با واجبی از واجبات باشد مثل تحصیل علم
واجب که در سفر بهتر نمیشود باعث تمام نمودن نماز نمیشود و بانه **ح** باعث نمیشود
بلی اگر سفر بقصد فراز و از واجب باشد عمل اشکال است احوط جمع است پس هرگاه

در قصر و اتمام است

۱۰۹

کسی سفر کند از برای صید کردن طو و لعب حکمش در قصر و اتمام چیست **ج**
 اگر بسفر رود از برای این مطلب نماز را تمام کند و بقیه آنکه دور شود از دیوار
 شهر یا قریه تا آنکه پیدا نباشد دیوار و نشود اذان شهر یا قریه را و معتبر در
 صدای مؤذن و چشم نظر کنند و گوش شنوند و بلد متوسط است چنانچه
 معتبر است در هوا خالی بودن از شدت باد و غوغاء و هرگاه پندند باد بود
 یا مؤذن یا شنوند نباید بنا بر تقدیر و فرض گذارد که بر فرض بودن حال چه
 نحو بود وجه نحو نبود و فرقی نیست در این شرط در میان رفتن و برگشتن چند
 احوط در حال برگشتن جمع میان قصر و اتمام است یا ناخبر کند نماز را ناوارد شود
 بمنزل و معتبر است شرط عزیمت در بلد نوطن و در بلد اقامت اشکال است احوط
 جمع است قبل از خروج از محل شخص و هرگاه سفر سفر معصیت باشد عقوبت
 صید لهر و رفته باشد باید قصد حرکت نموده باشد معتبر موضع برگشتن است
 و واجبست قصر بعد از تحقق شرائط گذشته می باشد یا مسافر در چند یا بیشتر است
 ما بین قصر و اتمام **ج** در چهار موضع که یکی مسجد الحرام و یکی مسجد حضرت
 رسول و یکی مسجد جامع کوفه و یکی خانه حضرت سید الشهداء و یکی افضل
 اتمام است و احتیاط قصر است **ج** حد حائز چند است **ج** حد حائز
 درست و واضح نیست احوط آنکه اگر با بقدر متیقن شود و ان عبارت است از
 اطراف خروج مقدس جناب سید الشهداء و اقوی دخول تمام و غیر متیقن
 می مسافر یک در یک بلدی مثل حله یا بغداد در یک سمتان قصه را فائز کرد
 میتواند بشطیکه در وسط واقع شده عبور بکند بگریان بکند یا نه **ج** بل می تواند
 و ضرر با فائز و نه برساند بلی باید قصد کند اقامه در یک بلد را پس کفایت میکند

در قصر و اتمام است

۱۱۰

قصدا قامه در د و جا که يك بلد گفته نشود مثل بصره بالنسبه بمحضره و مثل مسجد
كوفه بالنسبه بنجفا شرف و بغداد بالنسبه بكاظمين و طهران حضرت سيد العظم
كه بايت در قصدا قامه قرار دهد كه در يك بلد اقامه نمايد و قصدا قامه در
مجموع كوفه و نجف مثلاً كه بايت نميكند مسافر بعد از قصدا قامه با در
اتشاء ان از حد ترخص برون رفت و باز كشت نمود بمحل اقامه و قصدا قامه چنان
نكرد حكش چيست **ج** احياط جمع است اگر چه اقوى اتمام است و اگر قصد
اقامه ميسوان كود بان **ج** بلي ميتواند لكن قصدا قامه در ميان خانهاى صحرا
نشينان صحيح نيست مگر با اطمينان بآنكه مدت ده روز در آن زمين هستند و بجا
ديگر كوچ نميكند بآنكه نيت كند كه اگر كوچ نمايند و بمانند بعد از نيت اقامه
عدول از آن ضرر ندارد مس هر گاه كسى قصدا قامه كرده در بلدى و بيمكان چاه
ركعتى را تمام كرده بعد رايش بر كشت حكش چيست **ج** تا زمانيكه در آن محلت
اتمام نماز معتبر است و همين كه از محل اقامت خارج شود و عازم مسافت باشد
حكش قصر است مس شخص ميتواند در وطن از براى خود قرار دهد بان **ج**
بلي ميتواند مس هر گاه شخص فراموش كند سفر خود را و نماز را تمام كرده چه صوته
دارد **ج** اگر وقت هست عاده كند و اگر وقت گذشته قضائى دارد و مستحب
موكد است از براى كسى كه نماز را قصر ميكند اينكه بعد از هر فرضيه كه از قصر غايه
سى دفعه بگويد سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اكبر و بهر آنكه
ابن با غير نجات تعقب قرار دهد مس شرائط و جوب روزه چند چيز است
شش چيز است اول بلوغ و دوم عقل ستم مسافر نبودن بغيريكه در آن قصر باشد
چهارم سلامتى از مرض بلكه جميع مضار يكه بترسد شخص بسبب آنها بر نفس محرمه

جدیده نماید
در احوال تمام
معتبر است
مس در صحرا
خالی از آب
قصدا قامه

در شرائط روزه

یا عرض محرمه با از نفس کشیدن چیز بکه حفظ آن واجب باشد از مشقت شدن
 نتواند تحمل آن شود عاده و مثل آنها پنجم سلامتی از بهوشی که غالب بر حواس
 شده باشد ششم خالی بودن از حیض و نفاس و شرط در صحت روزه چند
 چیز اول هر چه که شرط در وجوب روزه مکر بلوغ که از طفل بمرجه دختر
 باشد چه پسر و روزه صحیح است لکن واجب نیست در قیام و بستر ایمان و اسلام
 چهارم آنکه از زمان قابل باشد از برای روزه یعنی مثل عید فطر و اضحی نباشد
 و زمانیکه کجایش بگناه و بکفر نداشت باشد در جائیکه دو ماه منایع واجب باشد
 و همچنین ماه رمضان که روزه غیر آن واقع نمیشود در آن پس اگر روزه غیر از رمضان
 در رمضان قصد کند با علم باینکه رمضان است از آن محسوب است از رمضان
 پنجم آنکه کسیکه روزه سنت میخواهد بکند قضاء ماه رمضان بلکه غیر آن نیز مثل
 کفاره آن و بخواند دذمه او نباشد اگر قضا از غیر نباشد و اگر استیجار باشد بلکه
 مطلق تحمل ضرر نداند ششم اذن از برای زن و غلام و کهنه در روزه مستحب خصوصاً
 از برای زن که رعایت احتیاط شدید در آنست و در واجب مواعید اذن معتبر
 نیست بلکه مخالفت ضرر ندارد و مراعات احتیاط خوبست در آن و شرط در
 صحت روزه مستحب از فرزند عدم نبی از پدر و مادر بلکه اذن علی الاطلاق اگر چه
 اقوی صحت است مطلقاً با عدم نالرا ایشان به فقر اجتهد با تقلید در حکم روزه که
 میخواهد بعمل بیاورد و در جوانان با شرط آن اگر از جمله ضروریات نباشد مثل روزه
 روزه رمضان بلکه هر گاه علی باشد ضرر و نیست در آن تقلید پس اگر سهلانگار
 کند و اخذ مسائل روزه نکند و تروک در روزه را نداند و یا اخذ نماید از کسی که
 نباید اعتماد بدان نماید مجرب امساله بخواند که در کفایت در امثال روزه نمیکند

در احکام روزه است

۱۱۳

مکرم است که نمازها را از چیزها شبکه بداند اجالا که شامل نزوکت و همچنین است حکم
در غیر روزه از سایر عبادات بلی اگر غافل محض باشد و در واقع از آنچه باید است
نمودا مسالت نموده باشد و جوب قضا بران معلوم نیست هتتم نیست قربت
پس صحیح نیست بدو چیزی از شرائط مزبوره و صحیح است روزه از متحاضه اگر چه
هت بر او از غلها ی شب و روزه بجهت نماز بعل باورد و احوط آنست که ترك
نکند آنچه بر او هت از وضو گرفتن و تغییر دادن پنبه و بخوان هر چند صحت روزه
موقوف بر غیر غسل نداده و اما آنچه موقوف صحت روزه بران از غسل ظاهر آنست که
از غلها روزات و همچنین غسل شب گذشته علی الاحوط اگر پیش از فجر بعل
بیاورد و اگر پیش از فجر غسل کند کافیت در صحت روزه و اما غسل شب اینست
مدخلیت در صحت روزه گذشته ندارد هر چند احوط مراعات آنست نیز و همچنین
هرگاه بعد از نماز صبح با بعد از نماز ظهر و عصر خون ببند شرط نیست در صحت
روزه از برای غیر نماز غسل کردن پس ترك غسل در صورت دویم مبطل روزه نیست
هر چند تا بش ترك شود بخلاف اول که اگر از برای نماز ترك شود روزه او
باطل و شرط نیست پیش انداختن غسل نماز صبح را بر طلوع فجر اگر چه احوط تقدیم
غسل است بر فجر و اعاده است بعد از فجر اگر چه قصد نافله بان غسل هم نداشته
باشد و فرقی نیست در شرط بودن غسل در میان کثیره و متوسطه و اما وضو در
استحاضه قبله شرط نیست پس روزه از عرض صحیح است بان اگر وضو
شود صحیح نیست و معتبر است در ضرر رساندن علم با ظن بلکه احتمال مساوی که
موجب خوف باشد کفایت میکند اگر چه در صورت احتمال جمع میان صوم و قضا
احوط و کافیت در حصول ظن اماره یا تجربه یا قول کسی که مفید ظن باشد چند

در مسائل روزه است

۱۱۳

کافر باشد مسافر روزه واجب در سفر صحیح است بانه حج
 نیست مگر روزه سه روز بدل هک و همچون روز بدل بدنه از برای کسی که بر
 رفتن باشد از عرفات قبل از غروب با ثواب عذاب روزه که نکرده باشد
 گرفتن از آمدن سفر و حضور هر دو با سفر تنها صحیح است بانه حج صحیح است
 روزه مند و بد در سفر جائز است بانه حج جائز است سه روز از برای خات
 در مدینه مشرفه و در غیر آن قوی بطلافت و احوط ایضا است بر جاهد مس
 صاحب عذر مثل مریض و مسافر و غیره اگر روزه بگیرند جائز است از ایشان
 بانه حج مجزی نیست و واجب قضاء بر ایشان مگر مسافر بیک جاهل بحکم باشد
 پس مجزی است روزه آن بخلاف ناسی و اگر میزدگر شود جاهل با ناسی در اثنا روز
 بمثله واجب افطار نمودن و جاهل در حکم عالم اگر عالم باشد بحکم اجماع
 مس حائض و نساء هرگاه حاصل شود عذرا ایشان در چیزی از روز باشد
 افطار کند بانه حج بی افطار کند هر چند قبل پیش از غروب باشد یا منقطع
 شود لمخبر بعد از طلوع فجر مس هرگاه طفل در اثناء روز بالغ شود و کافر مسلم
 شود تمام کردن روزه بر ایشان واجب است بانه حج اعطاء طفل پس اگر قصد
 کرده باشد و بعد بالغ شود وجوب تمام بر او بعد نیست و همچنین اگر قصد
 روزه نکرده باشد و بالغ شود قبل از ظهر و مفطری بعل بناورده باشد پس
 وجوب صوم و تجدید نیست بر او بعد نیست و همچنین است کافر اگر پیش از ظهر مسلم
 شود و افطار ننموده باشد بخلاف دیوانه و بهوش اگر زائل شود دیوانگی و بهوش
 از ایشان در اثناء روز مس هرگاه مسافر پیش از ظهر حاضر شود و مریض باشد
 بر شود روزه گرفتن بر ایشان واجب است بانه حج اگر افطار نموده باشند پیش از آن

در مسائل روزنه است

۱۱۴

واجب نیست برایشان روزه و اگر افطار نکرده باشند واجب برایشان تمام کردن روزه و اگر حاصل شود عذر ایشان در اثنا روز پس مریض افطار کند چه پیش از زوال بوده باشد چه بعد از زوال و اما مسافر پس اگر خواجه شود پیش از ظهر واجبست افطار نماید چه در شب نیست سفر نموده باشد یا نه و اگر خارج شود بعد از زوال تمام نماید روزه را و بهیض آنکه سفر نماید پیش از ظهر مگر در صورتیکه نیست سفر در شب نموده باشد پس اگر مرد پیر و زن پیر عاجز شوند از روزه گرفتن چه معذور باشد برایشان چه معسر افطار نمایند با نه **ج** بلی افطار نمایند و همچنین است حکم کسیکه صاحب درد است که سیراب نمیشود و نمیتواند ترک آب خوردن نماید در تمام روز و لکن واجب بر هر یک از اینها در صورت مشقت بودن روزه برایشان بلکه در صورت تعدد نیز علی الاحوط نصف نمون از هر روز یکم از طعام و شرط نیست علاوه بر این در اخیر باین از بر علی الاحوط و واجب نیست قضا بر مرد پیر و زن پیر چه اسان شود روزه گرفتن برایشان فیما بعد یا نه و احوط قضاء است در صورت ثاقل و اما صاحب ناخوشی عطش پس اگر بمر از مرض از برای او حاصل شود در بین آن رمضان و رمضان آیند واجبست بر او قضا و واجب نیست اگر بمر حاصل نشود و جائز است آب را سهی بخورد پس اگر زن حامله که وضع حمل او نزد بماند باشد بترسد بر خود یا طفل در شکم یا بر هر دو چه از تشنگی باشد چه از گرمی تنگی تکلیفش چیست **ج** واجبست افطار نماید و همچنین زنیکه شیر میدهد طفل را و که باشد شیر او و بترسد بر ضرر و سهیل بر طفل بسبب روزه گرفتن و فرقی نیست در میان آنکه بترسد بر گرمی یا تشنگی

در روزه است

۱۱۵

طفل با ضرر هر يك و نصف نما بد زن از مال خود در عوض هر روز يك
 از طعام و قضا کند بعد از ذوال عذس در مرضه میان مادر و مسأله
 و متبرعه در تعلق صدقه فرقه هست بانه **ج** فرقیست و همچنین فرقیست
 در طفل میان ولد نسبی و رضاعی و حلال زاده و حرام زاده **مس** هرگاه که
 باشد بدل از برای مرضه بارغ ضرر از طفل روزه را میتوان بخورد بانه
ج نمیشود **مس** اگر جماعت مذکوره که باید افطار نمایند روزه را بیک
 روزه ایشان باطلست بانه **ج** باطلست و مسقط قضایست در جائیکه
 قضا داشته باشد **مس** زمان امساك نمودن در بوم روزه از چه وقت **ج**
 اقلان وقت طلوع فجر دویم است که صبح صادق میگویند و باید ترك نماز
 انوقت نمود چرا که خواهد آمد مگر جماع که باید ترك کند از پیش از صبح و
 در حکم جماع است استمناء و اخو و قتان بر طرفشلا حرمه مشرق است و آنست
 راس گذشتن آن بنا بر احوط **مس** در نیت روزه کفایت میکند قصد نمودن
 قریب إلى الله بانه **ج** بلی کفایت میکند ولی باید تعین آن نماید هرگاه متعین
 نباشد **مس** قصد وجوب یا استحباب یا مثل آن با اخطار ضرر و رهنه بانه
ج ضرر و زیست **مس** در نیت قصد قربت کردن ببقصد وجوب تعین
 کفایت بانه **ج** بلی کفایت اگر بداند که ماه رمضانست و اگر نداند و روزه
 بکشد نیت غیر رمضان و بعد معلوم شود که ماه رمضان بود پس اگر روزه
 از غیر نبوده کفایت میکند و مسقط قضا خواهد بود و الا حلی ناقص لکن
 در استیجار بلکه نذرو عیال قوی لزوم تعین است و همچنین کفارات و نذر ^{مطلق}
 و روزه مند و بی محتاج است تعین **مس** وقت نیت در روزه چه زمان است

در مسائل روزه است

۱۱۶

ج وقتان در شب هر چند در جزای آن باشد و کفایت میکند هرگاه در
اول طلوع صبح صادق داعی بر امساك مخصوص در زمان مخصوص با او باشد
و قصد منافی آن نداشته باشد پس اگر کسی ترك نماید عذابت را نادان اهل صبح
شود روزه او صحیح است بانه ج صحیح نیست و قضا بر او واجب نه کفاره
هرگاه بعد از روزه نیت منافی از ابل آورد پیش از صبح نیت باطل میشود بانه
ج باطل نمیشود و تجدید نیت روز ضرور نیست هر چند آن فعل جامع باشد
و اینها که ذکر شد در روز واجب معتبر است مثل رمضان و نذر معتبر در
حال اختیار اما در حال اضطرار مثل آنکه ندانند آن روز در اول ماه رمضان
با آن روز و نیت که نذر معتبر نموده است با فراموش نموده باشد نیت را پس
نیت با قبل تا بظهر واجب بر کسی که علم به رساند بوجوب روزه آن روز باطل
است بعد از فراموش نمودن آنکه فوراً نیت کند و گرنه روزه او باطل است و اما غیر
معتبر واجب از قضا روزه ماه رمضان و نذر مطلق جائز است نیت در آن
بزرگوار در وقتیکه منافی بعمل نباشد و روزه او صحیح است و بظهر شد فوت
میشود وقتان و اما در مند و پس جائز است نیت نمودن تا پیش از غروب
افتاب اگر بعد از نیت چیزی از روز مانده باشد پس در اول ماه رمضان نیت
روزه گرفتن تمام ماه را نماید جائز است بانه ج بلی جائز است و احتیاطاً تجدید
نیت در هر شب ترك نشود پس هرگاه مشبه شویم آخر شعبان با اول رمضان
تکلیف چیست ج قصد قریب روزه نیت آخر شعبان با نیت روزه واجب غریز
رمضان نماید پس اگر در آن روز معلوم شد که از رمضان محسوب از آن میشود
و اگر پیش از قوال معلوم شد تجدید نیت از رمضان نماید پس مبطلات روزه

در مبطلات روزه

چند چیز است **ج** ده چیز است اول و روزه خوردن و آشامیدن که هر يك مفد روزه است غذا نرسهوا و موجب قضا و كفاره است مطلقا چه معاد باشد ما كول مثل اب و نان چه غير معاد باشد مثل خالك و فشرده درخت و سنك روزه چه خوردن و آشامیدن آنها منعارف باشد و چه غير منعارف خورد ما كول و مشروب منعارف باشد مثل فرو بردن بقره غذا كه در بدن نماند همانند كره ان مبطل است نه روزه اولی سهوا باطل نميكند هر چند مقصر باشد در خلال كرم و احوط خلال كردن هرگاه خلال نكرده باشد چنانچه احوط قضا كردن هرگاه خلال نكرده باشد و احوط نكشیدن فضلات از سربوی حلق غذا و هرگاه بفضای دهان ابد ماغ یا خلط سپهر را بیاورد و فرو برد باطل نمیکند انكشركدن و طعام جویدن بجهت طفل یا مرغ و بخوان و چشیدن نمك طعام و نحو ان چه صورت دارد **ج** سبب بطلان روزه نمیشود ماداميكه غذا چیزی فرو نبرد و احوط و اولی ترك امور مذكوره است بدو ضرورت و حاجت و اگر بدو اخبار حلق و فرو رفتن چیزی را بنوع وضع باعث بطلان روزه نمیشود پس مضمضه كردن از برای روزه دار هر چند از برای غیر وضو باشد جائز است بانرا **ج** بلی جائز است اگر چه بجهت خنك شدن باشد و افضل ترك در غرض وضو مستحبست كه بعد از مضمضه سه مرتبه آب دهان را بپنداند و جائز است مسواك ختمه بچوب تركه است مطلقا و لكن اگر مسواك نمود مسواك را بیرون نهد ماداميكه مسواك نميكند و اگر بیرون آورد اب انرا فرو نبرد یعنی اگر بد هانش دوباره داخل كرد نكزاردن اب داخل حلق شود و همچنین جائز است دوا داخل در احليل نمودن تا آنكه بخوف برسد و مفطر نیست و همچنین دوا در جرح است

در مبطلات روزه

۱۱۸

بخوبی که بخوف برسد مس چیزی از دوا در دماغ کردن بخوبی که وارد بر حلق
 بشود و داخل در جوف شود جائز است **بهر** احوط بلکه اقوی اجتناب
 اگر صلا اکل یا شرب نماید و جائز است سره و دوا پنجم کشیدن و بکوش دوا
 ستم جماع کردن و ان مفسد روزه است چنانچه موجب قضا و کفاره است
 مطلقا چه در قبل و چه در در بر وجه در فاعل و چه در مفعول هر چند مرده باشد
 چه انزال شود و چه انزال نشود و همچنین است در فرج حیوانات علی الاحوط
 و اگر محتمل شود در روز روزه مفسد روزه نیست چنانچه کذب بر خدا و رسول
 و ائمه علیهم السلام است و در کذب بر سایر انبیا و اوصیاء و صدیقین طاهره اشک
 اقوی علی الحاق و لکن در وقتی مبطل است که بدانند کذب و نسبت نژاد دهد
 یکی از ایشان و اگر شک داشته باشد خالی از اشکال نیست پنجم اتماس در
 است و ان علی الاحوط مبطل روزه و موجب قضا و کفاره است عمدتاً نه سهوا
 ششم رساندن غبار بخلق علی الاحوط و حدان خرج خلاء نفطه دار است و
 موجب قضا و کفاره است علی الاحوط چه غبار حلال باشد چه حرام مثل خاک
 و غیر آن هرگاه خود باعث شود عمدتاً نه غفله به قهری کردن و ان موجب
 قضاء است اگر بعد و اخبار واقع شود و اگر بی اخبار فی کند بر او چیزی نیست
 و هرگاه غذا یا آب بیرون آید بخلق و بر گردد مضر نیست و اگر در فضای دهن بیفتد
 باید انرا بریزد و اگر عمدتاً فرود برد قضا و کفاره واجب هشتم استمنا یعنی طلب
 اخراج منی از خود نمود به هر قسمی که باشد بغیر جماع و واجب بشود بان قضا و
 کفاره نهم حقنه کردن بما بع است بدو ضرورت و ان مفسد روزه و موجب
 قضا و کفاره است دهم مکر و هت بلکه احوط ترک آنست و بقا بر حجاب عمدتاً

در مبطلات مفطر از فتنه

۱۱۹

ناطلوع فجر چه جنب باشد یا حلام بهر سبب باشد یا بسبب بکر و ان حرام و مفطر
روزه و موجب قضا و کفاره است و این حکم در روزی شهر رمضان و قضاء آن
ثابت و در جمیع اقسام روزه حتی در صوم مستحب لحوط عدم بقاء بر جنبانیت
و مثل بقاء بر جنبانیت بقاء بر حیض و نفاس و مثل بقاء بر جنبانیت نیز خوابیدن
جنب بقصد غسل نکردن یا با نرد در ددان یا خوابیدن آن بعد از خواب بکر پیش از آن
جنب شد باشد اگر عازم بر غسل نباشد و اگر عازم باشد و بخواب رود تا صبح
کفاره بر او واجب نیست لکن قضا بر او لازم و این خواب و خواب سابق بر آن
هیچکدام حرام نیست و لکن احوط ترک خواب دوم است و اگر دفعه سیم بخوابد
قضا بر او لازم هر چند عازم بر غسل باشد و کفاره احوط است مفطر است که
حرام نیست از نکاب آنها و لکن موجب قضا میشود چند چیز است **ح** سجده است
اول افطار کردن پیش از تفحص از صبح است یا ندرت بر آن اگر بعد معلوم شود
که صبح بوده است و احوط در صورت عدم نیز قضاء است در غیر اعتماد نمودن
بر قول کسی که خبر دهد شب و بان مطئن شود و مظنه بقول او بهر سبب اند
مفطر بعل و در بعد معلوم شود که صبح طالع بوده است اگر کسی خبر دهد که
صبح است و او کان کند که شوخی میکند یا دروغ میگوید و چیزی بخورد و بعد
معلوم شود که صبح بوده است **ص** روزه واجب معین بالذات با افطار کردن
چه صورت دارد **ح** حرام افطار کردن آنها بلکه در بعضی از آنها کفاره
واجب میشود مثل روزه ماه رمضان و نذر معین و جائز است افطار نمودن
روژه غیر معین را پیش از زوال چه قضاء شهر رمضان باشد چه غیر آن و لکن
در قضای شهر رمضان بعد از زوال حرام است بلکه کفاره لازم میشود علی الاطلاق

در کفاره روزه است

۱۳۰

اما نذر مطلق و مندوب جائز است چه بعد از زوال چه پیش از آن **مسئله**
 علامات دخول ماه رمضان را بیان فرمائید **جواب** علامات آن چهار چیز است
 اول دیدن هلال هر چند دیگری ندیده باشد در قمر گذشتن سی روز از هلال
 شهر شعبان و همچنین هلال ماه شوال معلوم بشود بگذشتن سی روز از هلال
 رمضان سیم شهادت عدلین است مطلقا اگر موافق باشند در شهادت درو
 هلال و شهادت بدهند بیدید چهار شهر شباغ است باینکه جمعی بگویند که ماه را
 دیدیم و ثابت بشود بان هلال با حصول علم من بر حائض و نفاس و قضاء
 ماه رمضان واجب است **بدرج** بی واجب و همچنین بر کسی که خواب رفته باشد
 تمام روز را و نیت نکرده باشد یا آنکه روز را فراموش کرده باشد و کسی که
 فراموش نموده باشد غسل جنابت را و بگذرد بر او چند روز یا تمام ماه واجب
 بر او قضاء و اگر غافل شود از جنابت یا از غسل یا از آنکه شب شب روزه است
 واجب بر او قضا علی الاقوی و واجب بر مرتجع می باشد چه فطری و
 مستحب ثنابع دران و ترتیب دران واجب نیست چه از یکسال بگذرد
 یا بیشتر لکن سنت است کفان افطار کردن صوم رمضان بآنند معتق را
 بیان فرمائید **ج** کفان افطار کردن صوم شهر رمضان بر سه گونه است
 اول بند ازاد کردن دویم دو ماهی در پی روزه گرفتن سیم شصت مسکین یا
 طعام دادن اگر بجلال افطار کرده باشد و اگر بحرام افطار کرده باشد لعن
 بالله مثل زنا یا شراب خوردن یا مال حرام خوردن هر سه کفان را بدهند یا
 بر احوط و همچنین است کفاره نذر معتق بنابر مشهور لکن بودن آن مثل کفاره
 خالی از قوه نیست و آن بند ازاد کردن نیست یا طعام دادن ده مسکین یا لباس

دادن

در احکام فطره است

۱۲۱

دادن آنها و بر تقدیر عدم تمکن سه روز و روزه گرفتن است **مس** در بیوم صوم
 رمضان اگر مردی زن خود را اگر اه نماید بر جماع و هر دو صائم باشند مکشور
ج در این صورت واجب بر زوج دو کفاره بدهد و اما اگر زن طاعت
 مرد را نموده باشد واجب بر هر یک یک کفاره و اگر زن در اثناء واضح شود
 یک کفاره بر مرد واجب و یک کفاره بر زن اگر چه احوط دو کفاره است بر مرد
مس اگر کسی در روز رمضان افطار کند و آنرا حلال بداند مرتد است بانه
ج بلی مرتد است **مس** شرائط وجوب فطره را بیان فرمائید **ج** شرائط آن
 چند چیز است اول بلوغ در وقت عقل پس واجب نیست بر بنوا این چنانچه در صغیر
 گذشت و در حکم جنون است اغما یعنی بیهوشی و در آن نیز لازم نیست مستمر حریست
 یعنی آزادی پس بر بند لازم نیست مگر آنکه جزئی از آن نداشتن باشد پس بختا
 ان جزو آن لازمست چهارم غنی بود پس بر شخص فقیر واجب نیست و مراد از غنی
 کسی است که بتواند زکوة فطره و غیر آنرا بکشد پس کسیکه مستحق زکوة فطره است
 بر او زکوة فطره واجب نیست چنانچه همین مضمون اخبار وارد شده لکن احوط
 از برای فقیر که زیاده بر قوت خود بقدر فطره مالک اخراج آنست و مشهور اینست که
 مستحب است از برای فقیر بیکه صاحب عیال باشد یک فطره بعیال خود دست بدست
 بکند و در اخراج آن کند **مس** واجب شد فطره از چه وقت پیش از غروب
 شب عید است یا بعد از غروب **ج** واجب میشود فطره در حین غروب یا قبل از آن
 مغرب علی الاحوط **مس** هرگاه پیش از غروب یا قبل از شب عید کافری اسلام اختیار
 کند یا طفلی بالغ شود یا دیوانه بحال بیابد یا فقیری غنی شود یا مملوکی مالک شود
 یا مولودی متولد شود فطره دادن ایشان واجب است **ج** واجب است لکن اگر

در احکام فطره است

۱۲۲

بعد از غروب یا سبب مذکور وجود یافتن ایشان فطره لازم نیست لکن
 مستحبست در صورتیکه قبل از زوال روز عید وجود یافت فطره را بدهد بنا بر
 روایتی که وارد شده است بر مکلف که فطره واجب شد بر خودش نه نفس فاعله
 میگردد یا در عیال او هم میباشد **ح** واجبست از خودش و هر که عیال او باشد
 باخبار او و نه با گواه چه واجبست لفقته او باشد یا نباشد بالغ باشد یا غیر بالغ
 بنده باشد یا ازاد مسلمان باشد یا کافر همچنین میهمان و کفایت میکند حصول
 آن در جزئی از آخر ماه رمضان چنانچه که هلال شوال هم ظاهر شود و صدقه
 میهمان بر او بکند عفا هر چند غذای او را نخورده باشد و احاطت که میهمان
 نیز بدهد و این احاطت در صورتیکه صدقه عیال بر او نکند ترک نشود پس فطره
 از چه جنس باید باشد **ح** جنس فطره مختص است در قوت غالب انسان از کدوم
 وجود و خورما و مویز و کشک و شیر و عدس و نخود و غیر آن و افضل خورما و مویز و قوت
 غالب بلد است و بعضی فضیلت را مرتب دانسته اند به همین ترتیب و مرغان نیز
 و احوط انحصار بر غلات است پس جدا کردن فطره در شب عید است یا
 روز عید **ح** روز عید است و افضل و احوط پس انداختن زکوة تا پیش از
 نماز عید و جایز نیست پس انداختن از نماز عید چه اول وقت نماز کند چه آخر آن
 آخر وقت زکوة فطره است و اگر پس انداخت بدو جدا نمودن احوط آنست که بدهد
 بقصد قریبه و قصد نماید که اگر وقت باقیست داده است و اگر باید فضا را داد قضا و
 اگر نه نقد باشد پس اگر تعیین مقدار زکوة را کسی نماید یا اینکه جدا کند از مال خود
 که بعد بدهد چه صورت دارد **ح** جایز است و لکن واجبست رساندن آن از باب آن
 آن چه وقت زکوة بگذرد چه نکند و اگر ممکن نباشد رساندن بفقیر بسبب عذر

در زکوة مال است

۱۳۳

با منظر فقیر باشد تا خیر ضرر ندارد و مصرف زکوة فطره مصرف زکوة مال است
 بنا بر مشهور و احوط آنست که انرا در غیر مصرف فقر صرف ننماید بلکه این احتیاط را
 نمود و جائز نیست که به فقیری که از زکوة بکفر بدهد علی الاحوط و جائز است که
 بیکي انقدر بدهد که غنی شود و اولی آنست که اگر افاضه فقیر باشد یا بشان بدهد
 و همایه را مقدم بدارد بر غیر افاضه و اهل علم و فضل را بعد از ایشان پس اینست که
 میخواهد بزرگوار بدهد هرگاه قیمت انرا بدهد جائز است بانه **ج** بل جائز است و
 بهر آنست که قیمت انرا از فطره بدهد اگر چه پول شاهم میتوان داد پس در قیمت
 جنس زکوة وقت بیرون کردن زکوة معتبر است یا وقت واجب است **ج** وقت بیرون
 کردن زکوة معتبر است و واجب دادن بقیمت و لا یتبکه زکوة میدهدند و لا
 که وطن او است پس قدر زکوة فطره چه قدر است **ج** از برای هر نفر یک
 صاع از جمیع اجناس و مقدار صاع شصت و چهارده مثقال و ربع مثقال
 صبر نیست و ان بکس بوزن تبریز است الا بیت و پنج مثقال صبر و ربع ان پس هر
 شخص در ولايت دیگر باشد و عیالش بولايت دیگر قیمت زکوة فطره عیالش را عیال
 انولايتی است که عیالش در انجا است با انولايتی که خودش میباشد **ج** انولايتی که
 خودش میباشد لکن اگر وکیل تعیین کرده باشد که در ولايتی که عیالش هست انرا
 فطره او را نماید انجا بدهد **ج** است پس شرائط زکوة مال را بیان فرمائید **ج**
 پنج چیز در وجوب زکوة مال شرط است اول مالک بودن و نصاب و ثانی برباع
 عقل چهارم حر باشد بنده پنجم ممکن بودن تصرف در ان پس واجب نمیشود
 در مالیکه مشرک باشد یا بن دو نفر یا بیشتر در صورتیکه سهم هر کدام کمتر از نصاب
 باشد پس اگر شک بکند در بودن ان مال بقدر نصاب شخص واجب است **ج**

در زکوة مال است

۱۲۳

احوط است مس بر روی مجنون و ولی طفل واجب است که زکوة را از مال آنها ببرد
 کند بانرج واجب نیست لکن در مال تجارت طفل و مجنون سنت است اخراج کند
 زکوة را چنانچه در غلات طفل نیز سنت است اگر شک کند در بلوغ یا عقل
 صاحب مال حکمش چیست در این صورت محکوم بعدم بلوغ و عقل است مگر
 در صورت ثبوت عقل پیش از آن مس هرگاه برین قائل شویم بمالکشد و او
 زکوة بپردازد واجب نیست مس هرگاه بعد نصفش ازاد باشد
 و نصفی نباشد بقدر نصف ازادش زکوة واجب بانرج علی واجب است
 هرگاه مالک متمکن از تصرف نمود مال نباشد دو تمام سال در انچهها بشک گذشت
 سال در آنها معبر است اخراج زکوة نمودن از آنها واجب بانرج واجب نیست
 مس هرگاه در وقت تعلق گرفتن زکوة در انچهها بشک سال در آنها معبر نیست
 متمکن از تصرف نباشد زکوة واجب بانرج واجب نیست مس هرگاه ظهور
 صلاح در دست غاصب بشود بر مالک زکوة واجب بانرج واجب نیست
 لکن بهتر ترک نکردن اخراج زکوة است هر وقت که متمکن شود از تصرف در آن
 مس واجب نبودن زکوة بر مالک غیر متمکن از تصرف در این امور مذکور
 در چه وقت است در وقتی است که بهولت نتواند تصرف نماید هر چند
 بصرف بعض از مال باشد علی الاحوط خصوصاً در صورتیکه مصرف بجهت
 تخلص بپس باشد و الا زکوة احوط بشرط آنکه انچه باقی ماند بقدر نصاب باشد
 مس هرگاه قادر بر بیع ان مال است لکن متمکن از تصرف در عین ان مال نیست بر چنین
 شخص زکوة واجب بانرج واجب است زکوة احوط است زکوة در مال
 وقف واجب بانرج واجب نیست چه وقف عام باشد چه وقف خاص و همچنین

در زکوة است

۱۲۵

در تمام وقف عام اما وقف خاص پس واجب است زکوة در تمام آن پس در مالیکه
که شد چه حیوان و چه غیر حیوان زکوة واجب است بآن **ج** واجب نیست
مالیکه بقرض داده باشد هرگاه تاخیر از جانب گیرنده باشد بقرض دهند
زکوة آن واجب است بآن **ج** واجب نیست پس هرگاه تاخیر از جانب قرض
دهند باشد و قصد افرار از زکوة باشد در این صورت زکوة بر این شخص
واجب است بآن **ج** واجب نیست پس زکوة قرض بقرض گیرنده است بآن
قرض دهند **ج** بقرض گیرنده میباشد نه قرض دهند مگر آنکه تبرعا
بدهد و از قبل قرض گیرنده و بهر اعتبار اذن و استس از زکوة از کافر
ساقط میشود بعد از اسلام بآن **ج** ساقط میشود از او هر چند عین زکوة
موجود باشد پس زکوة در چند چیز واجب است **ج** بر نه چیز اول طلا و نقره
نقره سیم کو سفند چهارم شتر پنجم گاو و شتر کندم پنجم جو و شتر
نهم خرما و شرط در واجب شدن زکوة در اینها بودن هر یک بمقدار نصاب
و نیز شرط در پنجای اول گذشتن سال و تحقق میشود بدخول ماه ذی
س پس بدو خشت ماه دوازدهم واجب شد زکوة منقراست یا منزل **ج**
احوط حکم با استقرار و عدم تزلزل و ماه دوازدهم از سال اول محسوب
نه از سال دوم پس در طلا و نقره شوط و جوب زکوة چهار چیز است **ج**
شرط در اینها آنکه مسکون بیکه معامله باشد خواه سکه اسلام باشد یا نه
نهمه باشد یا جدید را بیع در معامله باشد یا نه صاف باشد یا خلیط بشرط
آنکه صافی آن بعد از نصاب باشد پس شرط وجوب زکوة گاو و کوسفند
و شتر چهار چیز است **ج** شرط در اینها آنکه در تمام سال چریده باشند

در زکوة است

۱۲۶

در علف صحرائه معلوفه **س** مدار در چریدن با معلوفه بودن اینها چنانست
ج مدار بر صد اسم است عرفا با بنوعی که در عرفا ترا چریدن با معلوفه ^{بشد}
س اگر در بکاه باد و ماه با سه ماه بیشتر بیرون نروند بصحرای مثل اکثر کوفتند
 عراق و خراسان و ازرباجان ابا از سائمه بودن بیرون میرود بانه **ج** بی
 بیرون میرود **س** معلوفه بودن چیه محقق میشود **ج** بخوردن چیزیکه
 مملو نك باشد چه ملك مالك باشد یا غیره ملك چه باذن هر يك باشد یا نه ^{لك} غیره
 عوض بخواهد بانه **س** اولاد کا و شتر و کوفتند در حکم مادرانها است ^{بانه}
ج اما اولاد سائمه حکم مادرانها است و اما اولاد معلوفه پس احوط بلکه
 اقوی عدم اعتبار سوم است در آنها مادامیکه شتر خوانند و علف خوانند ^{اند}
س ابتدا سال اولاد از چه وقتست **ج** از حين زائید آنها است ^س
 شرط در شتر و گا و که کارکن نباشند بانه **ج** بی شرط هر چند سائمه باشد
 و فرقی در کار کردن نیست میان زراعت و آب کشی و سواری و اسباب کردن
 و نه میان آنکه مالك آنها را بکار واداشته باشد یا غیر باذن مالك و مدار بر صدق
 عرفت در تمام سال که کارکن نامند آنها را **س** وجوب زکوة بر جو و گندم
 و مویز و خرما را بیان فرماید **ج** شرط در آنها آنکه مالك آنها را پیش از
 وقت وجوب مالك شده باشد چه بزراعت یا غیره یعنی گشتن یا مسافات وجه
 بیع یا هبه یا صلح یا مهر یا نحو اینها پس اگر منتقل شود بعد از تعلق وجوب زکوة
 بر نافت **س** وجوب زکوة در غلات بعد از وضع خراج سلطان و اخراجات
 زراعت بانه **ج** بی بعد از وضع خراج سلطانت اگر سلطان مخالف باشد
 و خراج اراضی خواصه باشد و بعد از وضع اخراجات زراعت چه اخراجات

در احکام نصاب است

۱۳۷

پیش از تعلق وجوب باشد وجه بعد از آن بلکه وضع خراج سلطان غیر مخالف
 نیز بعد نیست و از اخراجات زراعت تخم و اجرت زمین کنت و نهج و بنیدن
 و اجرت عوامل و مستحفظ زراعت و آنچه موقوف علیه زراعت باشد از ابتدا عمل
 تا بتصفیه دانه و خشکیدن آنکور و طب و احوط عدم اخراج خراج سلطان
 غیر مخالف است اگر چه اقوی اخراج است اگر عین غله گرفته شود و همچنین اگر از
 خراج گرفته شود و زراعت کردن موقوف بر آن باشد و اعتبار بشود نصاب
 پیش از اخراج مؤثر و بعد از تعلق وجوب احاطا و احوط از آن اعتبار است
 پیش از اخراج جمیع مؤثر ختم مؤثر قبل از تعلق وجوب پس وضع اخراجات
 از اجناس زکوی درجه تعلق وجوب است درجه نصاب اخراج زکوة درجه
 تعلق وجوب است درجه نصاب اخراج زکوة پس هرگاه قیمت اجناس مختلف شود باید
 اعتبار بحال اول باشد پس حد نصاب غلات را بیان فرمائید **در نصاب**
 غلات منحصرا یکی است و پیش از رسیدن آن هر چند قلیل باشد چربی واجب نیست
 چنانچه آنچه زائد بر نصاب باشد واجب است زکوة دادن هر چند قلیل باشد و نه
 بیج و سوات و هر سقی شصت صاع است و هر صاعی چهار مثقال و هر مدی
 دو درطل و ربع عراقیست و آن صد و سی و درهم است و هر درهمی نصف مثقال
 شرعی و خمس و نصف مثقال صیرفی و ربع عشرانث و مثقال شرعی و ربع شقال
 صیرفی و مثقال صیرفی یک مثقال و ثلث شرعیست پس نصاب بیصد صاع است
 و هر صاعی هزار و صد و هفتاد و درهم است و آن هشتصد و نوزده مثقال شرعی
 و ششصد و چهارده مثقال و ربع صیرفی پس مجموع آن صد و هشتاد و چهار هزار و
 دوست و هفتاد و پنج مثقال صیرفی باشد و آن بن شاه جدید متداول در اصفهان

در احکام زکوات

۱۳۸

که شانه غبای باشد صد و چهل و سه من و سه چارک و پنجاه و بیست و پنج
و پنجاه نارود و نارونم و پنجاه مثقال مس مقدار یک اخراج نماید چه قدر است
ج در غلات بعد از رسیدن بصابا کرد در آب خوردن زراعت موقوف
بر خر و مانند آن باشد مثل زراعت که باب بارش عمل میابد با باب نه که در
بنشیند مقدار عشر است مس اگر در آب خوردن احتیاج بخر و مانند آن باشد
مثل زراعت که باب چاه بعل میابد با باب نه که در خر کسب چه قدر است
ج نصف عشر میابد مس هرگاه زراعت که در بعض اوقات آب زهر خورده
و در بعض اوقات آب چاه و مانند آن آب خورد حد زکوة آن چه قدر است
اگر هر یک مایه خورده باشد از نصف آن عشر میابد و از نصف دیگر نصف
عشر بیرون کند و اگر یکی از آن دو بیشتر باشد بخوبی که در عرف صد کند که از هر
آب خورده با از چاه حکم تابع است مس تعلق وجوب زکوة در چه وقت است
در کدوم وجوه اسم است و ظاهر حصول آن است یعنی دانستن و در مویر خورده
شدنت و در خر ما بر شدنت لکن تغیر بصابا بالنسبه بحال مویر شدن
خر ما شدت ملاحظه میکنند پس اگر بقدر باشد که بعد از مویر و خر ما شدت بقدر
نصاب باشد زکوة واجب و الا فلا مس اگر ناخبر بپیدا ند کسی دادن زکوة را
در کدوم وجوه پاك شد و در انکور و طب از مویر و خر ما شدت بعد چه صورت
دارد **ج** بعد از رضامنت و تاخیر تا بنصفه دانستن و خشکی و خر ما و مویر چنانچه
بدو ضمانت مس زکوة تعلق بعین مال زکوی میگردانند **ج** بلی تعلق بعین
میگردانند در مال تجارت باشد و جائز نیست نصف در عین نکوی پیش از ضمانت
مس هرگاه بمالی زکوة تعلق گرفت و مالک آن فوت شد چه باید کرد **ج** باید

در احکام زکوة

۱۲۹

بهرن شود زکوة از اصل مال و اگر دین زاید بر اصل ترک باشد حق زکوة مقدس
 بر دین مس بهرن کردن زکوة از قیمت جائز است **بهر** چنانچه از مس
 در طلا و نقره از برای هر يك چند نصاب است **ج** از برای هر يك دو نصاب
 نصاب اول طلا پانزده مثقال صیرفیست و نصاب دوم طلا ستره مثقال و در نصاب
 اول باید اخراج شود ربع مثقال صیرفی و ثمن آن و در نصاب دوم عشر مثقال ^{صیرفی}
 و نصاب اول نقره دویست درهم است و آن صد و پنجاه مثقال صیرفیست و نصاب دوم
 نقره چهل درهم است و آن بیست و يك مثقال صیرفیست و آن معجز است بعد از نصاب
 اول تا بهر جا که برسد و همچنین است حکم در نصاب دوم طلا و از نصاب اول باید پانزده
 رود و دو مثقال صیرفی و پنجاه ثمن آن و از نصاب دوم نیم مثقال صیرفی و ربع عشر
 و ضابطه کلیه از برای اخراج زکوة طلا و نقره آنکه چهل يك اخراج شود
 بعد از رسیدن نصاب و لکن بنا بر این ضابطه بعضی از اوقات قلیل زیاده داده شود
 و اما در مکه مال نصاب اول هر يك از طلا و نقره نرسد یا در میان دو نصاب باشد
 و از تمام نکرده باشد چیزی در آن نباشد و در حکم طلا و نقره است در نصاب
 و در قدریکه باید اخراج شود مال تجارت و منافع مستغلات ^{مس} و در شرعی نصاب
ج دوازده نصاب است اول تا پنجم هر يك پنج شتر است و در هر نصابی يك كوفند
 باید بدهد یا بنصف تا به پنج رسیده زکوة ندارد و همچنین که به پنج رسید يك كوفند
 باید بدهد و آن نصاب اول است نصاب دوم ده شتر است که دو كوفند باید
 بدهد نصاب سوم پانزده شتر است سه كوفند باید بدهد نصاب چهارم بیست
 شتر است چهار كوفند باید بدهد نصاب پنجم بیست و پنج شتر است پنج كوفند باید بدهد
 و در این میان که از پنج کمتر است چیزی نباید بدهد نصاب ششم بیست و شش

شتر است

در احکام زکوة

۱۳۰

شرایست و در آن واجبست که داده شود بک شربکه داخل در سال دوم شد با
نصاب فقر می و شش شرایست و در آن واجبست که داده شود بک شربکه داخل
در سال سیم شد باشد نصاب هشمی چهل و شش شرایست و در آن واجبست شرب
داده شود که داخل در سال چهارم شد باشد نصاب نهمی شصت و یک شرایست
و در آن واجبست شرب داده شود که چهار سال را تمام کرده و داخل در پنج شده
باشد نصاب دهمی هفتاد و شش شرایست و در آن دو شرب باید داده شود که هر یک
داخل در سال سیم شد باشد نصاب یازدهم نود و یک شرایست و باید در آن دو شرب
داده شود که داخل در سال چهارم شد باشد نصاب دوازدهم صد و بیست و یک
شرایست پس در هر پنجاه شربک شرب باید داده شود که داخل در سال چهارم شد
باشد و در هر چهل شرب باید داده شود بک شربکه تمام کرده باشد سال دوم را
و داخل در سال سیم شد باشد و آنچه پیش از نصاب اول یا در میان باقی باشد
در آن زکوة نیست و آنچه گفته شد که از شرب داده شود باید ماده باشد پس در
کاو چند نصاب است **ح** دو نصاب اول سی کاواست در هر چهار نصاب و بعد از
چهل شرب در اخبار کردن چهل و سی هرگاه اعتبار ببرد و ممکن باشد مثل صد و
بیست و اگر ممکن نباشد معتبر است اعتبار آنچه فراگرفت در آن بیش شرایست و در هر سی
کاوا بک کاو یکا که بدهد چه زیاده چه ماده و در هر چهل کاوا بک کاو ماده بدهد
که داخل در سال سیم شد باشد پس در کوسفند چند نصاب است **ح** پنج نصاب
اول چهل کوسفند است و در آن بک کوسفند باید داد و در هر صد و بیست و یک
کوسفند است و در آن دو کوسفند باید داد سیم و بیست و یک است و در آن سه
کوسفند باید داد چهارم صد و بیست است و در آن چهار کوسفند باید داد پنجم

در احکام زکوة

۱۳۱

چهار صد است و در آن و بیشتر از آن هر صد کو سفند يك کو سفند با بپردازد و
 کو سفند بر آ که در مصرف زکوة مبدهندا حوط انستکه اگر بز باشد داخل در سال
 ستم شدن باشد و اگر کو سفند باشد سال را تمام کرده باشد و کو سفند و نیز بهار و
 پسر و عیب دارد در زکوة مخیر نیست هر چند سنی که واجبست مخصوص در آن باشد
 مگر آنکه هر با بنظر بق باشند مس مستحقین زکوة چند صنفند **ح** هشت
 صنفند اول در و چهار نفره و مساکن و بی دویم اسو حالاً میباشند از اول و ضابطه
 که بان توان زکوة با ایشان داد انستکه مالک مؤثر سال خود و عیال خود نباشند
 نیز بالفعل و نیز بالقوه ستمر کسانیکه تعیین شدن اند از جانب امام **م** با مجتهدان بر
 گرفتن زکوة و جمع و ضبط نمودن چهارم کفار یک نالیف قلوبا ایشان شده باشد
 از برای جهاد اما در زمان غیبت خلافت پنجم غلامیکه در نزد اقای خود در
 تحت شدت و آزار باشد بلکه مطلقاً علی اشکال از مال زکوة میتوان آنها را خرید
 و آزاد کرد با شرائط ششمرادای دین کسبکه عاجز باشد از ادای آن بشرط آنکه
 معصیت نباشد هفتم مطلق خیرات مثل پل ساختن و مسجد و مدرسه بنام نهاد
 و غیر اینها هشتم کسانیکه مانند اند در راهی خرجی اگر چه در ولایت و بلاد خود
 چیزی دار باشند **س** کسانیکه منوجه بیرون کردن زکوة بشوند چند صنفند
 بر چهار صنفند اول از آنها مالک در و چهار و کبل مالک است ستم و صوی الک
 چهارم امام **م** با علمیکه از قبل امام علیست با مجتهد عادل اگر مأذون باشد از
 قبل امام **م** با مجتهد در اخراج بلکه سنتست بردن در نزد امام چنانچه سنتست
 بردن در نزد مجتهد عادل در زمان غیبت خصوصاً در اموال ظاهره مثل غلات
 و انعام نشتر و شرط در زکوة نیت قربت مثل سایر عبادات و آن داعی است

در احکام زکوة

۱۳۲

نه اخطار ببال مس ابا واجب زکوة را قیمت کردن در میان اصنام مذکور
 بانه **ج** وجوبان معلوم نیست بلی مراعاة ان احتیاط است و واجب در زکوة
 نقدین بنا بر احوط بلکه غیران بنا بر احوط کمتر از انچه از نصاب اول از طلا یا
 نقره باید بیرون رود ندهند و ان شش ثمن مثقال صبر نیست و در مثقال و نیم و
 شش ثمن مثقال در نقره چنانچه گذشت مس اطفال شصت را میتوان زکوة داد
 بانه **ج** بلی میتوان داد هر چند که بدانی پدران ایشان زند هستند و فاسق میباشند
 مس هاشمی زکوة میتوان بگیرد بانه **ج** شرط کبریه زکوة هاشمی نباشد
 مگر آنکه زکوة دهند هاشمی باشد یا آنکه خمس کفایت او نکند مس زکوة مالوا
 در بلد خود دادن بهتر است یا حمل ببلد دیگر نیز میتوان کرد **ج** افضل آنکه
 در بلد خود صورت دهد مگر در صورتیکه در بلد مستحق نباشد در این وقت واجب
 نقل ببلدیکه مستحق در آنست نماید مس در حق نقل کردن اگر تلف شود ضامنست بانه
ج بر نقد میرسد در بلد خود مستحق باشد ضامنست و جائز نیست تاخیر انداختن
 دادن زکوة از وقت وجوبان مگر در حال انتظار مستحق با غائب بودن مال یا
 عدم تمکن از تصرف مس اگر تاخیر کند در رسانیدن زکوة را باهل ان با وجوب بود
 مستحقین و در این وقت تلف شود ضامنست بانه **ج** بلی ضامنست اجرت کمال
 و وزن نمودن اجناس زکوی یا که است **ج** با مالک آنکه از مال خود اخراج
 نماید مس جائز است که زن زکوة مال خود را بشوهر خود بدهد بانه **ج** بلی
 جائز است اگر چه شوهر یا زبصر یا ویرساند مس خمس بچند چیز تعلق میگیرد
ج بصف چیز تعلق میگیرد اول مالیکه از کفار حری و در جهاد بدست آید خواه
 عسکر جمع نموده باشد یا نه از جمله منقولان باشد یا نه و اینها اوقی است که جنک

در مخزن

در احکام خمسین

۱۳۳

بادن امامت باشد و اگر بدو اذن امامت باشد و ممکن هم باشد اذن از امامت مثل
 حال حضور امامت و جنگ از برای دعوت باسلام باشد ظاهر آنست که مال مخصوص
 امامت است و اموال کفار حربی که بدست یابند از تصرف ایشان بیرون بیاورند
 و غصبی نباشد از مسلمانان یا معا هدای احوط اخراج خمس است در چهار معادن
 ختن نمک و گوگرد و احوط دادن خمس است از کل سرخ و کل سرشور و سنک
 اسبا و اهک و کچ هر چند ظاهر هر دو در حکم معدنست بر آنها لکن از باب
 منافع مکاسب خمس بر آنها تعلق میگیرد و شرط بیرون کردن آنچه که خرج
 شده باشد از برای تحصیل معادن مثل خرج کنند و کداختن و اشال اینها و غیر
 نیز رسیدن آنها بنصاب و نصابان نصاب اول طلا است در ذلک که بیش از
 باشد بقیه مال که در زمین یا وسط دیوار و درخت و شکاف کوه و مانند آن
 پنهان کرده باشند بجهت ذخیره باشد یا بجهت مجرت محافظت باشد در صورتیکه
 صدق کنز کنند عفا خواه نقد باشد یا غیر نقد اگر در دار الحرب باشد یا در موات
 دارالاسلام یا در خزانه که مالک ندارد بوده باشد چه از اسلام در آن باشد
 یا نباشد و در جمیع صور واجبست خمس و باقی مال باینده است و اگر در دارالاسلام
 باشد و زمین هم مالک داشته باشد پس اگر مالک زمین غیر باینده باشد و علم
 بر اینکه کسی که مالک از زمین بوده اندا حد از ایشان مالک نبوده مالک شود
 چهار خمس از او یک خمس از ارباب خمس است و اگر علم ندارد بحال صاحبان این
 رجوع نماید بنزد بکر از مالکین زمین پس اگر ادعای ملک نماید با و بدهد بدست
 مطالبه پیشتر و ماره چه منعده باشند مدتی چه واحد و اگر انکار نماید بمالک
 سابق رجوع نماید و اگر او ادعای ملک نماید حکم او نیز حکم سابق است و لیکن

در احکام خمسین

۱۳۲

از اشکال نیست و همچنین است حکم در سایر مالکین و شرط است از برای وجوب خمس
در کمتر رسیده بمقدار نصاب و آن پست اشرفیت مثل معدن چغندر هر چیزهاست که
ارز و پاد بفرورفتن بیرون بیاورند مثل مرجان و مروارید بشرط آنکه بمقدار
نصاب باشد و آن یکدینار است و اما آنچه بدو فرو رفتن بیرون بیاورند
داخل در منافع مکاسب است و غیرا که بفرورفتن در آب تحصیل شود حکم
آن حکم چیزهاست که بفرورفتن تحصیل شود و اگر از رو آب گرفته شود خمس
در آن واجب است بدو اعتبار نصاب علی الاحوط پنجم منافع تجارت و زراعت
و صناعت و جمیع انواع اکتساب هر چند که باشد و همه و پوشش کنند یا او ده
و فروختن و سقانی کردن و اجبر شدن بعبادت و تعلیم اطفال و علف صحرا چیدن
و گرانگین و عمل کوهی جمع نمودن و جعله در عملی گرفتن مس بر مال پش
و هبه و هدیه و مهر و عوض خلع خمس متعلق میگردد بانرج در هبه و هدیه و مهر
بجستن و بوضعت منتقل شود و در صدقه که بجزمت بدست آید احتیاط نکرده شود
و همچنین در برات من لا یجب و صدقه مند و بر و امان در عوض خلع و خمس و زکوة
خمس لازم نیست مس در محض زیادتی باز بلکه زیادتی در همین بلکه در بیع نیز اگر
حاصل شود بدو قصد اکتساب مثل آنکه املا بکرا خرید و مقصود از زراعت بود
نزد فروش آنها با اصلا منفعت در آنها در نظر نداشت و بهمین خمس در آنهاست
بانرج در آنها خمس واجب نیست مس مالیکه بارت بکی منتقل و بدو اطلاع
او زیادتی بهم رسانند یا منفعت بران مشرب شد خمس در آن واجب نیست بانرج واجب
نیست مس هرگاه جنی از اجناس زکو بران خمس گرفت و بقدر نصاب بود و سال
بر آنها گذشت واجب میشود بران زکو بانرج بلی واجب میشود شش زمین

مثال صد
کردن
۳

در احکام خمس

۱۳۵

ذراعنی است بلکه مطلق زمین بیاض که ذقی از آن از مسلمان بخرد و اگر هبه باشد
 آن نباید خمس ندارد و خمس بعین تعلق بگیرد و تسلط اخذ قیمت از ذقی نیست و نه
 اجبار او بر مضعت دادن و فرق در اینست در سایر اقسام خمس نیست بلی طاعتی است که
 مالک میتواند اخراج قیمت در جمیع نماید هرگاه متعلق خمس نقدین باشد و اخراج
 قیمت از نقدین و مثل آن با بعضی از آنها بشود بمقتضی مال حلال است که مخلوط با
 حرام شده باشد و معتبر است مجهول بودن قدر حرام یعنی معلوم نباشد که کثر
 از خمس است یا زائد و مالکان و اما اگر مالک و قدان هر دو معلوم باشد
 باید رد شود بمالک و اگر مالک نداند و مقدار آنرا بداند بعد از پاس از مالک
 باید نصیب نماید آنرا از برای مالک چه بقدر خمس باشد یا کمتر یا بیشتر پس اگر
 چیزی از معادن تحویل نمود و قصد اکتساب بان نداشت و قیمت آن زیاد شد
 در آن زیادتی خمس است یا نه در زیادتی آن خمس نیست پس از منافع تجارت
 و زراعت و صناعت و جمیع انواع اکتساب مؤثر سال باید اخراج کرد یا نه
 بلی اخراج نماید و آنچه از خرج سال خود و عیال خود زیاده آمد باشد از آن زیاده
 خمس باید داد پس در اخراج مؤثره بانه و موجب حال شخص معتبر است یا نه
 بلی معتبر است پس اگر زیاده را ببرد و محسوب بشود اگر بجداسراف برسد و اگر
 شک بگیرد بر خود احوط عدم وضع زیاده است پس قیمت کنیز و غلام و حیوان
 سواری و ظروف و کتب و لباس و مسکن و دست خواب و آنچه شخص بان حاجت
 داشته باشد از مؤثره سال محسوب است یا نه بلی از مؤثره سال محسوب است و معتبر
 در جمیع آنها اینست که لا ینفع بحال شخص باشد و در آخر سال نباید خمس آنها و امثال
 آنها را داد پس هرگاه عین مال خمس بر او تعلق گرفته باشد و اخراج خمس بر

در احکام خمس

۱۳۶

از آن نگرفته باشد و از آن لباس بکشد و بپوشد نماز در آن صحیح است باینج
از عین همان مال لباس بکشد و بپوشد نماز در آن مشکلت مگر آنکه بدنه بکشد یا بدنه
ببندد که در این صورت اقوی صحیح صلوات مس صدقات و خیرات و هدايا
و اخراجات نکاح و ضیافت و اسفار طاعات از ذیارات و بیج مستحب از جمله اخراجات
مؤنه سال است باینج اینها نیز از اخراجات مؤنه سال و در غیر صدقات و
خیرات احوط اعتبار بر این روی و لیاقت بحال شخص است مس تمام نمود سرمایه
از برای معیشت اگر حاجت بان داشته باشد از جمله مؤنه سال است باینج اتمام
سرمایه از مؤنه حساب کردن اگر مستلزم خرج شد بدین شود خالی از اشکال بلکه
اقوی و احوط حساب نکردن از مؤنه سال مس بخارجی که لازم شود بنذر
و شبران و کفارات از مؤنه سال محسوب است باینج بلی از مؤنه سال محو
مس اخراجات بیج واجب داخل در مؤنه سال است باینج اگر در آن سال بهر
داخل در مؤنه سال و اگر بیج جمعی شود آنچه در سال اخیره رسیده است بمقدار
بان تکمیل استطاعت بشود داخل در مؤنه سال و ادا آمدن در سال که ادا
نمیکند از مؤنه سال اگر چه درین سال سابق باشد و اگر آن سال معذور شد از
رفتن بیج محسوب نمیشود چنانچه اگر تاخیر نماید عصبانان بر او محو است مس معبر
در سال در اینجا قهری کامل است باینج بلی اعتبار در سال قهری کامل و کفایت
نمیکند داخل شدن در ماه دوازدهم چنانچه معبر است در ابتداء ظهور بیج و معبر
نست در وجوب بیج اینقسم نصاب و نه انقضا سال لکن جائز است تاخیر تا آخر سال بلکه
احوطست بخلاف سایر اقسام که وجوب در آنها فوریت و تاخیر تا آخر سال جائز
مس کفایت قیمت و مصرف خمس و شرائط ارباب خمس و نحو آنرا بیان فرمائید

در انکحار خمس

۱۳۷

مقسم میشود خمس بشرقم سه سهم از امام علیه السلام است که در این عصر متعلق
بحضرت صاحب الامر علیه السلام است و سه سهم دیگر از ایام و مساکین و ابوالسبل
سادات و شرط در صحیح خمس پنج بخوبی که در زکوة گذشت از مال التبا و کبل
باوصی و مکدر آنچه ذی میدهد از مینیکه از مسلم خرد است و باو احکام
بخوبی که در زکوة گذشت و لازمست تعیین اگر منعده باشد در ذمه و خمس از سهم
امام و غیر امام و در سه قسم غیر امام تعیین معتبر نیست و اگر کسی را تعیین نماند
و بقبض فقیر یا مجتهد داد جائز نیست عدول از آنچه نیست نموده بود بغیر این
در اوصاف سادات غیر از امام شرط آنکه اثنی عشری باشند یا نه و عدالت در ایضا
شرط باشد نه **ج** بلی اثنی عشری بودن ایشان شرط لکن عدالت شرط نیست
مس در سادات شرط که از اولاد هاشم که جد حضرت رسول باشد باشند
یا نه **ج** شرط هر چند از اولاد امیرالمومنین علی بن ابیطالب باشد باشند
و کفایت نمیکند از اولاد برادر هاشم بودن مس سادات بدان جانب پدری
نمهای باشند یا از طرف مادر هم میشود **ج** معتبر است که از جانب پدر باشند
نه از طرف مادر و نه از جانب زن مس ولد شهم را خمس میتوان داد یا نه **ج**
بلی میتوان داد مس ولد شهم چه کسی است **ج** که با هم بگویند که حرامزاده
نباشد مثل آنکه مردی بخال زن خود با زن دیگر مقاربت کرد بعد معلوم شد
که دیگری بوده است حال از این مقاربت اگر اولادی بهم رسد او را ولد شهم میگویند
مس ز غیر سهم امامه قسمت کردن واجب باشد یا نه **ج** واجب نیست لکن
احوط قسمت کردنش مس بفقراء سادات و ایام ایشان از مؤثر سال میباشد
دادن جائز است یا نه **ج** جائز نیست باین سبب از ایشان زائد از حاجت داد

در احکام خمس

۱۳۱

و اما فقراء پس جواز دادن زیاد تر از مؤثر سال اگر دفعه داده شود خالی
 از قوت نیست مثل زکوة لکن احوط ندادن و تکرفن زائد بر مؤثر سال است
 معبر در سال فقیر از وقت دادن خمس است و شرط است در بقیم فقر و در این سبیل
 در بلد که خمس میگرد نه غیران بلد چنانکه در زکوة گذشت **مس** فقره
 در وجوب خمس در میان حال حضور و امام و حال غیبت در میان سهم امام
 و غیر امام بانه **ج** فقره نیست و جائز است رسانیدن مالک سهم غیر امام را بآن
 ان و اما سهم امام اختیاران یا بجهت عادل است **مس** اگر ممکن نباشد رسانیدن
 بجهت عادل و نه حفظ نمودن ان تا اینکه خبری از ایشان برسد تکلیف چیست
ج جائز است که خود با عدول مؤمنین از باب سهم امام بسادات بدهند
مس سبده که خمس را گرفته و مالک شد بغير سبده میتواند بدهد بانه **ج** میتوان
 بدهد و همچنین فقیر بکه زکوة باز در مظالم گرفت و مالک شد بدهد میتواند بدهد
مس سبده میتواند مبلغ کلی خمس را بجزئی مصالحه کند بانه **ج** تضییع حقوق
 سادات و فقرا با حمله مشکل بلکه اگر حمله هم جائز باشد این عملی و جبر است
 چون سبده قبل از قبض مالک نیست و لا یتبرع سادات هم ندارند
 اگر کسی خمس مال را بر ذمه بگیرد و نصف دران نماید بذا در بجهت جائز است بانه
ج جائز نیست مگر بذا در بجهت **مس** بفقراء سادات و اینام و ابن السبیل
 از ایشان مایه دادن خمس لازم است بانه **ج** لازم نیست بلکه تمام یکی از
 ایشان میتوان داد در وقت عدم حضور و تحقق کوه علم با اضطرار توزیع احوط
مس هرگاه سهم امام را بدهد بجهت سادات بدهد محبوب شود بانه **ج**
 محبوب نیست بلکه دوباره باید بجهت بدهد یا اذن از او بگیرد بذا در احوط

و لکن در وقت
 حضور مستحق
 م

در احکام خمس

۱۳۹

مس هرگاه کسی پیش از تعلق گرفتن خمس بمال چیزی بصادات فقیر بدهد بعنوان قرض و وکیل شود که هر وقت خمس بان تعلق گرفت از جانب بشارت بد چه صورت دارد **ج** صحیح است بشرط آنکه بر استحقاق باقی باشد مس اگر کسی در خفی نشانند برای تجارت با از برای امر معیشت و هر ساله نموی که میکند بعد از وضع مؤنه خمس داد بانه **ج** اگر نشانند باشد برای تجارت بنموان مثل درخت بید و چنار و امثالان در نموان بعد از وضع مؤنه خمس واجب و اگر برای تجارت بثمره است پس اگر اصلان خمس نداشته باشد با آنکه خمس انرا داده باشد بنموان خمس تعلق نمیگیرد و همچنین اگر برای معیشت بثمره ان نشانند باشد مس شخصیکه خمس بر ذمه اش بود و نداد و فقیر شدند بجهت آنکه بدستش بیاید با و لا د خود که سب و فقیر باشند نمواند بدهد بانه **ج** بی نمواند بدهد و احتیاط است بدانان از حاکم شرع مس هرگاه او را بیکایب طلبه از اشخاص منقرض دارند که بعد از سال وصول بشود خمس را با بدهد حال بدهد بازمان وصول شد **ج** اگر میداند که طلب وصول بشود غیر آن که حال بدهد با هر وقت که وصول بشود خمس را بدهد مس سهم امام را بجهت غیر اعلم که جامع القرائط است نمواند داد بانه **ج** بی نموان داد بشرط آنکه کیفیت تصرف او کما و کبفا مثل اعلم باشد مس هرگاه کسی طلبی از سبب او و سبب فقیر باشد جائز است که با زای خمس طلب را بر او حساب کند بانه **ج** بی جائز است و احوط اینست که انوجه را بجهت خمس با و بدهد و او رد کند در عوض قرضش و لو بیکار باشد و همچنین است در مظالم حساب کردن با فقیری اگر احتیاط ضرر بر دزدان اشتد است بلکه نیک نشود مس هرگاه کدوم با جو یا مو یا خر یا

در احکام خمس

۱۱۴

در فصلش که بحد نصاب رسیده بود زکوتش را داد و سالی برای خود قرار داد
 بود بجهت اخراج کردن خمس سال بسر رسد بعد از اخراجات مؤنه از اینها تا
 آمد خمس دارد بانه **ج** بلی خمس بر زبانی آنها تعلق میگیرد و باید خمس از
 بد همد و همچنین است در کوفسند و شروکاو و غیره **مس** از ذخیره سال بانه
 که زیاد میباشد مثل برنج و روغن و قند و چائی و ذغال و تنباکو و همه و نمک
 و غلظل و سایر منعلقات که ذخیره کرده بود خمس دارد بانه **ج** بلی بعد از ذی
 از مؤنه خمس آنها را باید داد بشرط آنکه از ارباح مکاسب باشد و خمس از اشی
 نداده باشد **مس** در زینت خانه مثل بلور و یارفتن و شبه اینها که از ضرورت
 نیستند در همان سال از ارباح مکاسبش خرید و سال بسر رسد بعد از سال
 خمس باینها تعلق میگیرد بانه **ج** بلی خمس باینها تعلق میگیرد و باید خمس آنها را
 اخراج نمود **مس** زینت زنان مثل کوشوار و خنخال و گردن بند و کحل و دست
 بند خمس دارد بانه **ج** خمس ندارد اگر چه از ارباح مکاسبش خرید باشند
 کفن را اگر از ارباح مکاسب خرید باشد و سال بر او گذشت خمس دارد بانه **ج**
 بلی خمس از ارباب بد همد **مس** هرگاه شخص بنی خودش اسباب خانه مثل ظرف
 بارخت خواب و فرش اضافه گرفت ولی اتفاقاً بجهت بهمان و غیره حاجت بران
 میشود بعد از سال خمس بر آنها تعلق میگیرد بانه **ج** خمس ندارد اگر چه از ارباح
 مکاسبش خرید باشد اگر چه سالی یک دفعه باینها محتاج شود مثل عید و غیره **مس**
 وجوبی غیر از خمس و زکوة و فطره در صدقه دادن از مال هست بانه **ج** غیر از اینها
 واجب نیست مگر بندگان با عهده یا یمین یا کفاره که بر کسی واجب میشود در اینها اخترا
 کردن از مال واجب میشود **مس** نصیحت دادن از مال مطلقاً چه صورت داد

در احکام تصد است

۱۴۱

ج سنت مؤکد است بقدر قوه و کجایش حال شخص بشرط بلوغ و عقل و
جواز تصرف در مال و نیت قریبه و ایجاب و قبول هر چند فعلی باشد و قبض یا
مالک من شرط است در کبریه تصد مستحب فقیر باشد یا نه ج بشرط نیت
چنانچه فقیر میتواند بکبریه نیت تصد مستحب را بکبریه من هرگاه تصد
داد پس گرفتن آن جائز است یا نه ج جائز نیست با شرائطش من تصد را
مخفی دادن بهرات با اشکار ج افضل مخفی دادنست مگر آنکه منتهی شده
باشد بمیان مردم بترک موااسات یا آنکه قصد او از اظهار متابعت نمودن مردم
باشد او را و اما در تصد واجب افضل مخفی نداشتن است و سنت است بحدیج
دادن پیش از سوال و مخفی شدن از فقیر حجابی باطلست و سنت است بپار تصد
نمودن در وقت حاجت و در ماه رمضان و برافار بخود خصوصاً آیتا ایشان
و بر بنی هاشم خصوصاً علویین از ایشان و سنت است تصد نمودن در اول روز
و اول شب و در روز جمعه و در ماه رمضان و بدست خود دادن خصوصاً
از برای مریض بلکه غیر مریض نیز فقیر را که دعا کنند از برای او و سنت است بحدیج
نمودن چیز برای که نزد او محبوب باشد و اخبار نمودن از برای قصد کردن بکبریه
اموال و مساعدت نمودن برسد تصد بفقیر و سنت است تقبیل نمودن دهن
دست خود را بعد از تصد کردن و تقبیل نمودن چیز برای که تصد نموده بعد از
دادن بفقیر من اظهار محتاجی و فقر نمودن چه صورتی دارد ج مکروه است
و مؤکد است کراهت در سوال نمودن در مجالس من رد نمودن سائل چه صورت
داد ج مکروه است چنانکه در اظهار کردن مکروه است بر ذی تصد
دادن جائز است یا نه ج بلی جائز است بلکه راجح است خصوصاً اگر خویش

و امر نمودن
مریض

شخص

در فضیلت تجارت است

۱۴۲

شخص باشد و همچنین است حکم غیر شیعه از سایر اهل اسلام پس جائز است
 زکوة گرفتن بخی هاشم بانه **ج** جائز نیست مگر در حال ضرورت یا آنکه زکوة
 از بخی هاشم باشد و حرام نیست بر ایشان صدقات واجب غیر از زکوة از مندرجات
 و کفارات و نحو اینها هر چند احوط تکفیر است اما صدقة مندوبه جائز است
 گرفتن و دادن بایشان به اشکال پس فضایل و ثواب تجارت را بیان فرمائید
ج از برای اهل تجارت یعنی مکاسبین فضل بسیار است و ثوابی به شمار چنانچه
 حضرت رسول ص فرموده اند هر که رنج از برای عیال خود بکشد همچون کسی که
 جهاد میکند در راه خدا بنوعالی و نیز حضرت امیر المؤمنین ع فرموده ان الله
 المحترف الا لمن یعین بد رسته که خدا بنوعالی دوست میدارد پیشکاران را و
 همچنین فرموده تجارت کند تا برکت دهد خدا بنوعالی شما را بدرسته که شنید
 از رسول خدا که فرموده که رزق ده جزء است نه جزء در تجارت است و یکجز در
 غیر آن و همچنین فرموده که خداوند تبارک و تعالی دوست میدارد بغیرت فنی
 در طلب رزق و از حضرت امام جعفر صادق ع روایت شده که فرمود پس است
 مرد را از نگاه که ضایع گرداند عیال خود را چنانچه حضرت رسول ص فرموده
 ملعون ملعون من یضیع من یعول یعنی ملعون کسی که ضایع گذارد کسی که عیال
 او است پس اقام مکاسب را بیان فرمائید **ج** مکاسب بر پنج قسم است اول
 ازان کب واجب و آن وقتی است که قوت عیالت و خودش موقوف بر آن باشد
 و او را چیزی دیگر نباشد غیر از کاسبی و احوط وجوب نیست بجهت اداء دیون و قسما
 کب محتب و آن آنکه از برای فراخی معاش باشد یعنی وسعت دادن بر عیال
 خود و صدقه دادن بر محتاجان سهم مباح است و آن کاهب که ازان مستغنی باشد

در احکام مزج است

۱۴۳

و ضرر و درد را نباشد و مانده کد را نباشد و بقصد خیرات نباشد و غیر
 قصد زیاد کردن مال نباشد و چنانچه کب مکروه است و این بر وجهیست که
 اجتناب از آن کردن بهتر باشد چه صورتی کردن و کفن و فرشی و غله فروختن و مجاز
 کردن باشد شرط اجرت و بند فروختن و قصاصی کردن و قابل شد با شرط اجرت
 و زر کوی نمودن و اجرت گرفتن چنانچه حیوان نر را بر حیوان ماده و اکتاب
 با کسانیکه اجتناب از حرام در اموال مردم نمیکند و اجرت تعلیم قرآن و تجارت
 کردن در دریا و اجرت گرفتن در کشتن حصنه حیوانات و معاملاتی که در ظاهر
 و با کسانیکه بی طبعند چنانچه با کسانیکه نباشد با غیر در حق ایشان میگویند
 و با کسانیکه صاحب عیب در بدن میباشد از قبیل خوره و پیری و مانند اینها
 و با طائفه کوردها و ذمی چون یهود و نصاری پنجم کبرامت و ان چند
 نوع است اول مباحه چیزها بنیکه نجس العین باشد چون بول و غائط انسان
 و سایر حیوانات که حرام گوشت باشند اما بول و غائط حیوان حلال گوشت
 غیر بول شتر از برای استفاده که اجماعاً جائز است در آن غلاف و دانه و پوست
 خربزه و فروختن همه اینها جائز است اگر منافعه محمله مقصوده داشته باشد و
 همچنین حرام است مباحه سایر نجاسات عینیه چون شراب و خون و خوک و سگ
 مگر سگ شکاری که تعلیم داده باشند و همچنین عبد کافر بیع و شراء او جائز است
 اگر چه مرتد فطری هم باشد علی الاقوی و در سگی که با سبب حیوانات و بوی
 و خانه باشد خلافت و احوط اجتناب است و همچنین احوط اجتناب از مباحه
 چیزها بنیکه نجس شد بملاقات نجاسات و قابل پاک شدن نباشد چون دو شاب
 نجس و مانند آن مکرر و غی نجس که نجاست عارضی باشند نه ذاتی از قبیل دانه مرده

در احکام بیع است

۱۴۳۴

و بخوان زیرا که مباحث این مشکل بلکه جائز نیست و اما روغنی که نجاست آن
عارضی باشد پس جائز است فروختن آن با اعلام نجاست آن از برای روشن
کردن چراغ و اولی آنست که از برای روشن کردن در تحت السماء و غیره قف
مباح بعد نما بد و قهر مباح بعد از اتمام اعمال حرام چون طبل و دف و صونا و نرد و
شطرنج و مانند اینها و در حکم اینها است اجاره دادن خانه را با مال بارکش را از برای
چیزها بلکه حرام است از قبیل شراب و سوار شدن ظالم از برای ظلم و مانند اینها و
همچنین است مباح چیزیکه موجب اعانت بر معصیت باشد از قبیل فروختن شمشیر
و نیزه و مانند اینها را بدشمنان دین در حال جنگ و همچنین بتیغ مباح است
در آنها هیچ نقیضی نباشد با نفع معتد به نباشد چون خرس و عقرب و موش و مانند
آن که بی نفع باشد چهارم غلبت است که نهی از شارع در خصوص آن وارد شده باشد
مثل تصویر ذر و روح مطلقاً و همچنین است قمار بازی کردن بزرگ با شطرنج و با انگشت
بازی و با تخم مرغ بازی کردن و مانند اینها و همچنین است غنا خواندن و انجاء
از صوت لاهوت یعنی از روی لاهوت و انداز از قوه شهوت بریدن با دایم
از آنکه در عرف عجم آنرا سرود خوانندگی بگویند یا نگویند بواسطه آنکه کلمات
آن از قرآن با مرثیه باشد اگر چه مثل بر طرب نباشد پس فرق نیست در تحقق
غنا میان اشعار و قرائت قرآن و مرثیه و مانند اینها چون از آن بلکه حرمت غنا و
قرآن و مرثیه اکداست و معصیتان پیشتر و عقابان مضاعفت علی غنائان
معتبره را در عربی از برای زنان در مجلسیکه خالی از مردان باشد و بالاعت
لهو نباشد و مثل بر باطل نباشد استثناء کرده اند و احوط اینست که از
صدای خوش آوردن در خواندن شعر بلکه مطلقاً اجتناب کنند و همچنین حرام است

در احکام مقبالات

۱۴۵

اجرت گرفتن از برای نوحه کردن بنوحه باطل باشد و صف کند نوحه کنند
مبت را بچیزها بیکه در او موجود نباشد و همچنین حرامست اجرت گرفتن از برای
هجو کردن مؤمنین با بنظر بقی که عیبهای ایشان را ذکر کند بشعر یا بقران و همچنین
حرامست اجرت گرفتن از برای غیبت کردن مؤمنین با بنظر بقی که در عقب باشد
ایمانی اعلام نمایند بچیزیکه در او موجود باشد و او را اظهار کردن آن ناخوش
است و همچنین دروغ بستن و سخن چینی و دشنام دادن و مذمت کردن کسیکه
مستحق مدح است یا بعکس این و همچنین حرامست اجرت گرفتن از برای تعلیم
دادن و تعلیم گرفتن سحر که آن عبارتست از کلامی یا کما بیکه باعث حدوث
صورت در بدن یا عقل محو شود و بطریق کرده اند یا بن بستن مرد را که بجلال خود
مقاربت نماید بکند و همچنین تسخیر ملائکه و جن و مانند اینها از اعمال مجرّمه
تسخیر حرامست اجرت گرفتن از برای چیزی بیکه واجب بجا آوردن آن بر
انسان بالذات خواه واجب یعنی باشد چون نماز کردن و خواه واجب کفایه
باشد چون غسل دادن اموات و کفن کردن و دفن کردن ایشان و همچنین ^{بشما}
دادن بامر بیکه شهادت در آن و مانند اینها از واجبات شرعیه نیز از قبیل
بسیاری از صناعات که نظام امر معاش بسبب اینهاست در بیع و شراء
بعضی خرید و فروختن چند چیز شرط **ج** در آن هشت چیز شرط اول
آنکه فروشنده و مشتری هر دو بالغ باشند پس معامله اطفال صحیح نیست هر چند
ده سال داشته باشد بلی هرگاه اطفال بمنزله الف باشند از برای فروشنده یا
آنکه بیکه مخدوم و شرط صحت مباحعه در آن موجود باشد و این امر تقریر نموده اند
آن معلوم باشد ظاهر این نوع از معامله فی الحقیقه معامله با صاحب مال که

در احکام منبایعین

۱۴۶

بالغ است میباشد و صحیح میباشد چنانکه معارف بشرط آنکه عوضی که بطفل
میدهد بقیه کند که بصاحب مال بیکه در دست طفل است رسیدن آنکه معاطا
در بین دو بالغ است واقع شود و بهتر اینست که صاحب مال بعضی از اهل تجارت را
که معامله با ایشان میکند وکیل کند یا بنظر بی که هر وقت طفل مثلاً با پدر یا برادر
خوبی فلاخیز تو وکیل میباشد که از جانب من قبول میباشد یعنی در وقتیکه از جانب
خود بنای میباشد و فروختن داشته باشد حق و تهر آنکه با بیع و مشری عاقل باشد
و مرجع در ثبوت عقل و عدم آن ادراک بدی و خوبست آنکه با بیع و مشری
رشد باشد یعنی ملکه اصلاح مال داشته باشد چنانچه آنکه با بیع و مشری
مختار و با قصد و شعور باشد و شائبه اکراه و اجبار و غفلت بر وجه غلط با
خواب و مانند اینها نباشد مگر اکراه بحق مثل اکراه و اجبارها که شرع بر فروختن
کس که احتکار کند یعنی غله را حبس کند و نفرشد بطبع کران باشد و مردمان
محتاج باشند بلی هرگاه کسی که او را جبر کرده اند بر میباشد بعد از میباشد اجازه
بکند از ظاهر علماء صحیحان مستفاد میشود و لکن احوط اعاده صیغه است بچهار
آنکه با بیع و مشری هر یک مالک مالی باشد که خرید و فروش میکند یا در حکم
مالک باشد از قبیل پدر یا جد پدری یا وصی یا حاکم شرع که ولی صغار و
جائزین و غائبین است و مانند اینها است وکیل یکی از اینها پس هرگاه شخص مال
غیر ابد و اذن و بدو و لایست شرعیه و بدو و کالک از جانب ولی شرع بفروشد
این معامله لزوم بهم نمیرساند و اگر از جانب خود بفروشد صحیحان و توقض بر
اجازت مالک خالی از قوت نیست اگر اجازه بچهار با بیع غاصب نماید و غیر از برای بیع
میشود اگر چه خلاف مشهور است و اگر اجازه بچهار خود میکند صحیح است

در احکام بیع است

۱۴۷

و اگر از جانب مالک بر وجه فصولی بفروشد پس اقوی صحیح آن بیع است که بقول
فصولی واقع شده چنانچه مشهور است در مبایعۀ مناخرین که بیع فصولی صحیح است
و موقوف بر اجازه مالک که اگر مالک اجازه کرد لازم میشود و الا باطل میشود
و ظاهر اینست که اجازه مالک باعث انتقال ملک میشود و نمائیکه بعد از عقد
و قبل از اجازه حاصل میشود نمائیم بیع مال با بیع و نمائیم مال مشربست ششم
انکه بیع و ثمن آن معلوم باشند بوزن یا کبلی یا شماره یا مانند اینها که رفع
جهالت کند و بسیار فریب نخورند در صورت امکان و یا تعدد وزن یا مانند
آن و یا تعدد آنها جائز است که بوزن یا کبلی یا بخوان اعتبار کنند و باقی را بچنان
آن اخذ کنند تا آنکه تخمین و جزاف نشود و احوط آنست که در امثال اینصورت
مصلحه کنند بلی هرگاه ثمن یا ثمن از جمله چیزهایی باشد که مایعده آنها بوزن
یا مانند آن نباشد کافیت مشاهده آنها با ذکر وصفی که رفع جهالت و فریب
بکند بهتر آنکه جنس ثمن معین باشد و مفوض بخواهی هر یک با دیگری نباشد
هشتم آنکه مالک هر یک از ثمن و ثمن قادر باشند بر تسلیم آنها با ضمیمه آنها
مستحبات تجارت را بیان فرمائید **ج** بدانکه مستحبست پیش از تجارت کردن مال
از یاد کرد لکن استحباب تعلم مسائل تجارت قبل از اشتغال تجارت در وقت است که
علم اجمالی بوقوع در حرام نداشته باشد اما بعد از اشتغال تجارت هرگاه شک
نماید در جواز قبض عوض که بان معامله با و منقلب شد واجبست که مسئله همان
معامله را تعلم نماید اگر صحیح است قبض عوض نماید و الا فلا و لکن تعلم مسئله
صحیح معامله نیست پس اگر بعد از معامله قبض عوض تعلم نماید و صحیح آن معلوم
شود کافیت لکن باید امسکه علم بصحت معامله حاصل نکرده تصرف نمودن در آن

در احکام بیع است

۱۴۸

نقلند و است با و از ثمن یا مثنی حرام است و نیز مستحبست که میان مشتری و بیع
و بلند بکند زیادتی بخی بسبب علم و عمل و خواهی نهانداشته باشد تفاوت قرار نهد
بلکه اگر چنین کند مکروهست که قبول کند و ایضا مستحبست که اگر مشتری با
بیع خواهش آقاله و فتح معامله کند آقاله کند و نیز مستحبست که بعد از مباحه
تکبیر و شهادتین بگوید و همچنین مستحبست که کبریا فدر سبک بگوید و دهنده قدر
سنگین بدهد بر وجهی که وزن بسیار در عرف و عادت مجهول نباشد
مکروهات تجارت را بیان فرماید **ج** مکروهست که با بیع مالک مال مباحه
مدح کند و مشتری مذمت کند و همچنین مکروهست قم خوردن و پنهان کردن
عیبی که عاده مشتری بر آن مطلع میشود و اما در عیب خفی اقوی وجوب اظهار
آنست و همچنین مکروهست نفع گرفتن از شجره اشعی عشری بدو ضرر و در معامله
که بیشتر باشد از صد درهم که این زمان بمقدار پنجاه و دو در بال و نیم ناصرا الدین
شاهی که وزن هر یک بمقدار بیست و چهار نخود است و همچنین مکروهست معامله
مابین الطلوع و زبا کردن در وقت نداء دلال باز باد کردن از برای میل داد
مشتری بلکه احوط ترکست و حبس از وقت بپایند و جو و خرما و مو و زعفران و غیره
و روغن زیت بنا بر احوط که انرا احتکار گویند قول مجربان در صورتیکه انحصار
داشته باشد که کسی دیگر نداشته باشد بفروشد احوط بلکه خالی از قوت نیست
مس انواع بیع را بیان فرماید **ج** انواع بیع بر دو قسم است قسم اول
در غله و میوه و مانند آن و سبزیها جائز نیست بیع غیر خضروات و سبزیها قبل از
ظهور و پیدا شدن بیکال بدو ضمیمه و در زبادی بیکال احوط ترکست بدون
ضمیمه اگر چه اقوی جواز است و همچنین با ضمیمه اگر چه بیکال باشد بشرط آنکه

در افسایع است

۱۴۹

ضمیمه قابل بیع و مقصود بالا صاله باشد و اما بعد از ظهور پس اگر بدو صلاح
 شد باشد بیع آنها جائز است بلا اشکال بدون کراهت و اگر بدو صلاح نشد
 باشد پس اگر زاید بر یکسال یا ضمیمه چیز دیگر اگر حاصل درخت باشد یا بشرط
 بریدن بفرود شدن قوی جواز است بدون کراهت و بدون یکی از این سه چیز مکرر و
 و اما در خصوص و سبزهها پس جائز نیست قبل از ظهور مطلقا و بعد از ظهور
 جائز است چرک چمن باشد و چه زباده و پیدا شدن صلاح در خرما آنکه نکات
 بگوید و در آنکه غوره بینند و در باقی میوهها آنکه شکوفه بریزد و در آنکه
 کند و در سبزهها و خیار و بادنجان و خربزه آنکه ظاهر گردد و بینند و جائز است
 بیع زراعتی که خوشه کرده باشد یا سباده باشد یا درو کرده باشد و پیش از خوشه
 بشرط آنکه ببرد یا بکند تا محل درو و در بیع مثل حنا و توت یلک بریدن یا زباده و
 در فروع مثل خصل که درو کند و غوره و میوه که بچینند و واجب بر
 مشتری که ببرد و بچیند پس اگر نبرد یا بیع را برسد که ببرد یا طلب اجرت کند و
 جائز نیست بیع خرما بر درخت بخیر ما و بیع سنبل کندم و جو بکندم و جو خواه
 از همان کندم و جو باشد یا کندم و جو دیگر مگر یک درخت که از دیگر درختها
 یا بستان این کس باشد که جائز است از او خواص نماید و حاصل از آن بجز با قبول نماید
 بشرط آنکه احدی عوضی بر حسب خاصی که کرده اند زاید بر دیگر نباشد و همچنین
 حیوانت خواه ادی و خواه غلامی اما ادیم را مالک بشود بقیه و غلبه و در
 و خوان در حالیکه کافر جری باشد و بعد از آن بندگان سرایت کند یا لا و اگر
 مسلمان شوند مادامیکه آزاد نشوند و مرد مالک بشود هر کسی را غلام یا زده کس
 پدر و مادر و جد و جده مادری و پدر هر چند بالا روند و فرزندان پسر پسر

در اقسایع است

۱۵۰

با دختر و فرزند فرزند هر چند که نشب رود و خواهر و عمو و خاله و دختر خوا
و دختر برادر و هر مرد بکه مالک شود یکی از اینها را ازاد بشود بر اوفی الحال
و مالک بشود زن هر کسی را غیر از پدران و مادران هر چند که بالا روند و
فرزندان هر چند نشب روند و مکروهت خوبی که غیر از ایشان باشد
و خوشان رضای حکم ایشان را دارد و آنچه از دار الحرب میگیرند بغیر از
امام از ادعی و غیران از امام است و در خصص است شعبان ازاد در حال غیبت
مالک شد و وطی کردن آن اگر چه تمام آن ازان امام باشد با بعضی و واجب نیست
اخراج حصه غیر امام از اینجا و فرق نیست که مسلمان اسپر کرده باشد یا کافر و هر
اقرار کند ببنده کی و حوثت او معلوم نباشد قبول کند و اگر مسلمان شود بنده کافر
او را بمسلمانی فروشد و از کسی که مشهور است ببنده کی اگر دعوی حوثت کند
قبول نکند الا بکواه و مکروهت طفل را از مادر جدا کردن پیش از هفت ساله
و نزدیکی کردن باز نه که از زنا حاصل شد و گنیز بکه وطی کرده باشند واجب
که او را استبراء نمایند پیش از بیع بیات حبض یا چهل و پنجر و زنا معلوم شود که
ابتن نیست و همچنین مشتری استبراء نماید و ساقط میشود استبراء مشتری اگر
معتد بکه بقول و اطمینان دارد بگوید که استبراء شده با آن گنیز ملک زن
یا بائه با کوچک یا حامل یا حائض باشد و حرام است بستن را وطی کردن پیش از
چهار ماه و ده روز و مکروهت بعد از آن پس اگر وطی کند و عزل نکند مکروه است
فرزند او را فروختن و سنت است از مهرش خود چیزی از برای او جدا کردن و اگر
گنیز بر بخرد و فرزند بیاورد و بعد ظاهراً شود که گنیز ملک غیر بوده گنیز را با او
رد کند یا ده پست قیمت او بکسر بوده باشد و اگر غیر بکسر بوده بیست پست و قیمت فرزند

در اقسام بیع است

۱۵۱

روزیکه متولد شد باشد و بر بایع رجوع کند و بیا و قیمت ولد را بستاند و
 که بند را چون بخزند تغییر نامش دهند و بشهری او را طعام دهند و صد از او
 او بدهند و اما غرادی از حیوانات اگر وحشی باشد مالک میشوند بصدرک
 و با انتقال شرعی و نتیجه آوردن در ملک این کس و هر حیوانیکه ملک است صحیح
 بیع او و بیع پاره مشاعی از او همچون نیمه و دو دانگ نر پاره معین همچون سرو
 دست الا بیع بند که بچند تنها و مادر فرزند با وجود فرزند در بعضی صور
 انواع بیع را بیان فرمائید **بیع** انواع بیع بر چهار قسم است قسم اول بیع نقد
 یعنی آنکه هیچ بابت وعده نداشتن باشد و از نقد بقد بخوانند و این هم بر چهار
 قسم میشود قسم اول بیع کلی بکلی است که هر دو معلوم باشد بوصف لکن فروخته
 منظور نباشد مثل آنکه بایع بفروشد بک خرد کند موصوف بوصف معتد
 بیکدینار موصوف بوصف معتد و مشتری قبول کند و صغیران باین نحو است که
 بایع بگوید بعتک با بگوید شربت با بگوید ملکات المناع المعلوم بالمبلغ المعلوم
 بگوید بعتک ما علم بالثمن المعلوم بما علم و بخوان پس مشتری میگوید بعتک با بگوید
 ابتعت با شربت با بگوید ملکات هکذا و اگر احد متعاقدین وکیل باشد جائز است در
 ایجاب و قبول تصریح بموکل لازم نیست وکیل بایع میگوید بعتک ما علم بالثمن
 ما علم بما علم و مشتری میگوید بعتک و اگر مشتری نیز وکیل کند کسرا پس وکیل
 میگوید و کالذین موکلی فلان بعت موکلات ما علم بما علم وکیل مشتری میگوید بعت
 لموکلی فلان هکذا و جائز است که تصریح بموکلات اصلا ننماید بلکه قصد وکالت
 کافیست لکن معلوم نمیشود در ظاهر که این معامله برای خودش است یا برای غیر
 مگر باخبار قاصد و فائده ندارد بخیل شاهد بر این معنی مکرر اصل اقرار مقرر و اگر

با مشتری

در انقاع بیع است

۵۱

با مشتری زن باشد پس بجای موکلی موکلتی بگوید و بجای موکلت موکلتی بگوید
 قسم در بیع جزئی بجزئیست و این در صورتیست که ثمن و مثنی هر دو مشخص
 جزئی باشند خواه هر دو حاضر باشند پس با بیع میگوید در این صورت بعثت هذا
 الماع المعین بهذا العشرة در اهرم مثلاً و مشتری میگوید بلفظ قبلت یا مانند آن
 یا آنکه هر دو غائب باشند لکن معهود مهران با بیع و مشتری باشد پس با بیع مثلاً میگوید
 بعثت ما علم بالتی المعلوم یا اینکه بیع حاضر است و ثمن آن غائبست و معهود
 پس با بیع مثلاً میگوید بعثت هذا بالتی المعلوم یا بما علم و بخوان و مشتری میگوید
 قبلت و بخوان و یا آنکه ثمن حاضر است و بیع غائبست و معهود پس با بیع میگوید
 بعثت ما علم بهذا و مشتری گوید قبلت البیع لنفسی و بالجمله اگر عین غائب باشد که
 مشتری مثلاً از آن بدین باشد لازمست ذکر اوصاف پنجویکه رفع جهالت از آن
 و در صورت و کالت حال آن از سابق معلومست قسم سیم کلی بجزئیست و این
 و قبلت که ثمن شیئی خاص حاضر یا غائب معهود و ثمن کلی موصوف باشد پس با بیع
 میگوید بعثت ما علم بهذا یا بالتی المعلوم یا بما علم و مشتری گوید قبلت البیع
 و اگر مشتری زن باشد در جمیع صور با بیع میگوید بعثت یکسراف قسم چهارم
 بیع جزئی بکلی است و این در صورتیست که ثمن کلی و معهود و معلوم بوصف کلی
 و مانند آن باشد لکن بیع و ثمن شیئی خاص معین باشد خواه حاضر خواه غائب
 معلوم پس با بیع میگوید بعثت هذا بالمبلغ المعلوم یا بما علم و مشتری گوید قبلت
 البیع و بدانکه اگر در بیع خواسته باشند شرط کنند چیزی را مثل ناجیل درین حال
 با قرار دادن دهنی بدین دیگر با ضمانت از دینی و بخوان جائز است پس با بیع میگوید
 در صورت شرط ناجیل درین حالی بر او بعثت هذا بكذا و شرطت عليك ناجیل

در انواع بیع است

۱۵۳

تا جلد در حال
بر مشتری میگوید
شرط تا جلد
دینک الفلاخی
الی سنة و در
صورت شرط
۴

دینک الفلاخی الی سنة و در صورت شرط رهن بدین دیگر میگوید شرط رهن
هکذا رهنا بدین کذا و در صورت شرط تضمین میگوید شرط ضمان فلان کذا
و در صورت شرط سقوط خیابار مجلس از طرفین با بیع میگوید شرط سقوط خیابار
المجلس من الجانبین و اگر شرط کند سقوط خیابار غبن را میگوید شرط سقوط خیابار
الغبن من الطرفین و در صورت شرط خیابار فسخ تا یکسال با بیع از برای خود میگوید
شرط انقضى خیابار سنة و از برای مشتری اگر شرط کند خیابار را با بیع میگوید
شرط لك و از برای هر دو باشد میگوید لی و لك خیابار سنة و اگر شرط
استرجاع بیع را بشرط رد ثمن یا مثلش کند میگوید بشرط انك متى بددت
التمن او مثله الی سنة فسخ البیع و نحو اینها و در صورت شرط برائت از عیب
مخصوص بگوید بعنت هذا بشرط البرائة من عيب كذا و كذا یا میگوید بشرط
البرائة من جميع العيوب یا اگر شرط برائت از جمیع عیوب ننماید و در بیع ثمره نبات
با بیع میگوید بعنت ثمرة البستان الفلاخی کذا و در صورت انضمام ثمره دو
سال دیگر مثلاً با بیعی دیگر میگوید بعنت ثمرة البستان المعلوم منضمه الی التخلی
الفلاخی کذا و بیع ثمره درخت پیش از نمایان شدن آن در یکسال بدو ضم میگردند
چنانچه جائز است خرید و فروش آن جائز نیست بلکه فاسد است و اگر خواسته باشد ثمره
اشجار معشتره موجوده را با ثمره اش که موجود است لکن قبل از بدو صلاح و بیعت
فروختن از ثمره جائز است پس میگوید با بیع بعنت هذه الاشجار و ثمرها بكذا و
اگر نخمین کند در بیع عریضه خرمای نخله را ببلبل غار مثلاً و بفروشد میگوید بعنت
ثمرة النخلة بغار تمر موصوف بصفات كذا و باید ذکر کند صفات مسلم را در
و نمیکند آن لغار خرمای را در ذمه باشد و الا با بد اشاره کند بسوی موجود معین

ثمره منضمه بكذا
با بگوید منضمه
الی ۴

در احکام خراج است

۱۵۴

و جمع آنچه در سابق ذکر شد از شروط اصالة و کالاه در جمع جاریست
 قمری و قمری بیع نسبت است و آن عبارتست از فروختن چیزی را که موجود باشد
 و بر بایع اداء آن متعجل لازم باشد یعنی مؤجل که زمان لزوم اداء آن مؤخر باشد
 و شرطست در صحت نسبت که زمان لزوم اداء ثمن معین باشد بخوبی که محفوظ باشد
 از احتمال زیاده و نقصان پس اگر معین نباشد مثل اینکه بگوید این چیز را بتو
 فروختم و نتخواه آنرا هر وقت که میخواهی بده باطل خواهد بود و اگر بگوید و تو که
 توانی بدهی بده این از بیع نسبت نخواهد بود بلکه داخل بیع نقد خواهد بود
 که اداء ثمن موقوف بر تمکنست و همچنین اگر بگوید فروختم این چیز را بنویا بنظر
 که اگر نقد نتخواه آنرا بدهی بگویمان و اگر نسبت بدهی تا فلان وقت و توان باطل
 و همچنین باطلست اگر بگوید فروختم تا فلان زمان بفلان مقدار و تا فلان زمان دیگر
 بفلان مقدار و اما معاملات متعارف میان مردم که در پیش بقال با بزاز میروند
 و جنس را میخرند بقصد آنکه نتخواه را بعد در وقت تمکن با بخوان بدهند جائز است
 با تراخی طرفین زیرا که داخل در بیع نقد است و اگر بخرند بنسبه که هر وقت خواسته
 باشند بدهند باطل خواهد بود پس لازمست که تعیین زمان را بکنند بقصد تسلط
 بر مطالبه در آن زمان و جنس بخرند اگر تمکن بهم نرساند مثل سایر دیون مهلت دهند
 و همچنین باطلست اگر بگوید فروختم این چیز را بنویا که نتخواه آنرا تا زمان ادرانه فلان
 یا تا زمان قدم حاج و مانند اینها بدهی بلکه بهتر است که تعیین مدت بخوبی کند
 که قابل هیچ زیاده و کم نباشد مثل اینکه بگوید در اول مغرب شب جمعه فلان ماه یا
 اول طلوع آفتاب از روز جمعه اول فلان ماه از فلان سال و نخواهند اینها را لکن ظاهر است که
 تعیین روز مثلا در روز اول فلان ماه کافیست هر چند تعیین اجزاء روز نشود و اما

در احکام بیع مستفصل

۱۵۵

گفت صیغه این بیع با این نحو است که با بیع بگوید بعثت هذا المناع بعشرة دراهم
 واجللتك في الثمن الى شهر يا انك بگوید بعثت هذا المناع وشرطت ان يعطيني الثمن
 بعد شهر و مشتری بگوید قبلت و رعایت امور سابقه از شروط و اصالت و وکالت
 بنحو بستن که گذشت و واجب نیست بر مشتری دفع ثمن بیا بیع قبل از رسیدن زمان
 اگر چه با بیع مطالبه نماید قهر بقریب بیع سلف و سلم است که در فارسی از او بگوید
 فروش پیشکی میگویند و آن عبارتست از فروختن مال را که بر ذمه فروشنده باشد
 تا زمان مشخص ثمن و بها تنگ حاضر باشد یا مثل حاضر باشد مثل اینکه بوضف شخص
 کرده باشد و اداء آن ثمن بیعجل لازم باشد یعنی بیع فسخ و بعد از اجزاء صیغه حاضر
 کنند یا حاضر کرده را بدهند مقصود اینست که قبل از تفرق تسلیم ثمن نباشد و نقل
 متبقی از این بیع اینست که مبیع جنس باشد و بهاء آن نقل باشد جنس پس اگر هر
 نقد باشد جائز نیست بلی اگر هر دو جنس باشد جائز است در صورت اختلاف
 علی الاقوی لکن رعایت احتیاط خوبست و جائز است در این بیع که ایجاب از هر یک
 از با بیع و مشتری صادر شود چنانکه در صلیح نیز جائز است پس اگر با بیع صیغه ایجاب یا
 بخواند جائز است که بگوید فروختم بک خوار کندم مثلاً که بفلان و وصف باشد یا این
 طریق که در اول فلانم در فلان موضع مثلاً من با فائمه مقام شرعی من تو با فائمه مقام
 شرعی نولازم باشد که بدهیم بفلان مبلغ که حاضر است یا فلان مبلغ موصوف بوصف
 معین که الان دادنی باشی پس مشتری بگوید که قبول کردم و خریدم بهمین بیع و صیغه
 در صورتیکه با بیع ابتدا یا ایجاب نماید با این نحو است که با بیع بگوید بعثت یا بعثت منك
 ما علم علی الوجه المعلوم بالمبلغ المعلوم و اگر خواسته باشد ذکر وصف در اصل صیغه
 بر وجه صراحت نماید چنانکه در صیغه عقود محقق کرکی به مذکور است مثلاً بگوید

در احکام بیع سلف

۱۵۶

بعثت ثمار حنظل بوسقته عراقیه حمراء کبیره الحب جدیدة جیدة مؤجلة الى شهر
 مسلمة فی موضع کذا و مشتری میگوید قبلت و در صورتیکه مشتری ابتدا با بیع نماید
 بگوید سلفان با اسامی البک المبلغ المعلوم فيما علم من الخطة الموصوفة مؤجلة
 الى الوقت المعلوم مسلمة فی الموضع المعلوم پس بیع میگوید قبلت و بدانکه در
 بیع سلف بیع شرط است اقل آنکه ذکر جنس کند یا وصف کند رفع جهالت کند چنانچه
 نزاع عقالی واقع شود پس بدو ذکر و وصف یا با وصف کند رفع جهالت کند چنانکه
 در گوشت و نان بلکه پوست حیوان که ضبط بوصف ممکن نیست بیع سلف صحیح نیست
 بلکه اگر ذکر و صفت کند که قلت وجود داشته باشد بخوبی که باعث نزاع شود مثل
 اینکه بگوید بهترین افراد فلان جنس بیع صحیح نیست بلی بیع حیوان با وصف با رفع جهالت
 چون سن فلان و مناع و غله و میوه و مانند اینها که ضبط اینها با وصف با رفع جهالت
 و نزاع ممکن است صحیح است و بالجمله مرجع در ذکر اوصاف بدوی عرف است پس هر چه
 مختلف شود اغراض بسیار و قیمت زیاد و کم شود باعتبار آن زیاد و نه بخصه
 معتد بها واجب تعرض آن و الا فلا در اینجا آنکه قبض کند با بیع ثمن را پیش
 از آنکه از هم جدا شوند بلی بودن ثمن بر ذمه با بیع در حکم قبض است علی الاظهر
 ستم آنکه تعین کنند مبیع را بوزن یا کُل هر چند چیزی باشد که در بیع نقدی
 وزن و کُلی در آنها معتبر نباشد چون بار هنرمند و بخوان بلی هرگاه تفاوت میان
 افراد آن کم باشد و باعث نزاع نشود بلکه در عرف شایع میگویند و سهل است
 چنانچه در بعضی از اقسام کرد و و تخم مرغ و مانند اینها ظاهر اینست که تعین بوزن
 یا کُل معتبر نباشد چهار شرط است که تعین زمان تسلط بر مطالبه نمایند بقیه که
 احتمال زیاده و نقصان در نزد بیع و مشتری نداشته باشد چنانکه تسلیم آن

در احکام بیع استلث

۱۵۷

در وقت حلول اجل ممکن باشد اگر چه وقت عقد مثلا موجود نباشد بدانکه
 ما سبق از شرط و خیارات و اینچنانز جاریست و نیز چند امر باقی ماند که در این
 مقام ذکر آنها مناسبست اول آنکه جائز نیست فروختن مبیع بسلام را پیش از رسیدن
 وقت تسلط بر مطالبه بلی بعد از رسیدن زمان تسلط بر مطالبه جائز است ^{فروختن}
 آن اگر چه قبض نکرده باشد و لکن در غله گراهِت دارد فروختن آن قبل از قبض و
 احوط آنست که زیاد تر از آنچه خریده فروشد در صورتیکه بهمان جنس که خریده
 بفروشد در ویترا آنکه با بیع هرگاه بعد از رسیدن زمان تسلط بر مطالبه اداء
 کند جنس مسلم فیه را که بوصف مشخص کرده بودند واجب بر مشتری که قبول
 یا ابراء ذمه را بیع کند و اگر امتناع کند حاکم شرع قبض کند و اگر در ستن محاکم
 شرع نرسد و اگر در جنس را به مشتری و تحلیه کند و هرگاه بیست ترا از آنچه خریده
 داده شد اداء کند قبول واجب نیست و در وجوب قبول بالاخر خلافاست
 احوط وجوب قبول است اگر چه قول بعد و وجوب خالی از قوه نیست چنانکه اگر زیاده
 از قدر مبیع را ادا کند قبول آن واجب نیست ^{مستمر} آنکه اگر بعد از رسیدن وقت
 تسلط بر مطالبه مبیع اداء آن منعذر شود مشتری مختار است که فسخ کند و مطالبه
 ثمن یا مثل آن کند یا آنکه صبر کند تا زمان قدرت با بیع و بعضی معتقدند بیع منقض
 نمیشود و برهم نمیخورد چهارم آنکه با بیع مدیون غیر جنس را بشود به مشتری بدهد
 یا رضای او بچهارم آنکه در بیع سلف نیز جائز است شرط کردن چیزی که باعث ^{بطلان}
 نشود و محال حرام و محرّم حلال نباشد مثل اشراط عمل مباح و همه کردن چیزی
 و امثال اینها قسم چهارم بیع کالی بکالی و آن عبارتست از بیع دین بدین که
 زمان هر دو مؤخر باشد و این قسم از بیع در شریعت مطهره تحریم و باطل است

در احکام بیع خارجیه

۱۵۸

مس بیع باعتبار اخبار براس المال وعدم ان بر چند قسم است **ج** بر چهار قسم است اول بیع مزاجه وان بیعی است که با بیع خرید هدیه یا بهر و زیاده از آنچه بکشد پس مزاجه ان بیع براس المال است باز زیاده و اخبار براس المال لازمست اگر مشتری عالم بدان نباشد و صیغه ان باین نحو است که با بیع بگوید بعد از اخبار بشن بعثت ماعلم بما اشتریته به و ریج درهم یا بگوید بعثت ماعلم بما بذلت من الثمن فیه و مشتری میگوید قبلت و جائز است در محل بعثت شریک با ملکات و امثال ان بگوید چنانچه سابقا ذکر شد و از برای مزاجه دو صیغه دیگر است یکی اینست که با بیع بگوید بعثت ماعلم بما قام علی و ریج کذا و یکی دیگر اینست که بگوید بعثت ماعلم بما هو علی و ریج کذا و فرق میان این سه صیغه اینست که صیغه اولی شامل نمیشود مگر ثمن بتنهائی را و سائر اخراجات مثل اجرت حملی و کتالی و دلالی و مانند اینها داخل نیست اگر چه قبل از صیغه اخبار بان نموده باشد و همچنین است مفاد صیغه ثالثه علی الاظهر و اما صیغه ثانی پس در ان مندرج است جمیع ثمن و اخراجات مقصود از ان اسر باح بوده مثل اجرت دلالی و کتالی و حملی و حواست و سفید کرمی و خباطی و قیمت رنگ و اجرت خنان مملوک و کج کاری و کل مالی خانه و امثال اینها که بذل اجرت همه را اخبار نموده باشد بقصد اسر باح بشرطیکه قبل از صیغه اخبار نماید بان یا مشتری عالم باشد بان بخلاف اخراجات و مؤثره که مقصود از ان اسر باح و منفعت یافتن نباشد بلکه غرضش مجرد بقاء ملک بوده باشد مثل نفقه عبد که عاده بقاء بعد از ان و مثل اجرت مسکنش و کس و ضرورتی اثر که لابد منهاست و از این قبیل است علف دایره و اجرت اصطبل که طویل و جمعی اخور حیوان و جای استادن باشد و جل حیوان و امثال ان و فرق میان اینها

در بیع مزاجه

۱۵۹

بیع حفظ منافع و اجرت مسکن عبد و اصطبل حیوان غیر ظاهر است خصوصاً در وقتیکه استبقاء عبد و حیوان بجهت تجارت فقط باشد بلکه اگر زیاده بر قدر معنای علف دهد حیوان از انقراض اندک نیز در صیغه مندرج خواهد بود و همچنین اگر طبیب را اگر مشتری بدهد در صورتیکه در حال مرض او را خود بد و مرض ازان برطرف نشد و در دستش حادث نشد باشد و اگر علی ازا اعمال مذکوره را خود بجا آورده باشد یا مشتری تبرعاً بعل آورده باشد و اراده دارد شخص بایع که همه را داخل در صیغه کند پس اول اخبار میکند باصل ثمن و باعمال و مصارف ^{مخصوصه} فیکه ازان استریاح است بعد ازان مفروض شد و میگوید بعنک ما علم بما فام علی و بیع کذا مشتری میگوید قبلت و بدانکه فرق دیگری نیز میان سه صیغه مزبوره هست و آن اینست که صیغه اولی صحیح نیست مگر در جاهائیکه منافع را بایع بصیغه بیع خریده باشد پس اگر آن منافع با هیئت مشروطه بعوض و بخوان منتقل یا نشده باشد بیع مزاجه باین صیغه صحیح نیست بلکه فاسد است و اما بصیغه ثانی صحیح است و اما در صیغه ثالثه پس بعد نیست جواز در صورتیکه منافع بیایع منتقل شده باشد بصیغه صلح و اما اگر بصیغه قرض یا هیئت مشروطه بعوض منتقل یا نشده باشد پس در جواز بیع مزاجه باین صیغه اشکال است و اگر بایع اخبار کند که راس المال صد درهم است و بگوید بعنک هذا بمائة و بیع کل عشرة درهم و مشتری بگوید قبلت پس ثمن صد و ده درهم خواهد بود در وقت بیع ثولیه است و آن عبارتست از بیع براس المال بدون زیاده و نقصان پس لابد است اخبار براس مال در صورتیکه مشتری عالم بان نباشد و الا اخبار لازم نیست پس مفروض شد بهمان اصل سر بابر بدون کم و زیاد و بصیغه ان باین نحو است که بایع بمشتری بگوید بعنک ما علم با شتر

(باگوید)

در احکام ربایه است

۱۶۰

با بگوید و بلیتک هذا العقد و امثال این و مشتری بگوید قبلت یا بگوید تولیت
 هکذا و باید که ثمن ثانی مثل ثمن اول باشد جنسا ووصفا و قدرا بترجیع مواضعه
 و ان عبارتست از اینکه با بچ خود دهد بمره یا به و کمتر بفروشد و مواضعه مثل
 مرا بخر است در احکام و صبغه ولی در مواضعه باید اضافت کند لفظ و صبغة
 کذا را و در مرا بخر باید اضافت کند لفظ و بچ کذا را پس با بچ میگوید بعتک هذا
 بما اشتریت و و صبغة کذا و مشتری میگوید قبلت و مکروهست در مرا بخر و مواضعه
 نسبت در بچ یا و صبغه را بوی مال یا بنظر حق که بگوید بعتک هذا براس المال و بچ
 کل عشرة درهم یا و صبغة درهم من کل عشرة چهارم بچ ما و مرآت و ان عبارت
 از اینکه با بچ ذکر سرمایه نکند و بفروشد و این بهترین اقسام است بجهت تحریر از
 کذب عمد یا غلط و صبغه این بچ از مابین ظاهر است پس همین قدر که با بچ بگوید
 بعتک المناع المعلوم بالمبلغ المعلوم و مشتری بگوید قبلت کافیت من حکم
 معامله ربوئیرا بیان فرمائید **ج** بچ ربوی حرامست مطلقا بلکه مطلقا مضاه
 حتی صلح علی الاحوط بلی در صورت جهل جوان صلح بازباده احد عوضین خالی
 از قوت نیست و در حدیث وارد است که یکدرهم ان اعظم و بزرگتر است از هفتاد
 زنا که با محر خود چون مادر و خواهر خود بکند و در عبارتت از زنا دانی یکی
 از دو عوض که از یک جنس باشند و موزون با مکمل باشند
 زمان صاحب شریعت اگر چه در زمان مباحه چنین نباشد و اگر حال ان در زمان
 صاحب شریعت معلوم نباشد پس اگر در زمان مباحه در جمیع بلاد موزون
 با مکمل باشد همین حکم را دارد و اگر در بعضی از بلاد موزون با مکمل باشد و
 در بعضی نباشد در ان بلد بکه موزون با مکمل است اخذ زباده ربا است

در احکام کار باه است

۱۶۱

و در بلد دیگر خلافت احوط آنست که در آن بلد نیز بر وجه معا وضه اخذ زباده تمام
 مس جو و کندم در ربا از یک جنس محسوب است **ج** بی از یک جنس محسوبند
 و همچنین است کندم وارد و نان و نشاسته و امثال اینها و همچنین است خرما و شیره
 و مثل آن و همچنین است انکور و دوشاب و مانند آن پس باید که در وقت مباحه
 اینها اخذ زباده ننماید بلکه مایه اخذ نماید اگر چه مثل معا وضه انکور بموثر یا
 معا وضه خرما بر طب باشد بنا بر احوط بلکه احوط اجتناب از معا وضه مطلق
 نروختن که وزنی پاکلی باشد چنانچه جمعی منع فرموده اند و همچنین کشت
 و شپور از یک جنس محسوب چنانچه شیر و پیر و شیر و روغن نیز چنین است ^{حوط} علی الا
 بی روغن کا و مثلاً و روغن کوسفند دو جنس محسوب و همچنین است کوش
 آنها و سایر چیزها آنکه از حیوان علی میباشد پس آنها تابع اصل خود میباشد مگر
 بز و کوسفند که یک جنس محسوب چنانکه کا و و کامیش نیز از یک جنس ^{شد} میباشد
 پس هرگاه حاصل حیوان را با کوش از معا وضه کنند با حاصل و کوش حیوانی
 دیگر که شرعاً از جنس آن حیوان نباشد چون کا و و کوسفند جائز است که زباده
 اخذ نمایند اگر چه نسبت به علی الا قوی لکن با کراهت در نسب و همچنین در انبث
 در معا وضه غیر موزون و مکمل مثل قماش و حیوان و مانند آن که اخذ زباده در
 اینها نقداً جائز است بدو کراهت و در نسب خلاف قول بجواز مع الکراهه خالی
 از قوت نیست و اما در معدودات چون تخم مرغ و گرد و پس در آن نیز خلاف قوی
 جواز است لکن احوط اجتناب از اخذ زباده در معا وضه و همچنین احوط آنست که
 اخذ زباده نکنند در معا وضه حیوان بکوش خصوصاً اگر کشته باشد و هرگاه ^{جنس} در
 در حکم جنس واحد باشد لکن یکی مکمل است و دیگری موزون مثل کندم وارد مثلاً

در عوض
۲
۳

در احکام ربای است

۱۶۲

بیع احوطها بد بکری جائز است با مساوات در وزن و در کمال اشکانت و احوط
 سنجیدن و برابر نمودن هردو با بوزن مس در میان پدر و پسر و میان زن
 و شوهر و میان مملوک مختص و مولای او و میان مسلمان و کافر حرجی اخذ ربا
 حرام است بانه **ج** حرام نیست و لکن کافر حرجی نمیتواند از مسلمان اخذ زیاده
 نماید **مس** در میان جد و نواده و میان پدر و دختر و میان مالک و مملوک
 بیع ربا چه صورت دارد **ج** مابین پدر و دختر و مابین مالک و مملوک ربا
 نیست اخذ زیاده جائز است و در مابین جد و نواده احوط عدم جواز است و بطور
 اینست که شوهر و زوجه منقطع نیز از یکدیگر اخذ زیاده نمائند چنانچه بعضی فرموده
 و احوط بلکه اقوی عدم جواز اخذ ربا است از کافر حتی چون بهود و نصاری که
 جزیه میدهند **مس** اگر در معامله اخذ ربا نموده باشد عدا با سهوا و عا^لی^م بجز
 بوده باشد در زمان معامله واجبست رد بمالکان بانه **ج** در اینصورت
 اگر صاحب مال را بشناسد باید باورد کند و اگر متنبه باشد مالکان میان جمیع
 محصور و تعیین آن ممکن نباشد با همه مصالحه کند یا حلیت اخذ نماید و اگر
 مالک را نشناسد و قدر مال را بداند انقل مال مجهول المالك بان عمل کند با بنظر آنکه
 اگر آن مال مجهول معلوم باشد که ظالم بوده است در انمال رد مظالم بدهد
 و اگر علم دارد که انمال مال جلال او بوده و لکن بر ذمه او مظالم باشد اولی
 اینست که حاکم شرع بعنوان نفاص از جانب فقهاء اخذ نماید و رد مظالم بدهد و اگر
 معلوم آنکه آن مال مجهول ظالم نیست هیچوجه یا مجهول الحال باشد نصیب بدهد
 و اگر قدر مال ربا و مالکان هر دو مجهول بالمرة باشد خمس از او بدهد بسات
 و اگر در زمان معامله حرام بودن ربا را نمیدانست پس کفایت کردن توبه در حق ^{مال} حرام

در احکام افراد از رباء است

۱۶۳

مقتصر بلکه مطلقاً عمل نامست مس در معامله فرار از ربا بچند طریق ممکنست
ج بیخ طریق ممکنست اول آنکه نفعی جنس بدهند مثل اینکه ربا را با شرفی
 معاوضه نمایند پس از آن شرفی را بدهند ربا را دیگر که منظور بوده اخذ نمایند
 و یا اینکه جنس را بنقد معاوضه نمایند پس از آن نقد را بدهند و آن جنس که مقصود
 بود اخذ نمایند و لکن باید قصد معاوضه و اقبه داشته باشد و قهر آنکه آن
 عوض را معاوضه نمایند بر وجه قرار دادن بذمه بصفه مبایعه یا مصالحه جنس
 دیگر و پس از آن مثلاً معاوضه بمافی الذمه نمایند ستمی آنکه بان عوض ناقص یا
 با هر دو در صورتی شبهه ناقص از غیر جنس چیز را منضم نمایند مثل اینکه یا ربا
 ناقص دستمالی را یا چیزی دیگر را منضم نمایند و معاوضه کنند چهارم آنکه هر یک
 مال خود را بد دیگری قرض بدهند و پس از آن هر یک را بری الذمه کنند اگر از غلوه
 قلب باشد یا آنکه بقدر مال ناقص را معاوضه نمایند و زائد را بری الذمه کنند
 پنجم آنکه هر یک مال خود را بد دیگری هبه نمایند و باید در ضمن عقد شرط هبه
 دیگر بر آن نمایند **مس** کیفیت بیع صوفرا بیان فرمائید **ج** بیع صوف عبارتست
 از بیع هر یک از طلا و نقره بد دیگری و همچنین است علی الظاهر بیع طلا و نقره بطلا
 یا نقره یا بهر دو خواه مسکوک باشد یا غیر مسکوک و خواه سکنا اسلام باشد یا غیر
 بلی بیع طلا یا نقره یا هر دو بیول سباه داخل در بیع صوف نیست و همچنین مصالحه
 طلا بطلا یا نقره یا نقره یا بجنس حکم صوفرا ندارد علی الاصح و شرط در صحته بیع
 صوف علاوه بر سایر شروط بیع که ذکر شد قبض نمودن هر یک از عوض و مقصود
 پیش از منفرق شدن خواه در مجلس عقد باشند و خواه در مکان دیگر یا بنظر قریب
 و مشری هر دو با هم حرکت کنند و مفارقت نکنند تا اینکه قبض ثمن و مثمن نمایند

در احکام صلح است

۱۶۴

و در حکم صرف فروختن چیزی بکس طلا کوب یا نقره کوب باشد چون شمشیر یا جامه
و امثال اینها که مفضض یا مذہب باشند پس اگر مقدار طلا یا نقره معلوم باشد
و بیع بجنس آن زبور باشد باید در ثمن زیادتی قرار دهند که در مقابل بیع جنس
واقع شود تا اینکه با متخف نشود و باید بقدر طلا یا نقره نقد را قرار دهد
و پیش از مفارقت داد و ستد بعل بیابد تا اینکه شرط بیع صرف متخف نشود و
اگر قدر آنها مجهول باشد مباح بیع بجنس صورت ندارد مگر آنکه علم بر زیادتی جنس
از مقدار مجهول طلا یا نقره داشته باشد و مباح بیع بجنس مخالفه اشکال
مس کفایت صلح و طریقه عقد آنرا بیان فرماید **صلح** عبارتست از سازش
دو شخص یا بیشتر و آن عقد است لازم از طرفین که مشروع شد از برای قطع نزاع
بجمل صلح شرع و جائز است واقع ساختن مصالحه را با اقرار مدعی علیه و با انکار
او و همچنین جائز است مصالحه عین بعین و دین بدین و عین بدین و دین بعین
و نیز جائز است با علم منصالحین بمقدار مالیکه نزاع در آن واقع شد و با جهل ایشان
و باطل نمیشود مصالحه مگر بفسخ و اقاله و جاترتب مصالحه که حرام کند حلال را
با حلال کند حرام خدا را و هرگاه مال المصالحه با عوض آن مال غیر برآید یا اینکه
فابلیت مملوکت نداشته باشد مثل خوک صلح باطل خواهد بود بلی هرگاه نعلوکت
بچیز دیگر در ذمه باشد و فابلیت مملوکت داشته باشد و آنچه بیکه ادا شد چنین نباشد
صلح صحیح است پس مطالبه بدل خواهد کرد و اگر معجب برآید بخیار فسخ دارد و لا یتبدل
در تحقق صلح از ایجاب و قبول پس مصالحه بعد از تعین مال المصالحه بکس مصالحه
هکذا و مصالحه له بکس قبلت هکذا یا اینکه مصالحه بکس صالحت علی یا استحققت
فی ذمتک من جمیع الحقوق الشریعیه بالمبلغ المعلوم و مصالحه له بکس قبلت هکذا

در احکام ضمانت

۱۶۵

و این کفایت میکند در تحقق صلح و اگر اراده صلح نماید بجهت قطع خصوصیت ذوات
ظاهره فقط پس مصالح گوید صالحات علی قطع المنازعه بین و بینات من جهة
الامر المعلوم بالمبلغ المعلوم و دیگری بگوید قبلت اگر مراد صلح حق منازعات
صحیح نیست و اگر مراد از صلح آنستکه نزاع و مراغه نکند با کسی ندارد و بدانکه صلح
عقد است مستقل من تابع عقدی از عقود بلی افاده میکند فائده عفو و ابقاء
چند برامثل بیع و این در وقتی است که منضمین فعل عین بعوض معلومی باشد و این
و این در صورتیست که مصالح علیه منفعت بوده باشد مثل اینکه منفعت را که دارد
از مصالحه میکند بعین یا منفعت معلومه در مدت مشخصه پس صلح این صورت مفید
اجاره است و آبراء و حیطه و این در صورتیست که طلبی داشته باشد بر ذمه کسیکه
مدیون مصالحه نماید بر اسقاط بعضی معین آن مدین و دادن بعضی دیگر را شخص
ذات و این و مصالحه بر این وجه جاری نمائند پس صلح در این صورت افاده میکند فائده آبراء
و هبه و آن در وقتی است که مصالحه نماید عینی یا بدو عوض پس در این صورت
صلح افاده میکند هبه و عاریه و این در وقتی است که مصالحه نماید منفعت بر
عین یا بدو عوض و ظاهر جواز صلح است بر مثل حق شفعه بجهت اسقاط آن و بخریدن
و اولویت مکتبی در مدرسه و امثال آن و همچنین جائز است صلح بر اسقاط همین و بخریدن
و بر جاری ساختن ابرار یا غمزد مدت معلومه و نیز ظاهر جواز شرط است
ضمن عقد صلح چنانچه جائز است در بیع و ائمه العالمین کفایت ضمانت و شرائط
انرا بیان فرمائید **ج** ضمانت عبارت از آنست که کسی بر ذمه دیگری مالی را که در ذمه
دیگری باشد اگر چه اندک بکری واضح نباشد و شرطیست که ضامن مکلف باشد و مقدر
او در مالش نافذ و جائز باشد یا بمعنی که سفیه و امثال آن نباشد و نیز مشروط

در احکام قرض است

۱۶۴

در لزوم ضمانت که مضمون له یعنی طلبکار راضی باشد بضمانت الشخص ضامن
چنانچه لزوم ضمان مشروط باینکه آن ضامن مالدار باشد یا اینکه طلبکار
عالمی باشد بقرض ضامن هنگام ضمانت و باید دانسته شود که بمحض ضامن شدن
او مال از دستر مدیون منتقل میشود بدین مضمون و مدیون بری الذمه میشود
از آن دین بلی هرگاه ضمانت بخواهش مدیون واقع شود ضامن میتواند بعد از
اداء دین باین مدیون رجوع نماید و الا فلا و نیز باید دانست که ضمانت حاکم
و مؤجله هر دو صحیح و جائز است پس اگر شرط کند اجرا و اجبت که آن مضبوط
باشد مثل بکاه و بخوان نه مثل نازمان ادراك غلات و قدوم حاج زیرا که اینها
عدم ضبط آن فاسد است و صیغه ضمان بدین نحو است که ضامن بگوید طلبکار
ضمنت لك ما تلتحقه في غرة من زيد بگوید تحل لك يا بگوید انترمت يا
بگوید انا ضمنت يا بگوید انا ضامن يا بگوید انا زعيم و نحو اینها از الفاظی که
برساند این معنی را و در قبول کفایت میکند لفظ قبل من احکام قرض و در
بیان فرماید **ج** بدانکه احکام قرض و دین چند امر میشود اول آنکه در قرض
دادن ثواب است عظیم چنانچه در حدیث وارد است که نصف دادن بکدر هم ده برابر
است و ثواب قرض دادن بکدر هم برابر هجده در هشت و اخبار در ثواب قرض
بسیار است و در شمار آنکه عقد قرض جائز است از طرفین بمعنی اینکه دین هر وقت
خواسته باشد مطالبه بشود نماید میتواند ولو نمجوز فراغ از صیغه قرض باشد و
همچنین مدیون نیز هر زمانیکه خواسته باشد اداء آن نماید میتواند اگر چه بعد
از فراغ از صیغه بلا فاصله بوده باشد و ثمره قرض تملک است پس است بآرد عوض پس
در مثلی رد مثل لازمست و در قبی رد قیمت و در قرض و قرض بکدر و وجه تعیین

در احکام قرض

۱۶۷

باعث مالک قرض گیرنده بشود ان قرضی است که مشتمل باشد بر ایجاب و قبول
لفظی و قبض و صیغتان باین طریق است که صاحب مال بگوید یا قرضت است هذا
و قرض گیرنده بگوید بک. و بعد بتصرف او بدهد و همچنین اگر زن بگوید یا
بگوید مثل اینکه مالک بگوید قرض الحسنه دادم این مال را بتو و قرض گیرنده بگوید
قبول کردم صحیح است و قصد قربت لازم نیست بلی ترتیب ثواب موقوف بقصد
قربت و اگر مالک بدو وجه بدهد مال را بشخص بقصد قرض تصرف در آن
از برای آن شخص مباح و جائز بلکه موجب انفال با و است مثل معاطات و در
بیع بهتر آنکه باید قرض دهنده شرط نفع نکند زیرا که نفع در قرض حرام است
و با شرط کردن انفال بقرض گیرنده حاصل نمیشود هر چند نفع بسبب زیاده
در وصف باشد علی الاصح مثل اینکه در عوض شکسته صحیح را اخذ کند بلی هرگاه
قرض گیرنده تبرعا چیزی بقرض دهنده بدهد ضرر ندارد امر چهارم آنکه هر
چیز که ممکن است تعیین کردن آن بحسب قدر و وصف جایز است قرض دادن آن
بحسب قدر و وصف جایز است قرض دادن آن پس جائز است قرض دادن آن
و نقره که بوزن و وصف مشخص شدن باشد و همچنین جائز است قرض دادن آن که
و جو و مانند اینها خواه بوزن مشخص شدن باشد یا بمکمل و همچنین جائز است
قرض دادن آن که بوزن مشخص شدن باشد و اگر آن بعد و شماره مشخص شدن
باشد قرض دادن جایز است علی الاصح با انضباط مقدار عرفا و احوال آنکه
تفاوت میان عوض و معوض نباشد بلکه مساوی در وزن باشند و اعتباری
بتفاوت در قیمت نیست امر پنجم آنکه مالی را که قرض میدهند با مثلی است با قیمتی
مثلی آنکه اجزاء آن مال تساوی باشد در قیمت و منفعت و در صفات با هم نرسانند

باشد

در احکام قرض است

۱۶۸

باشد مثل جو و کدوم و روغن و قهقی آنستکه تفاوت داشته باشد مثل حیوانات
پس اگر انمال مثلی باشد در صورتی که رد عوض اگر ممکن باشد باید رد مثل
کند و الا باید رد قیمت آن بکند و اگر قیمت زمان قرض گرفتن و زمان تعدد
مثل و زمان رد بل تفاوت داشته باشد ظاهر اینستکه باید قیمت زمان وفار
بدهد و اگر قهقی باشد قیمت آن در روز قرض بده قرض گیرنده قرار میدهد چنانچه
قول مشهور است امر هشتم آنکه بنا بر اتم نمی تواند قرض دهند بعد از اجراء
قرض و تصرف دادن رجوع کند بعین مال بلی میتواند مطالبه حق خود کند
چنانکه گذشت در معنی جو از عقد پس قرض گیرنده اگر همان مال را رد کند جائز است
چنانکه اگر بلی را رد کند نیز جائز است اگر چه احوط در صورت مطالبه عین رد
عین است امر نهم آنستکه هرگاه مالی را قرض دهند و شرط کنند که بازماند
قرض باشد الا فوی آنستکه پیش از آن زمان حق مطالبه ندارد بازنده بود قرض گیرنده
امر هشتم آنکه اگر از برای مدیون آثار موت ظاهر شود واجبست که وصیت
کند بلکه احوط اینستکه مقدار مدیون را جدا کند امر نهم آنکه مدیون مؤجله که زمان
تسلط آنها نرسیده باشد بسبب مفلس شدن معجل نمیشود لکن بسبب موت مدیون
معجل میشود باین معنی که بعد از مردن مدیون طلبکار میتواند مطالبه کند طلبی را
که زمان تسلط بر مطالبه آن مؤخر باشد پس اگر ترکه کمتر از قرض میت باشد
تمام طلبکاران مساوی باشند در استحقاق مطالبه از آن ترکه بحساب حق خود
هر چند عین مالیکه از بعضی از ایشان اخذ نموده بود موجود باشد بلی هرگاه
کمتر نباشد صاحب مال اولی و آخری خواهد بود علی الا فوی امر نهم هرگاه
مدیون بچیز نباشد و قادر نباشد بر کسب بقی محال که بان بتواند اداء مدیون کند

در احکام حواله

۱۶۹

باید اورا مهلت داد و اگر فی چیز نباشد و با فادری بر کس لایق بحال باشد و طلبکار
مطالبه حق خود کند و او ماطله کند حبس او جائز است و همچنین است در
صورته جهل بحال او مگر آنکه ثابت شود بچیز بودنش امر یا نیز هر آنکه خانه را
بحال و لباس لایق بحال و مانند اینها را لازم نیست که بطلبکار مدیون فتنه
بدهند علی الاقوی و همچنین نفقه روز و شب و و عیال و اجب النفقه او امری است
آنکه هرگاه طلبکار دین را بغیر بفروشد و منتقل کند بعوضیکه کمتر از اصل
طلب باشد بروی چه که ربا و مانند آن لازم نیاید صحیح است پس مشتری میتواند
مطالبه تمام طلب را نماید علی الاصح و بعضی گفته اند پیشتر از آن مقدار که
بیایع داده نمیتواند طلب کند و این احوط و اگر در مقدار زیاد صلح واقع
شود عمل با حیاط است امری نیز این آنکه جائز است شرط کردن وفاء بقر
در بلد دیگر و اگر مطالبه کند مقرض در غیر بلد قرض با عدم شرط واجب
بر مقرض وفاء بان با عدم ضرر و متحقق میشود ضرر بانکه قیام مثلی در
موضع مطالبه زیادتر باشد پس طریقته حواله کردن را بیان فرمائید
ج حواله عبارت از نقل کردن مالی از ذمه شخص بدنه شخص دیگر که
مشغول الذمه باشد بمثل آن مال بجنبی و وصف کوچه غیر نقد باشد و
حواله بر کسی که بری الذمه باشد در آن خلاف است صحیح جواز آن پس نقل
میشود مال از ذمه اش بدنه آن شخص دیگر که بری الذمه باشد و شرط در
حواله رضایت حواله کننده و حواله کرده بلا اشکال و آمارضایت شخص
محال علیه پس اگر حواله بر بری باشد یا بخالف آنچه در ذمه او است رضایت
او نیز معتبر است بلا اشکال و در غیر این دو صورت پس اعتبار شرط رضایت

در احکام حواله است

۱۷۰

و محال اشکالت اقرب شرط بودن رضایت او است چنانچه مشهور است و قضا
 نیست قبول کردن حواله بر شخص محال اگر چه محال علیه مالدار باشد و باید که
 محال علیه در وقت حواله کردن مالدار باشد و اگر مالدار نباشد باید بداند
 شخص محال اینکه محال علیه مالدار نیست و اگر در وقت حواله عالم با عسار
 او نباشد و بعد از حواله ظاهر شود اعاره و از برای محال اخبار فسخ است
 پس اگر بخواد فسخ حواله کند میتواند بلی اگر ظاهر شود که در وقت حواله مالدار
 بوده بعد بی چیز شدن اخبار فسخ ندارد پس نمیتواند که رجوع نماید بمحل و در
 هر صورت همینکه حواله شرعیه بعمل آمد شخص محمل که مدیون محال بر عی
 الذمه میشود پس محال نمیتواند که دیگر رجوع یابد مگر بفسخ در جائیکه از برای
 وثابت باشد چنانچه ذکر شد و چون حواله عقد است لازم پس لابد است بد
 آن از ايجاب محمل و قبول محال پس محمل یعنی حواله کننده میگوید یا حلتك على
 فذلک بالمبلغ المعلوم و محال میگوید قبلت یا میگوید یا حلتك و جائز است
 اجراء صیغه حواله بفارسی نیز اگر چه بعربی اولی و احوط با امکان چنانچه
 در سایر عقود لازم غیر نکاح گذشت و شرطیکه اعتبار شد در سایر عقود
 لازم از قبیل بلوغ و عقل و نخوان در حواله نیز معتبر است پس باید هر یک از
 محمل و محال و محال علیه بالغ و عاقل و جائز التصرّف باشد و مسلوب الطول
 و الفعل نباشند پس کیفیت رهن و صیغه آن را بیان فرمائید **ح** رهن عبارت
 از وثیقه که در صورت تعدّد راخندین از مدیون استفاء حق ازان نمایند
 و رهن عقد است لازم از طرف رهن و لابد است در آن از ايجاب و قبول مثل
 اینکه مالک بگوید رهنك هذا باارهنك على الذین المعلوم پس صاحب طلب

در احکام رهن است

۱۷۱

بگوید قبلت با از نیت با چیزی که جاری مجرای آن بوده باشد و شرط آن
و بقدر عین و مملوک باشد بلکه بنا بر اقوی قبض نیز شرط و باید هر یک از این
و مرتهن جائز التصرف باشد در مال خود و جائز نیست از برای مالک تصرف
در دهن بفروختن و وقف کردن و اجاره دادن و نحو اینها و همچنین جائز نیست
از برای مالک مدعی جاریه مرهونه و مرتهن اولی است از سایر طلبکاران در استفا
حق خود از دهن هر چند مالک مرده باشد پس اگر ماذون باشد که بخود نیز بدهد
میتواند از برای خود بخرد و عقد رهن قابل شروط است اگران شروط از جمله شرط
نباشد که منافی مقصود عقد رهن باشد پس اگر شرط کند در ضمن رهن که اصلاً
مرهونه فروخته نشود صحیح خواهد بود بجهت اینکه این شرط منافی مقصود از رهن
و همچنین صحیح نیست اگر شرط کند که عبد مسلم را بکافر بفروشد و اگر شرط کنند در
نماء متجدد را در رهن یعنی ثمره و میوه و حمل حیوانات صحیح است چنانچه نماء موجود
منفصل داخل در عین مرهونه نمیشود بدو شرط و اگر عین را رهن بگذارند نزد
با این نحو که تا فلا نمذت رهن باشد اگر در سرانمذت اداء آن دین نماید مدیون
آن عین مرهونه بیع بوده باشد چنین رهن و چنین بیع فاسد است چنانچه مشهور است
غایب الاثمه و جائز نیست از برای مرتهن تصرف در دهن و بیع و نحو آن قبل از
رسیدن زمان مطالبه مگر باذن مالک و در صورت حلول اجل و تعدد اداء
دین نمیتواند رهن بفروشد و استیفای حق نماید مگر باذن حاکم شرع علی الاطلاق
و هرگاه راهن اعتراف برهن بکند باشد و مرتهن خوف داشته باشد که راهن با
وارثانکار کند و او متمکّن نباشد از اثبات آن نزد حاکم شرع رجوع نماید
احیاناً بعد از مؤسسه و اگر انهم ممکن نشد میتواند استیفای حق خود را از رهن

بعد از

در احکام اجاره است

۱۷۲

بعد از رسیدن زمان مطالبه و اما قبل از حلول اجل جائز نیست استیفاء و الله اعلم
 پس احکام و شرائط اجاره را بیان فرمائید **ح** اجاره عقدیست لازم
 از طرفین و عبارتست از تمليك منفعت معلومه بعوض معلوم و باطل میشود
 بسبب اقاله و اما بسبب بیع باطل نمیشود و همچنین باطل نمیشود بعث و یار ندارد بلکه
 اقوی عدم بطلانست بموت هر یک از موجر و مستاجر خصوصاً اگر موجر
 بمیرد و مستاجر زند باشد بلی در چند صورت باطل میشود اول آنکه عین
 موجر پیش از قبض یا بعد از قبض بلافاصله تلف شود پس در این صورت اجاره
 باطل میشود و ستم آنکه اجاره عین برای انتفاع مستاجر بنفسه باشد پس باطل
 میشود بموت مستاجر قبل از استیفاء منفعت ستم آنکه عین موجر وقف باشد
 و موقوف علیه آنرا اجاره دهد از برای صلاح خود پس در این صورت بموت مستاجر
 باطل میشود اجاره بلی اگر منوطی وقف بملاحظه صلاح وقف و بطون لاخفه
 اجاره داده باشد پس بموت موجر اجاره باطل نمیشود چهارم آنکه موجر مالک منفعت
 مدتی جوده خود باشد بسبب وصیت مالک عین پس بموت این موجر اجاره باطل
 میشود بدانکه اجاره دادن مثل باغ را از برای مالک شدن مستاجر حاصل آنرا
 چون خرما و انکور و نار و خربزه و مانند اینها و اجاره دادن کاو و کوسفند و
 امثال اینها را جهت مالک شدن شرب و روغن و مانند اینها را جائز و صحیح نیست زیرا
 که اجاره موجب انتفال منافع است نه اعیان و مفروض اینست که مثال خرما و
 انکور و شرب و روغن از اعیان محسوب میشوند نه از منافع پس باید چیزی که مستأجر
 مالک میشود بسبب عقد اجاره غیر عین باشد مثل نماز کردن و نشستن در مسجد
 و نحو آن پس در مالک شدن حاصل درختها یا مانند اینها موقوف بر مصالح اینهاست

در احکام اجاره است

۱۷۳

اجاره دهند درخت و مانند آنرا از برای منفعت دیگر اگر منفعتی داشته باشد
و شرط کنند که حاصل آنها در سال اجاره بامساجر باشد و باینکه بیع کنند
خود درخت را مثلاً باخبار فسخ از طرفین پس مادامیکه بیع فسخ نشد حاصل بیع
بتبع ملکیت آن از برای مشتری خواهد بود و مانند اینها و شرط در صحت
اجاره کمال معاافدن ببلوغ و عقل و اینکه جائز انصاف باشند و اینکه منفعت
واجرت و مدت معلوم باشد و باید منفعت ملک موجب باشد خواه عین
موجوه ملک او باشد و خواه نباشد چون مساجر که جائز است از برای او که
بعد از اجاره از مالک بغير اجاره دهد مگر در صورتیکه شرط کرده باشند که
استفاد منفعت را مساجر بنفسه نماید و مالک بشود موجب اجرت بنفسه
و اجبت تسلیم آن بتسلیم عین موجوه مگر اینکه شرط کرده باشند تا جمل در
اجرت با جمل مشخص پس در این صورت بمقتضای شرط باید عمل نمایند و بالجمله
چون اجاره عقد است از عقود لازمه از طرفین پس معتبر است در آن هرچیزیکه
معتبر است در سایر عقود لازمه از حیث لزوم عقد مثل فوریت قبول بعد از
ایجاب و تقوان و در اجراء صغیر شخص موجب میگوید مثلاً اجرتک لدار المعلوم
سنه بالمبلغ المعلوم مساجر میگوید قبلت و اگر موجب بیای لفظ اجرتک اگر
بگوید باینکه ملکک سکنی هذه الدار شهراً بالمبلغ المعلوم کفایت میکند چنانکه
در قبول نیز کفایت میکند هر لفظیکه دلالت بر قبول نماید مثل قبلت و استاجر
و مانند آن و منعقد نمیشود اجاره بلفظ بیع و عاریه و صحیح است اشراط چیزیکه
منافی مقصود از عقد اجاره نباشد در ضمن آن از شروط ساقطه و نیز لازم
وفاء بشرط در ضمن آن والله العالم پس کیفیت شرکت و احکام از اینها فراموش

در احکام شرکست

۱۷۴

ج در شرک پنج مطلب اول آنکه شرک عبارت از اجتماع حق دو مالک یا بیشتر در مالی یا منفعه بر سبیل اشاعه و یک صبغه که شرک از یک آنجا و یک قبول باشد کافیت و مشروط است با مزاج چنانچه متحقق میشود شرک با مزاج دو مالیکه از یک جنس باشد بر وجهیکه امتیاز داده نشود از هیکل و جائز نیست از برای احدا از شرکاء نصف در آن مگر باذن سایر شرکاء و مقصور مقدار نصف بر مقدار اذن و زیاده جائز نیست پس هرگاه تعدد نماید از مقدار اذن ضامن خواهد بود مطلب دوم آنکه اشراک گاهی اخباری میشود و گاهی اضطراری اما اخباری در صورتیست که باخبار خود مخلوط کنند مال هم دیگر را بر وجهیکه از هم امتیاز نداشته باشد با آنکه مالی بشراک بخیرند و اضطرار آنستکه حاصل بشود بسبب رت و نجوان پس هرگاه شخص بمیرد و از او ترکه باشد بماند و وارث متعدّد باشند آن وارثها در ترکه آن میت شریک خواهند بود قهراً و اضطراراً و شرک اخباری بر آنست که بقصد تجارت باشد از شرک غنایه گویند و این شرک با کافر مکروهست و لکن صحیح است و در این شرک اگر حقها مساوی باشند در نفع نیز همه شرکاء شریک خواهند بود و اگر تفاوت در استحقاق اصل مال داشته باشند در نفع نیز بحسب آن تفاوت خواهند داشت و همچنین است در ضرر و اگر شرط کنند که بکفر از ایشان در نفع زیادتى داشته باشد با عدم تفاوت در اصل مال پس اگر آن بکفر عامل باشد باعلی اوز بادنر باشد در این صورت شرط زیادتى برای او عیب ندارد و در غیر این دو صورت محل اشکالست اگر چه صحت غیر بعد بلکه خالی از قوت نیست مطلب سیم آنکه شرک بدنی و عملی باطلست با این معنی که هرگاه دو نفر یا بیشتر با هم قرار دهند که هر یک

در احکام شرک است

۱۷۵

کاری کنند در حاصل و در اجرت علی با هم شریک باشند این قسم از شرک در
 شرع شریف باطلست بلکه حاصل علی هر یک مخصوص بتخص خود است و همچنین
 شرک وجوه نیز باطلست باین معنی که هرگاه دو نفر صاحب اعتبار و ابرو به مال
 باشند و قرار دهند که بر ذمه هر یک مال بخرند و بفروشند و بنخواه صاحب مال
 بدهند و در نفع آن که باقی ماند با هم شریک باشند یا اینکه صاحب اعتبار مال را
 ابتیاع نماید و بکسی که بی اعتبار است واگذار کند که معامله کند و در نفع آن با هم
 شریک باشند و با آنکه صاحب اعتبار بیک به مال باشد و بی اعتبار بیک صاحب
 مال باشد قرار دهند که مال شخص بی اعتبار را آن معین بفروشد بدو و آنکه
 انما را بدست او بدهد و در نفع آن با هم شریک باشند یا اینکه آن معین مال را
 بنفع زاهد بفروشد یا اینکه بعضی از نفع مال او باشد پس در این صورت مذکور
 شرک حاصل نخواهد شد شرعاً و همچنین شرک مفاوضه نیز باطل است این
 معنی که هرگاه دو نفر بایشن قرار دهند که آنچه کسب میکنند با هم شریک باشند
 مطلب چهارم آنکه اگر بعضی از شرکا خواهش کنند که مال مشترک را قیمت کنند
 و اجیب برد بگیری که اجابت کند در صورتیکه قیمت با عیش ضرر نشود و مشتمل
 بر رد نباشد و اگر باعث شود یا آنکه مشتمل بر رد باشد قیمت کردن موقوف
 بر رضاء شرکاء و این را قیمت اجباری گویند و در غیر این دو صورت اجابت لازم
 اگر چه سرمایه جمع اوری نشد باشد و در مورد بیک اجابت لازم است هرگاه اجابت
 نکند حاکم شرع اجبار نماید بر قیمت و این را قیمت اجباری گویند مطلب پنجم آنکه
 شریک که ماذون در تصرف باشد ضامن نیست در تلف مال مگر در صورتی که
 بعد از آنکه شرط مس قراض و مضارب چیت قراض و مضارب عباد

در احکام مضاربت و وصیت

۱۷۹

از اینکه شخصی مال را بدهد بغير که معامله کند با بن طریق که در نفع با هم شریک
باشد بخصه معینی مثل نصف ربع یا ثلثان یا مانند اینها خواه مطلق باشد
و خواه مقید باشد بزمان معین و شرطی که انمال بمن طلائی مسکوک یا نفقه
مسکوک باشد پس صحیح نیست در دین و در غیر نقدین و این عقدست جائز در کفایت
میکند هر چیزی که دلائل بر آن نماید اگر چه احوط و اولی اینست که با ايجاب و قبول
لفظی واقع سازند و با هم متصل باشند پس صاحب مال بگوید این مال را
بنمودم که معامله بکنی یا بنطریق که نصف نفع آن مثلاً مال نویابد و نصف
دیگر مال من باشد پس شخص عامل بگوید قبول کردم و هرگاه بخواهند بعد
جاری نمایند پس مالک بگوید ضاربك بكذا عامل بگوید قبلت هكذا با آنکه مالک
بجای ضاربك بگوید قارضك یا بگوید عاملك علی هذا المال علی ان لا یخرج
بنسب نصفین و در قبول نیز هر چیزی که دلائل بر ضایت بمبادا اگر چه با هباء و
اشاره باشد کافیست پس کیفیت وصیت را بیان فرمائید **ج** وصیت
عبارتست از تمليك عین یا منفعت بغير بعد از وفات موصی یا مطلق کردن کسی
در تصرف بعد از وفات موصی و بغير نقد یا اخبار در فضیلت وصیت بسیار است
بلکه در بعضی از اخبار وارد شده که اگر کسی بدون وصیت بمیرد مثل اهل
جاهلیت مرده است و در حدیث است که سزاوارتست از برای مسلمان که در
شب بخوابد مگر آنکه وصیت نماید مراش در زیر سرش باشد و نیز وارد شده است که
وصیت حق است بر هر مسلمانی و اخبار و احادیث از این قبیل بسیار است
در وصیت صیغه ايجاب و قبول معتبر است یا نه **ج** بلی معتبر است در وصیت
ايجاب چهار در وصیت بجهة خاصه مثل وصیت بمالی برای زید مثلاً یا وصیت

در احکام وصیت

۱۷۷

بجهت عاتق مثل وصیت بمالی بجهت فقره بازوارها و مساجد یا مدارس و نحو
 اینها و اما قبول پس آن لازم علی الاحوط در وصیت بجهت خاصه و اما
 در وصیت بجهت عامه قبول لازم نیست اما ایجاب پس با این شرط است که
 شخص موصی بگوید اوصیت میکنم یا بگوید یا فعلوا کذا یا بگوید یا عطا افلانا بعد
 وفاتی کذا یا بگوید افلان کذا بعد وفاتی و امثال اینها اذ انما ظن بک دلائل
 بر وصیت کند و لفظ خاصی شرط نیست در قبول بلکه کفایت میکند هر چیزی که
 دلالت کند بر رضا بلکه همان عمل بمقتضای وصیت نیز کفایت و جاز است
 از برای وی که در حال حیوة موصی رد وصیت کند اما بعد از ممات جائز نیست
 رد بلکه واجب قبول و اگر موصی در حال حیوة موصی رد کند و پیش از رسیدن
 خبر بموصی انعمی وفات کند لازم میشود قبول چنانچه اگر موصی هیچ و محرم مطلع
 نشود بر موصی بودن مگر بعد از وفات موصی لازمست قبول پس هرگاه موصی
 وصیت کند بواجب مالی مثل قرض و هبه و خمس و زکوة و رد مظالم یا وصیت نکند
 و وارث مطلع باشد از اصل مال یا بداد شود یا از ثلث **ج** از اصل مال باید
 داده شود اما در حج کفایت میکند بمقتضای اگر وصیت حج نکرده باشد و الا
 باید حج بلدی از برای او بکنند مطلقا پس هرگاه شخصی در حال مرض موصی
 چند ببخشد یا بفروشد یا قبل از قیمت چه صورت دارد **ج** مختار مریض و
 معاملات محاسبه آن صحیح است و از اصل مضمی است نه از ثلث علی الاقوی پس
 وصیت از برای معدوم جاز است یا نه **ج** جائز نیست لکن از برای حمل موجود
 اگر زن منولد شود صحیح و نافذ است پس هرگاه کسی وصیت کند در واجب مالی غیر
 واجبه یا ثلث و فایده وصیت نکند چکند **ج** واجب را باید بر غیر واجب مقدم دارد

در احکام ارث

۱۷۸

اگر وصیت کرده باشد که هر را از ثلث بدهند و همچنین واجب مالی را بر واجب
بدنی مقدم بدارد پس اگر کسی وصیت کند پس از آن برضدان وصیت کند
بکدام عمل کنند **ج** باید بوصیت ثانی عمل کنند پس وصتی که می توانند مال
صغیر را قرض بدهد یا نه **ج** خالی از اشکال نیست مگر آنکه صلاح صغیر باشد
و وصی هم مالدار باشد بلکه وثیقه هم بگذارد علی الاحوط **سؤال** کفایت
احکام ارث را بیان فرمائید **جواب** کفایت آن بدین طریق است که میان ^{نفس} **نفس**
و موجبات ارث ذکر میشود اما مراد از فرائض سهام مقدره در کتاب الله است و
موجب ارث با نسبت با سبب اول سه مرتبه دارد و بهر آن نمبر را حکم از مرتبه
تا بهر با وجود یک نفر از مرتبه سابقه که خالی باشد از موانع ارث مرتبه اولی پذیرد و مادام
بدون نفع و ولد است با انحطاط الاقرب فالاقرب مرتبه ثانی اجداد و جدات مع
الارتفاع علی الترتیب و اخوه و اخوات و باعد آنها اولاد آنها مع الانحطاط الاقرب
فالاقرب مرتبه ثالث اعمام و عمات و اخوال و خالات و در صورت نبودن آنها
اولاد آنها اگر چه پائین روند و بعد از آنها اعمام ابویین و عمات ابویین و اخوال ابویین
و خالات ابویین است و باینودن آنها اولاد آنها هر چه پائین روند الاقرب فالاقرب
و اما سبب زوجیت است و لاء اول جمع میشود با جمع وراثت در قیاس جمع نمیشود
و آن سه مرتبه دارد بهر تلب اول و لاء عنق در قیاس و لاء ضامن جیره و لاء امامت
و اما و لاء اسلام و و لاء استخفاف حال که معمول بر نخواهد بود اگر چه در قیاس مندرج
در تحت و لاء عنق پس موانع ارث را بیان فرمائید **ج** موانع ارث یکی کفر است
پس هر کاه و ارث کافر باشد و مورث مسلم کافر و ارث نیست و اما مسلم و ارث کافر میشود
و ارث مسلم اگر چه اجداد باشد بهر آن و کافر اگر چه اقرب باشد بهر آن نیست و یکی

در احکام ارث

۱۷۹

میشود

فلسف پس هرگاه کسی قتل نماید بناحق مورث خود را میراث از او نگیرد اما قتل بحق
 ارث نیست و اگر قتل بخطا باشد قائل وارث از مختلفات مقنول غیره براس اگر
 کسی قتل نماید پدر خود را و قائل ولدی داشته باشد این ولد وارث مقنول که جهل
 با قائل که ولد مقنولست **ج** ولد قائل وارث نیست خود قائل و اگر وارث نباشد
 سوای قائل میراث از امام علی علیه السلام است **مس** اگر این مقنول اخوه و اخوان مادری
 داشته باشد وارث در مورث میشوند با **ج** نمیشوند و اما اخوه و اخوان بی
 بائی وارث در میراثند و اما غیر از اخوه و اخوات و اولاد آنها از منقرضین با هم وارث
 بودن آنها از دیگر اشکال دارد احوط صلیح است **مس** زوجان وارث در میراثند با
ج بلی وارث میشوند در صورتیکه در عوض باشند از قتل شریک بعد از خطا و اگر
 عوض از قصاص باشد ظاهر اینست که انهم چنین این شایع اگر مصالحه شود قصاص
 بدین زوجان هم مثل سایر ورثه است اعم از آنکه مصالحه میسوی باشد یا نه که شرعا
 معتد است با اکثر ازان باشد با انقص و هرگاه ولی مقنول و قائل ماضی شوند بدین
 بدو وقوع مصالحه انهم مثل مصالحه است در میراث بودن از جهه زوج و زوج
 خواه تراخی بقدر معادل باشد یا نه مقدره واقع شده باشد با از بد با انقص و خوا
 تراخی بجنس در میراث باشد با بغیر جنس **مس** اگر تراخی شوند وارث و قائل بدین
 بعد از ازان رجوع از بدین قصاص جائز است با **ج** بلی جائز است و اگر **مس**
 ورثه مصالحه نمایند بحق القصاص خود را ظاهر اینست که زوجان میراث میکنند
 در خطا در حکم مال مبتلاست با **ج** بلی در حکم مال مبتلاست و قضای بدین
 اخراج و صبا با ازان میشود و همچنین در قتل عمد در صورت مصالحه نمودن قصاص
 در حکم مال مبتلاست و اخراج و صبا با ازان میشود و اگر بدان خواسته باشند منع نمائند

وارث

در احکام ارث

۱۸۰

وارث از قصاص میتوان گفت که تسلط در این باب ندارد و اقربا الحاق
 شبهه عداست بعد در منع از ارث از خصوص دیر و ظاهر اینست که بعضی تپیش
 عقلیه و عادتیه است که اگر موجب قتل بشود حکم آن حکم مباشرت است که انهم
 مانع از ارث میباشد و در این مصلحت فلت و هرگاه صبی غیر میت یا نائم قتل
 نمایند منع از ارث نمیشوند و اما صبی میت اگر عداقت نماید پس منع بودن
 او از ارث محل تأمل و اشکال است هرگاه وارث مشارکت نماید در قتل چه
 صورت دارد **ج** حکم انهم مثل قتل است پس اگر وارث شهادت بدهد
 از روی ظلم در حق مورث خود که موجب قتل مورث بشود منع از ارث نمیشود
 مذکور میشود باین **ج** در این صورت منع نمودن او از ارث خالی از اشکال نیست
 و اگر شهادت مذکوره از وارث صادر شود بعد از حکم حاکم مانع از ارث نیست
 بلا اشکال پس هرگاه جواحنی بزند احد ولدین بر پدر خود و ولد دیگر برادر
 خود و هر دو فوت شوند حکمش در ارث بردن **ج** هر یک از این دو ولد
 وارثانکه نکشته است میباشد و میتواند قصاص بر دیگری نماید و اگر در این صورت
 عفو نماید احد ولدین اند یکی را اند یکی میتواند قصاص نماید و اگر مبادرت
 نماید احد ولدین مذکورین بقتل دیگری ظاهر اینست که قصاص از او ساقط است
 نظریانکه مفروض اینست که وارث دیگری نیست پس رقت یعنی بندگی مانع از
 ارث نیست باین **ج** بل مانع از ارث و هرگاه وارث با مورث رقی باشد بشرط
 نخواهند بود و اگر وارث بعد از آن باشد و وارث قریب رقی باشد میراث مختص
 بوارث نخواهد بود پس اگر چه قریب است و اگر وارث نباشد و
 امام و مملوک و ان مملوک احد ابوین باشد با هر دو باقی انارب مملوک باشند

در احکام ارث

۱۸۱

باید جبر کرده شود مولای او بر اخذ قیمت او بعد از آن ازاد کرده میشود و مال او
 نصرف میکند و بعد نیست حکم چنین باشد اگر وارث نباشد غیر از مملوک فرز
 و معنق با ضامن جبره و ظاهر اینست که فرق نیست در این حکم میان آنکه مملوک
 خالص باشد یا مدبر یا مکاتب در صورتیکه اداء نموده باشد از مال الکاتب
 چیزی را یا اتم ولد و اگر مکاتب دانموده باشد قدر از مال الکاتب را ظاهر اینست که
 ازاد کرده میشود باقی آن از میراث اگر چه وارث بسبب آن جزه که حرامست و اگر
 وفات نماید ترکه بقیمت مملوک اقریانکه ازاد میشود بمقدار یک ترکه وفا کند
 و مانعیت رقی مختص نیست باینکه مملوک خالص باشد بلکه مانع است اگر چه مدبر
 باشد یا مکاتبیکه اداء نموده باشد چیزی از مال الکاتب را بلی اگر مدبر از اقربای
 مولی باشد و از برای او ورثه منعقد باشد که یا مدبر در یک طبقه باشد یا طبقه
 او مقدم بر آنها باشد پس در این صورت مدبر ارث خواهد برد زیرا که بجهت موت
 مولی ازاد میشود پس داخل در ازاد شدن قبل از قیمت است پس ارث با خصوص آن
 با اینکه با سایر ورثه شریک میشود و هرگاه مملوک بمعض باشد یا اینکه بعض او
 حر باشد و بعض دیگر او مملوک و مکاتب باشد میراث میرد بقدریکه حریت دارد
 و اگر غیر مکاتب باشد ظاهر اینست که انهم وارث باشد بقدر حریت و ممنوع باشد بقدر
 رقبت پس میراث مفقود آنچه هرگاه معلوم نباشد جنوة و موت و حکم چنینست
ج باید انتظار او را کشید تا موتش محقق شود پس سهام ارث که مقتداست
 در کتاب الله چند قسمست **ج** برش قسم است از انجمله نصف و ربع و ثلثان
 و ثلث و ثمن و سدس است اما نصف پس آن سهم زوج است با نبودن ولدی
 برای زوج و ولد و ولد هم مثل ولد است و از برای بنت واحد است در صورتیکه

در احکام ارث

۱۸۳

مذکری نباشد و از برای خواهر پدر و مادر پدر یا پدر زن نهاد در صورتیکه پدر
و مادر نباشد اگر مذکری در میان نباشد اما قسم چهارم که ربع است پس آن
سهم زوج است با وجود ولدیکه از برای زوج است اعم از اینکه از این شوهر باشد
باشد یا از شوهر دیگر و برای زوج است هم با نبودن ولد برای زوج اعم از اینکه
از این زوج باشد یا از زوج دیگر قسم پنجم ثلث است پس آن سهم زوج است
با بودن ولد برای زوج اعم از اینکه از این زوج باشد یا غیر آن و فرقی نیست
وحد و تعدد زوج حتی آنکه هرگاه هشت زوج وارث باشند قسمت بمنابر پنج
یا ثلث را اثباتا و این در زوج مریض اتفاق می افتد که طلاق یکو پدر چهار زوج بود
و چهار دیگر تزویج نماید و دخول کند قسم چهارم ثلث است پس آن سهم پدر است
فصاعدا در صورتیکه از جانب پدر و مادر هر دو باشند یا پدر زن نهاد در صورت
نبودن از هر دو طرف اگر مذکری در میان نباشد قسم پنجم ثلث است پس آن سهم
مادر است در صورتیکه حاجه نباشد یعنی ولد و اخوه در میان نباشد و سهم دو
نفر است فصاعدا از اولاد ماددا اعم از اینکه همه مذکور باشند یا همه مؤنث یا بعضی
مذکر و بعضی مؤنث قسم ششم سلس است پس آن سهم هر یک از این است با بودن
ولد برای میت و ظاهر فرقی نیست میان ولد و ولد و سهم مادداست با بودن
حاجه که ولد و اخوه باشد و سهم یکی از برادر یا خواهر مادری که او را کلاً لم یکن
مس واحد و متعدد بودن هر یک از وارث را بیان فرمائید **در وارث**
واحد باشد او ثلث همه مال را لکن اگر از ذوی القربى است میراث میراث بعضی از
مال را بالقرض و بعضی دیگر را بالفراجه و اگر غیر ذوی القربى است میراث همه مال را
بالفراجه و هرگاه وارث زیاده بر واحد بوده باشد میراث بعضی آنها بالقرض

در احکام ارث است

۱۸۳

و بعض دیگر بالفراجه بوده باشد و نبوده باشد بعض آنها حاجب بعض دیگر اول
 فرض صاحب فرض را میدهند و باقی مال وراثت است و اگر میراث جمیع بالفرض باشند
 اگر منطبق شود سهام هر فرضیه اشکال نیست و اگر ناقص باشد فرضیه از سهام آن
 مال انساب است نه عصبه و فاضل تر که رد میشود بر صاحبها سهام سوای زوج و زن
 و مادر با بودن حاجب و برادر و خواهر مادری یا بودن خواهر ابوینی یا پدر
 و اگر ناقص باشد سهام از فرضیه داخل میشود نقص بر بنت و بنات و اخوان
 اخوات پدر و مادر که باید که فقط **مس** در مرتبه اولی از وراثت اگر منقرض باشد
 وراثت چه ارث میرد **ج** در این صورت وراثت همه مالک بالفراجه و اگر پدر
 یا زباده نداشت بالتوبه تقسیم بینمانند بالفراجه و اگر بنت واحد است میراث میدهد
 همه مال را نصف بالفرض و نصفی بالفراجه و اگر دو بنت یا زباده نداشت همه مال از
 آنهاست دو ثلث مال بالفرض و باقی بالفراجه و اگر وارث پدر بندها نیست همه مال
 وراثت بالفراجه و اگر مادر بندها است همه مال را وراثت ثلثان بالفرض و
 باقی بالفراجه و اگر وارثان بان بوده باشد مادر ثلث میرد بالفرض در صورت عدم
 حاجب و باقی مال پدر است بالفراجه و مادر صورت حاجب مادر بدست میرد
 یا بالفرض و باقی را پدر میرد بالفراجه و اخوه در صورتیکه حاجب باشند خودشان
 وراثت نمیشوند و هرگاه اولاد ذکور و اناث هر دو باشند همه بالفراجه وراثت میباشد
 لکن مثل خط الانثین و اگر ابوان یا ولد مذکر وراثت باشند هر یک از ابوین **مس**
 وراثت میباشد و باقی مال ولد مذکر است و اگر احدا ابوین یا ابوین با اولاد ذکور
 و اناث باشند سدس یا سدسان مال احدا ابوین یا ابوین است و باقی مال اولاد است
 لکن مثل خط الانثین و اگر ابوان یا اولاد مذکر باشند سدسان مال ابوین **مس**

در مراتب الحکام ارث

۱۸۳

و باقی مال اولاد است علی التوهم و اگر ابوان با زوجه با زوج و اولاد یکمختلف باشند سدان مال ابوین است و زوج و زوجه با زوج ثمن یا ربع را می برند و باقی مال اولاد است لکن اگر مثل خط الاثنین و اگر ابوان یا بنت واحد باشند چه خواهر هم باشند یا نباشند سدان مال ابوان است بالفرض و نصف مال بنش است بالفرض و باقی منقسم میشود بنسب سهام پس لازم است تخمینا تقسیم شود اگر خواهر نباشند اگر احدا ابوین باشد یا بنت واحد سدان مال احدا ابوین است و نصف مال بنت و باقی بالتسبیب پس ارباعا تقسیم میشود و اگر ابوان باشد یا بنتین فصاعدا سدان مال ابوین است و ثلثان مال بنتین و اگر احدا ابوین باشد یا بنتین فصاعدا سدان مال احدها است و ثلثین مال بنتین و باقی رد میشود اخماسا و اگر زوج با زوجه یا ابوین یا احدا ابوین و بنت یا بنتین فصاعدا باشد زوج با زوجه نصیب اخی را وارث میباشد و ابوان یا احدها سدان با سدان یا وارث میباشد و باقی مال بنت است یا بنت و در صورت حصول نقص کسر بنت یا بنت است و در صورت وجود حاجب مادر ممنوع از دانت و هرگاه حاجب در میان نباشد رد میشود بر بنت یا بنت واحد ابوین یا هر دو و دون زوج و زوجه و اگر زوج با زوجه یا ابوین بوده باشند زوج با زوجه نصیب علی یا وارث میباشد و مادر ثلث را وارث است در صورت عدم حاجب و باقی مال پدر است و هرگاه ولد و ولد با ابوین بوده باشد ولد و ولد قائم مقام ولد است و در صورت وجود ابن این میراث با بن این نمیرسد و کیفیت قسمت اولاد اولاد قسمت اولاد است اتم از آنکه اولاد این باشند یا اولاد بنت و ولد و ولد وارث ثلثین را اگر چه بنت واحد بوده باشد و ولد بنت وارث ثلث را اگر چه صد نفر مذکر بوده باشند

نصیب ولد را
بنابر این ولد
ابن وارث است
۳

در مراتب احکام ارث

۱۸۵

و چنانچه ولد حاجب مادر است از کمال نصیب او و زوجین هم چنان است و ولد و حجب خواه مادر را از کمال نصیب مشروط بچند شرط اول دو برابر بازاید با یک برادر و دو خواهر یا چهار خواهر و بیشتر بجهت میت بوده باشد و بهتر آنکه از جانب پدر و مادر با از جانب پدر تنها بوده باشد بهتر وجود پدر است چهارم آنکه کافر نباشد و همچنین رقی نبوده باشد و قاتل هم نباشد اگر چه احوط صلح است هرگاه قاتل باشد بلکه این احتیاط ترك نشود پنجم آنکه در زمان موت مورث زنده باشد ششم آنکه منفصل شده باشد بولد است به فقر مغایرت میان حاجب و محجوب هشتم آنکه آنها متقی از پدر نشده باشند بسبب بلا عنبر و اولاد خواه حاجب نخواهند بود **مس** حکم متعلق بمرتبه دوم را بیان فرمائید **ج** هرگاه نباشد برای میت احدا بپس و نه ولد تا پائین تركه از ولد و ولد باشد و هکذا بوده باشد برای میت خواه پس اگر انساب از جانب پدر و مادر هر دو است و این شخص منسوب مذکور است هم از مادر است میبرد با اقربای اعم از آنکه واحد باشد یا متعدد و اگر مؤنث باشد ماد نصف را بالفرض و نصف را بالفرا ببرد در صورت و حدث و ثلثین را بالفرض و باقی را بالفرا ببرد در صورت تعدد و کیفیت انعام تساویست در صورت تساوی در ذکوریت و انوشت و اختلاف در صورت اختلاف و اگر انتساب از جانب پدر فقط است انهم همین طریقت و اما اگر انتساب از جانب مادر فقط باشد پس اگر بکفر است سدس و او ارثش بالتبیه و باقی را بالود و اگر متعدد است همه شریکند در ثلث و فرقی نیست میان مذکور و مؤنث و اگر خواه منقریه باشد آنچه منقریه از جانب پدر فقط است ماقط میشود بسبب خواه منقریه از جانب

در احکام ارث است

۱۸۶

و تمام مابقی را بعد از فرض اخوة اخی اخوة ابو بنی بالقراب میرند و ردی در
 این مال نیست مگر آنکه منقرّب با یون اخت واحد یا متعدده بوده باشد که نصف
 را با ثلثین را بقرض میرد و اگر چیزی زیاد بماند رد میشود با خست با خستین آنچه
 و از برای اخوة اخی ردی نیست بنا بر ظاهر و هرگاه مختلف شود از میت جد و
 جد پدر مال منقسم میشود بینما للذکر مثل حظ الانثیین و اگر جد و جد مادر
 باشند اقربا فتسام بالتویر است و هرگاه اجداد مختلف باشند اقربا بنسب که
 ثلث مال منقرّب با تم است اعم از آنکه یکفر باشند یا بیشتر و دو ثلث دیگر مال
 کسی است که منقرّب باب باشند و اگر با اجداد زوج یا زوج هم بوده باشند هر یک
 از زوج و زوج بنصبی علای خود را وارث میباشد و ظاهر اینست که ثلث
 اصل مال را میدهند بمنقرّب بمادر و باقی مال منقرّب بپدر است و اگر جدانی
 با جد اعلی هر دو بوده باشند اول حاجب و دیگری است محجب حرمانی و اگر اخوة
 با اجداد بوده باشند ظاهر اینست که جد و جد پدر مثل خواهر و برادر پدری
 میباشد و جد و جد مادری مثل برادر و خواهر مادری میباشد و لکن هرگاه
 مختلف شود از میت جد با جد مادری یا خواهر پدر را خراج نصف میشود برای
 خواهر و خراج ثلث میشود برای منقرّب بمادر و زاندر رد میشود بخواهر فقط
 علی الاظهر و هرگاه از برای میت از دو طرف اجداد بمیرد که هشت جد و جد
 بوده باشند چهار از طرف پدر که پدر و مادر پدر و پدیر و مادر مادر پدر
 میت بوده باشند و چهار از جانب مادر که پدر و مادر پدر و پدیر و مادر مادر
 پدر و مادر مادر میت بوده باشند دو ثلث از مال را بپدر و مادر بمنقرّب باب و دو ثلث
 از این دو ثلث را بدهند پدیر و مادر پدر و میت اثلاثا و ثلث از این دو ثلث را بد

در احکام ارث

۱۸۷

پدر و مادر پدر این هم اثلاثا و ثلث اصل مال را بدهند بمنقرِب با هم علی
السواء لکن در این تقسیمات اجداد ثمانیه احوط مراعات صلح است و جد مقاسم میشود
با اخوه و اخوات مطلقاً و اگر اخوه و اخوات نباشند اولاد آنها اگر چه پانینند
قائم مقامند و لکن ترتیب شرط در اسعلاجنا بخر شرط در تنزیل و بهر
مهر در هر یک از اجداد و اولاد اخوه نصب کسرا که بواسطه او بهمت تقریب
و اقسام میان اولاد داخل با اخوه و اولاد اخوات پدر متساوی است و
مختلف در صورت اختلاف اقسام میان اولاد و اخوات مادر فقط
است اگر چه در صورت اختلاف باشد حکم متعلق بر ترتیب است و بیان
فرمائید **ج** حکم آن است که هر گاه در این مرتبه وارث غم فقط یا غم فقط باشد
همه مال از او است و همچنین هر گاه برای او اعمام است اقسام بالتو به است
همچنین عمات و عثمان و هر گاه اعمام و عمات هر دو بوده باشند پدر اگر همه از
جانب بویین میباشد با از جانب پدر فقط کیفیت اقسام بر سبیل تفاضل است
و اگر همه از جانب مادر باشند اقربا نسکه بالتو به است و اگر بعضی از آنها از
پدر و مادر هر دو باشند با از جانب پدر و بعضی دیگر از جانب مادر سلسله مال را
با پدر بمنقرِب بمادر داد در صورت وحدت و ثلث را در صورت تعدد و اقسام
بالتو به با بالتفاضل خالی از اشکال نیست و احتیاط بصلح ترک نشود و همچنین ترک
نشود احتیاط بصلح در صورت تعدد و اختلاف و باقی ترک را باید داد بمنقرِب
پدر و مادر یا بمنقرِب پدر در صورت نبودن منقرِب با بویین و اقسام آن بطریق
تفاضلست در صورت تعدد و اختلاف و منقرِب باب ساقط میشود در صورت
وجود منقرِب با بویین و در صورت عدم منقرِب با بویین قائم میشود بمنقرِب باب مقام

در صورت
تاریخ

در احکام ارث

۱۸۱

او و میراث نمیرد از اعمام و احوال آنکه بعد است در صورت وجود اقرب
مکرر در اجتماع این غم پدر و مادری با غم پدر که در این صورت این غم اولی
میراث است از غم و اگر زوج یا زوجة موجود باشد نیز حکم چنین است علی الظاهر
و همچنین در صورتیکه غم با این غم متعدد باشند و تعدی نمودن از غم بقر و از
این غم به بنت غم و هم چنین در صورتیکه خال موجود باشد و غیر ذلک مشکلات
و هرگاه وارث خال منفرد باشد همه مال را میرد و همچنین خاله منفرد و احوال و
خالانثا اگر در جهنم واحد باشند مثل اینکه هر پدر و مادری باشند با هر پدری
فقط با همه مادری فقط کیفیت اقسام بالتوابع است اگر چه احوط در این صورت و در
اتبر صلیح است و اگر بعضی آنها پدر و مادری باشند و بعضی دیگر مادر فقط و بعضی
دیگر پدری فقط منقرّب باب فقط ساقط است با وجود منقرّب باب و بن و با تعدی
باب و بن قائم بشود مقام او منقرّب باب فقط و از برای کسی که منقرّب بمادر میباشد
سدس است در صورت وحدت و ثلث است در صورت تعدد و اقسام فهم این آنها
علی السواء است و باقی مال مبتدیان است که منقرّب باب و بن باب فقط باشد و در
کفایت اقسام میان آنها احوط رجوع بصلح است در تفاضل بین شوهر و تضعیف
حصه ذکر از حضراتی و هرگاه مجتمع شوند اعمام و احوال ثلث میراث از احوال
و اگر احوال متحد باشند و جهنم قریب اقسام بالتوابع است و اگر منفرق باشند در
جهنم قریب از برای منقرّب با هم سدس ثلث است اگر یکی باشد و ثلث ثلث است اگر متعدد
باشند بالتوابع نیز و باقی مال منقرّب باب باب و بن است با احتیاط مذکور در سابق و
ثلثین میراث اعمام است سدس ثلثین از مال آنها است که منقرّب بمادر میباشد
در صورت وحدت و ثلث ثلثین مال آنها است در صورت تعدد بالتوابع و باقی میراث

در مراتب ارث

۱۸۹

اعمام منقرضین بابت با لثفاصل و هرگاه خال با خاله با عم با عمة وارث باشند
ثلث ترکه میراث خال با خاله است و دو ثلث آن برای عم با عمة است و هرگاه مجتمع شود
با اعمام و احوال زوج باز و جبهه هر یک از زوج باز و جبهه نصیب اعلی را میرسد
طبقه ثانی اعمام و احوال و احکام آنها را بیان فرمائید **ج** بدانکه اعمام و احوال
چند طبقه است طبقه اولی اعمام میثاق و عتاق میثاق و احوال و خالان میثاق
و بعد از آن اولاد آنها در صورت عدل آنها بعد از آن اولاد اولاد و هکذا علی الترتیب
طبقه دوم اعمام پدر میثاق و عتاق پدر و مادر و احوال
انها و خالات آنها بعد از آن اولاد اینها و اولاد اولاد اینها و هکذا علی الترتیب
طبقه سیم اعمام جد و جد و عتاق اینها و خالات اینها بعد از آن اولاد اینها هر
قدر که پاتین روند علی سبیل الترتیب پس اگر مجتمع شوند عم پدر میثاق و عمة پدر
میثاق و خال پدر میثاق و خاله پدر میثاق و همچنین از جانب مادر همه اینها وارث
میشاوند نظریات اتحاد طبقه و اما کیفیت ثلث میراث اقربای اربعه بواسطه مادر
بوده باشد را با غا و دو ثلث از منقرضین بیست باشد ثلث این دو ثلث از برای خال او
و خاله او بالتوبه و دو ثلث برای عم و عمة او با لثفاصل و اولاد هر طریقی نصیب گزین
که بواسطه او تقریب بهم رسیده میرسد بنا بر این و لدعم با عمة اخذ نمیشاوند ثلثین را
اگر چه انشی بوده باشند و لدخال با خاله ثلث را میرسد اگر چه مذکور باشد و اخذ نمیشاوند
این عم ثلث را و بیست عم ثلثین را و اخذ نمیشاوند پدر این خال مثل این خاله و بیست خال مثل
بیست خاله **مس** اجتماع سیسین ارث را بیان فرمائید **ج** هرگاه دو موجب
ارث در کسی جمع شود و حاجب نشود احدی بکریا و اقربا را و نباشد در احد
سیسین یا هر دو سبب ارث میرسد این شخص در آن حالت از هر دو سببی منع نمیشاوند

این دو ثلث
۲

در احکام ارث

صاحب سبب متعدد کسی را که این هم طبقه است با این و صاحب یک سبب
 بوده باشد بنا بر این هرگاه زید مثلاً بر ادوی داشته باشد از جانب پدر و عم و نام
 و خواهری داشته باشد از جانب مادر و همدان نام و نیز و بیچ نماید و همدان را و
 ولدی بهم رسد خال نام در این صورت زید عم خال است از جانب پدر و خال
 خال است از جانب مادر پس هم میراث عمو شریک میرسد و هم خوله مادر وی از
 خال اگر فوت شود و اگر زید را پسر باشد و خود زید نباشد از پسر و عم پسر
 و این خال مادر است نسبت بخال و بنا بر این میراث از هر دو جهت میرسد بنا بر این اگر
 عم از جهت پدر و مادر هر دو بهم رسد مانع این عم پدری است و سهم عمو میراث مانع
 اقامه سهم خوله را مانع نیست پس میراث زوج و زوج را با این فرماید **ج**
 زوجان از جهت میراث بودن داخل در جمع طبقات میباشند و محبوب نمیشوند از
 احدی حجب حرمانی پس میراث میرسد زوج از زوجة خود در صورتیکه ولد غیر متزوج
 لاوت از برای آن زوجة نباشد نصف ترک را و میراث میرسد زوجة از زوج شود
 در صورت نبودن چنین و لدی از برای آن زوج دبع ترک را و هر یک از این دو نفر
 نصف این نصیب را میراث میرسد در صورت وجود ولد برای هر یک و همچنین ولد
 و لد هر چند با این بود و باقی مال از سایر طبقات اگر چه معنق با ضامن چیز باشد
 و هرگاه بافت نشود و اریق سوای امام افوی اینست که رد میشود از این نصیب
 اعلائی آنها بر زوج یعنی در صورتیکه زوج فوت شده باشد و غیر آن زوج و اگر
 نداشته باشد سوای امام نصیف ترک را با الفرض و او ث و نصفه بکر انهم باید
 رد شود بر زوج بخلاف آنکه اگر زوج فوت شود و اریق نداشته باشد سوای زن
 و امام زوج دبع ترک را من باب الفرض و ارث و از این بر این رد نیز وجه نمیشود

در احکام طلاق است

۱۹۱

بلکه مال امام علی است و هرگاه زوجه زباده از یک نفر باشد ربع یا ثمن منقسم
 بشود میان اینها بالتسویه و فرق نیست در اینکه زوجه مدخوله باشد یا نه و توار
 بین الزوجهین ثابت مادامیکه محکوم بزوجهت بوده باشند اگر چه بعد از طلاق
 در اثناي عدت رجعت باشد و اگر طلاق دهد زوجه را در حالتیکه مریض باشد
 مهرات مبرد و زوجه مذکوره از آن مرد که زوج او است اگر چه طلاق با ین باشد
 در صورتیکه برهن نبوده سال از وقوع طلاق نازمان موت زوج در صورتیکه
 از برای زوج بر حاصل نشده باشد از مرض که طلاق داده است او را در آن و
 زوجه تزویج نموده باشد و طلاق بخواهی زوجه نباشد پس در محله و مبارات
 این حکم جاری نیست و اما آن نکاح که در حال مریض بودن زوج واقع میشود
 هرگاه قبل از دخول موت زوج برسد مهری نخواهد بود برای زوجه و مهرات
 هم نمیرد و اما مقدار مهرات زوجین پس زوج که وارث زوجه است از جمع مهر
 زوجه خود مهرات مبرد و فرق نیست میان آنکه زوجه ذات ولد باشد یا نه و زوجه
 مطلقا مهرات نمیرد از زوج خود از زمین اصلان از عین و نه از قیمت آن چیز زمین
 باشد یا مشغول باشد بزرع یا شجر و بنا و غیر اینها و اما از شجر و بنا ارث میرد از قیمت
 آنها نه از عین آنها و در بودن قیمت بر سبیل استحقاق یا رخصت برای و نه اشکالا
 اگر چه بر سبیل استحقاق بودن خالی از اشکال نیست و طریق تقویم آنکه قیمت کرده
 بشود مستحق البقاء در زمین مجاننا تا وقتیکه فانی شود و هرگاه مشیر شود زوجه
 در میان چهار زن و تزویج نموده باشد خامسه را خامسه نصیب خود را با تمام وارث
 یعنی ربع ثمن یا ربع ربع و ارث و باقی تقسم بشود میان مشبهات بالتسویه پس
 ارث که بواسطه ولاء هم میرسد بر چند قسم است **چ** بر سه قسم است اول و

در انکسار ارث

۱۹۲

عنف است و وارثت عتق خود را نه عکس و شرط تبرع بودن عتق و عتق تبری از
 جرم حبس الا عتاق و عتق وجود مناسبی برای عتق اگر چه بعد باشد و اگر معنی
 منعقد باشد هر دو وارثند بالتو تبه اگر متساوی باشند در حصه و الا هر یک نسبت
 حصه خود می برند اگر چه مختلف باشند در ذکورت و انوثت و اگر زوج با زوجیه
 معتق بوده باشند هر یک از خد می نمایند نصیب علی خود را و باقی میراث معتق است
 و اگر معتق معلوم شده باشد پس اگر آن زن بوده است ظاهر اینست که ولای بر او
 از نیت او و ولاد از زن و اگر مرد است منقل می شود مال با ولاد او و بن کور فقط و ظاهر
 اینست که پدر مشارک می شود و ولاد او همچنین جد و اخ از جانب مادر مشارک می نمایند
 هم دیگر را و اما مادر مشارک نمی شود و در اینست که ولای ارث برده شود چنانچه بر
 ولای میراث برده می شود و ظاهر اینست که معنی وارثت ولاد عتق خود می باشد و گاه
 هست که منجر می شود ولای از مولای مادر بسوی مولای پدر در صورت بودن ولای
 که مولود شدن باشد بر وجه حریت بواسطه تحریر مادرانها و باید دانست که هرگاه
 مولی و قرابت مولی که وارث باشند در میان نباشند ظاهر اینست که مولای معنی وارث
 و اگر انهم نباشند قرابت مولای مولی تفصیل قرابت مولی در صورت فقدان جمیع میراث
 میراث معنی پدر معنی بعد از آن معنی این معنی و لکن در این و باقی مراتب اشکال است
 احوط در هر صلح است قسم در بر و گاه ضامن جیره است و صورت عقد انابت
 که میگوید عاقد نك على ان تنصرخ و تدفع عني و تزني و ضامن میگوید قبلت و
 هرگاه عقد مشترك باشد یکی میگوید عاقد نك على ان تنصرفي و انصلحي و تعطل عني
 و اعقل عنك و تزني و ارثك یا عبارتی که همین معنی را داشته باشد و قبول می نمایند
 اند بگری پس در چنین حالتی ثابت می شود برای ضامن میراث در صورت اولی و ثانی

در احکام ارث

۱۹۲

بینهم در صورت ثانی نباشد و مناسب و معنی که وارث باشد نزد موت مضمون
 و زوج و زوج و ولد و میباشند نصیب علارا و باقی مال خاص است قسمی
 و لایه اما مت پس هرگاه هیچ وارثی بهم نرسد نه مناسب نه مناسب حتی خاص
 میراث مال امام علی است و زوج و مشارک میشود امام را و لکن امام زوج را مشارک
 نمیشود چنانچه گذشت پس ولد و ملاعنه را با ممنوع از ارث بانه **ج** بل همان
 بجهت نفی ولد موجب مناع از ارث میشود از جانب پدر و ولد پس هیچکدام از یکدیگر
 ارث نخواهند برد و همچنین از جانب ولد و کسانی که اقربای او هستند از جانب پدر
 توارث بین ولد و آنها نخواهد بود لکن بین ولد و ماد و اقربای او از جانب مادر
 توارث خواهد بود مثل ولد غیر ملاعنه و هرگاه نکذب نماید پدر نفس خود را و ولد
 وارث او خواهد شد و خود او وارث ولد نخواهد شد پس اگر ولد فوت شود و پدر و مادر
 و بکفر و خوی یا زباد نرساند میراث میرد او را ماد و اولاد و پدر و وارث او نیست
 نصف مال او از بکفر و خوراثت با دو ثلث در صورت زباده و سگ مال او نصیب
 مادر او است و باقی رد میشود به دو و تقسیم میشود با عا یا اخا یا و اگر یکی از
 پسر باشد بعد از وضع سدس مادر باقی نصیب او است و اگر مادر نباشد و ولد
 واحد باشد نصف مال را بالفرض وارث و نصف دیگر باریت با او باید نمود و اگر
 بنشین فضا عدا باشند ثلثا را بالفرض مالکند و باقی با بالرد و اگر مذکرات همه مال را
 مالکست و اگر متعدّد باشند بالتسویه تقسیم مینمایند و هرگاه وارثی نیست وارث امام
 علی است و هرگاه پدر بعد از احان نکذب کند نفس خود را و اعزاف کند بولدیت و ولد
 و وارث او خواهد شد و او وارث ولد نخواهد شد و لکن میراث غیر از غیر ولد
 با عراف مذکور و آنها هم وارث نیستند و هرگاه ابن ملاعنه فوت شود و اخوه پدر و مادر

در احکام ارث خنثی است

۱۹۴

زانی و افات
مادر

داشته باشد قسمت ترکه او میان منقرّب با یون و منقرّب بپادرنها علی التواء است
مس ولدا لزنّا وارث زانی هست بانه **ج** وارث زانی نیست و همچنین زانی وارث
ولدا لزنّا نیست و اقربا بپسنگه توارث میان ولدا لزنّا و مادر هم نیست پس ولد
الزنّا را مهرث میبرد ولدا و مهرث بد که پاتین رود و زوج و زوجه هم ارث میبرد
و اگر وارث نباشد در همه طبقات و زوج باز و جهر هم نباشد مهرث او از امام است
مس کیفیت مهرث حل را بیان فرماید **ج** حل وارث اگر منفصل شود در
حال آنکه حیوة داشته باشد و ظاهر عدم اشراط استقرار حیوة است و عدل اشراط حیوة
او نژد موت موت **مس** کیفیت مهرث خنثی و کسبکه هیچ فرج نداشته باشد و
کسبکه دوسر و دوی داشته باشد بر حق و احد بیان فرماید **ج** خنثی اگر بول نماید
از ذکر خود مهرث ذکر دیت را میبرد و اگر از فرج بول نماید مهرث او ثبت را میبرد
و اگر از هر دو بول میکند مهرث میبرد از هر کدام که مبادرت بمنماید و اگر از هر دو
مبادرت نماید ظاهر بپسنگه مهرث بردن او تابع است آن عضو که آخر بول از آن منقطع
میشود و اگر این پنج مساوی باشند در خروج و انقطاع اقربا بپسنگه منقسم شود مال
بر فرض بودن او مذکر بکدغه و بر فرض بودن او مؤنث بکدغه و نصف این دو نصیب
میبرد اگر چه احوط صلح است و اما کسبکه نیست برای او فرج رجال و نساء اقربا بر
بقرعه است و احوط آنکه نوشته شود بر سهمی عبد الله و بر سهمی امه الله بعد از آن
بگوید اللهم انت الله لا اله الا انت عالم الغیب الشهادة انت تحکم بین عبادک فیما
کانتوا فیهم یخلفون فدا شبر لنا امر هذا المود کف برت ما فرضت له فی الکتاب بعد از آن
طرح کرده میشود این دو سهم در سهام میبرد بعد از آن بر هم زده میشود سهام را و
مهرث میبرد برهانکه بیرون آید و اما کسبکه دوسر داشته باشد و دوی بر حق

در احکام ارث غریبه و محرم علیهم السلام

۱۹۵

واحد در وقتیکه درخواست او را با بیدار نمود با آنکه صحر زده بشود بر او اگر مرد
بیدار شدند بکفر محسوب میباشند و اگر یکی بیدار شد و دیگری در نفر محسوب میشوند
مس کفایت میراث غریبه و مقدم علیهم را بیان فرماید **ج** هرگاه دو نفر میت
انها توارث باشند و بکفر خراب شود دیواری بر هر دو و فوت شوند با هر دو با هم
جمع شوند در غرق شدن و ارث میشوند بعضی آنها بعضی دیگر پس اگر غرق نشوند
و پسری میراث میبرد بجز از پسر خود نصب خود را بعد از آن پسر ارث میبرد از اصل
تر که پسر خود نر از انچه میراث برده بود بجز آن او و بعد از آن میدهند نصب هر یک
از آن دو نفر را بوارث او و اگر یکی از این دو نفر وارثی داشته باشد و دیگری انچه
حاصل شده برای صاحب وارث بوارث او میدهند و انچه برای دیگریست مال امکا
علیه است و اگر هیچ یک وارث دیگری نداشته باشد منتقل میشود مال هر یک دیگری
بعد از آن منتقل میشود از آنها با امام و توارث مذکور مشروط بچند شرط اول
آنکه برای متوارثین یا برای احدها مالی باشد پس اگر هیچ یک مالی نداشته باشند چه
نوارثی و اگر احدها داشته باشد دون دیگری منتقل میشود اما مال بانشخص عدم
المال و از او منتقل میشود بوارثی که زن میباشد و بیتم بودن توارث میتا و نفر
اگر چه بمشاورت باشد پس هرگاه نباشد استحقاق ارثی بالکلیه با آنکه استحقاقی باشد
و مانع موجود باشد مثل کفر یا رقی یا حاجبه باشد حجب جمالی توارث ثابت نخواهد شد
بنابر این هرگاه غرق شود و برادر و برای آنها ولدی باشد و لذریک از این دو نفر متار
میشوند برادر او اگر بوده باشد برای احدا حقین ولد دون دیگری منتقل میشود اما نصیب
ولد مال غیر صاحب ولد بوارث خودش غیر از برادر است مگر آنکه موت منتقل بر موت
منأخر متبیر باشد و همچنین نفعان پس اگر معلوم باشد اقربان موت پسند و نفر متوارث

سبق احدها متوارث
او خواهد بود و
دیگری وارث و
اگر معلوم باشد

نخواهد

در احکام ارث حیوان است

۱۹۶

خواهد بود و هرگاه سبب موت غیر غرق و هدم بوده باشد مثل قتل و حرق و شبیه آن
 نوارث بین المشبهین در سبق و تفارق اشکالی دارد اگرچه اقوی عدم نوارث است
مس پسر بزرگ که حیوان از پدر میبرد با از مادر **ج** از پدر میبرد نه از مادر و مرد
 از پسر بزرگ پسر است که در حال موت پدر زن باشد و از دیگران بزرگتر باشد اگر
 پسر دیگری باشد اگرچه از دختر کوچکتر باشد بلکه اگر چه بعد از پدر تولد پسر شده باشد
مس پسر بزرگ چند چیز را حیوان میبرد **ج** چهار چیز را حیوان میبرد قرآن و انکشتن
 و لباس و شمشیر **مس** هرگاه پدر انکشتن با قرآن باشد شمشیر متعدده داشته باشد تماماً
 بحیوان پیوسته بزرگ میسر است **ج** آنچه لباس است تماماً مثل مله مثل پیراهن و
 زهر جامه و قبا و غیر اینها و اقوی آنست که در صورت تعدد انکشتن و قرآن و شمشیر هر را
 میبرد مثل لباس اگر چه احوط صلح است با ورثه در اینها و در ثواب اگر متعدد از نوع
 واحد باشد **مس** کیفیت احکام صیغ نکاح و منع و تحلیل را بیان فرمائید **ج**
 عقد دائم را بهر یک از لفظ نکاح و تزویج میتوان واقع ساخت و لکن من باب دعا
 کمال احتیاط بهتر و لفظ جاری نمائید صیغه را اولی است **مس** در دختر بکر عاقله
 بالغه رضایت او کافیست یا نه **ج** کافیست و لکن احوط اینست که رضای ولی در
 هر دو واقع شود اما تنبییه و بکر اگر پدر و جد پدری او که ولی میباشد مرده باشند
 آنها بدو اشکال کافیست **مس** اجراء عقد دائمی چند صورت میباشد **ج**
 دران هشت صورت میباشد چنانچه خالی از این نیست که وکیل مرد با وکیل زن صیغه
 میگوید یا مرد با زن صیغه میگوید یا وکیل زن با مرد یا وکیل مرد با زن و در هر صورتی با
 صورتیست که رضا و اذن ولی مراعات باید بشود و لو من باب الاحتیاط مثل آنکه زن بکر
 باشد ولی هم داشته باشد یا غیر این صورت نیست مثل آنکه تنبییه باشد یا ولی نداشته باشد

در احکام و ضعیف نکاح است

۱۹۷

و اینها در صورتیست که ناکح و منکوحه مرد و بالغ باشند و اگر هر دو نابالغ باشند صورت نهم خواهد بود که رضای رضای ولی خواهد بود و رضای زن و شوهر اعتباری نخواهد داشت و چهار صورت دیگر هم هست که مرد بالغ و زن نابالغ یا عکس و علی القدر بین بابا و ولی طفل نابالغ صیغه میگوید یا وکیل بالغ یا بیج و سیزده صورت میشود اول آنکه وکیل زن یا وکیل مرد صیغه میگوید و زن بکر باشد و ولی حاضر باشد یا شلد را بنصورت وکیل زن احتیاطا هم از جانب زن وکیل میشود و هم از جانب پدر یا جد پدری و این پنجند قسم جایز است که خوانده شود لکن اولی و احوط رعایت جمیع است اول آنکه وکیل زن میگوید أَنْتُكَ مُوَكَّلَتٌ مُوَكَّلَتِي عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ و اگر اسم ناکح را بعد از مُوَكَّلَتٌ و اسم منکوحه را بعد از مُوَكَّلَتِي و مقدار مهر را بجای عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ ذکر نماید ولی خواهد بود پس وکیل مرد بلا فاصله بگوید قَبْلُ الْنِكَاحِ لِيُوكَلِّي عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ و غیر آنکه وکیل زن بگوید زَوَّجْتُ مُوَكَّلَتِي عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ وکیل مرد بلا فاصله بگوید قَبْلُ الْتَزْوِيجِ لِيُوكَلِّي عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ وکیل زن بگوید زَوَّجْتُ مُوَكَّلَتِي عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ وکیل مرد بگوید قَبْلُ الْتَزْوِيجِ لِيُوكَلِّي عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ وکیل زن اسم ناکح و منکوحه را ذکر خواسته باشد نماید پس وکیل زن مثلاً بگوید زَوَّجْتُ مُحَمَّدًا زَيْنَبَ عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ وکیل مرد میگوید قَبْلُ الْتَزْوِيجِ لِيُوكَلِّي عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ پنجم در صورتیست که اسم ناکح و منکوحه و ذکر ولی منکوحه وکیل زن بگوید أَنْتُكَ تَقَسُّ مُوَكَّلَتِي زَيْنَبَ وَكَأَنَّهَا وَ عَنْ آبِهَا أَوْ عَنْ جَدِّهَا مِنْ مُوَكَّلَتِي مُحَمَّدٍ عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ وکیل مرد بگوید قَبْلُ الْنِكَاحِ لِيُوكَلِّي عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ ششم وکیل زن بگوید زَوَّجْتُ بِنْتَ مُوَكَّلِي

در صیغ نکاح است

۱۹۸

مِنْ مَوْلَاكَ عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ وَكُلُّ مَرْءٍ يَكُونُ قَبْلَهُ لَوْ كَلَى عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ
 بِمَهْمَرٍ وَكُلُّ زَنْ يَكُونُ أَنْ تَكُنْ زَيْنَبٌ مِنْ مَوْلَاكَ عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ وَكُلُّ
 مَرْءٍ يَكُونُ قَبْلَهُ لَوْ كَلَى عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ صَوْتًا زَوْجًا أَنْ زَنْ وَمَرْءٌ يَكُونُ
 جَارًا نَمَانْدَ وَزَنْ وَلَمْ يَدَا شَرْهَ بَاشَدَ وَبَكْرَنْ بَاشَدَ بَاشَدَ زَنْ يَكُونُ زَوْجًا
 نَفْسٍ عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ بَاشَدَ مَرْءٍ يَكُونُ قَبْلَهُ الزَّوْجُ وَيَجِي نَفْسٍ عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ
 بِأَبْنِكَ زَنْ يَكُونُ أَنْ تَكُنْ نَفْسٍ عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ بَاشَدَ مَرْءٍ يَكُونُ قَبْلَهُ نَفْسٍ هَكَذَا
 بِأَنْكَ زَنْ يَكُونُ زَوْجًا نَفْسٍ بِأَنْ يَزِنَ أَوْ يَزِنَ جَلًا عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ بَاشَدَ
 يَكُونُ قَبْلَهُ الزَّوْجُ وَيَجِي نَفْسٍ عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ بِأَبْنِكَ زَنْ يَكُونُ أَنْ تَكُنْ نَفْسٍ
 نَفْسٍ عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ بَاشَدَ مَرْءٍ يَكُونُ قَبْلَهُ هَكَذَا وَكَرِي صِفَةً بِأَنْ يَكُنْ جَارًا
 نَمَانْدَ زَنْ يَكُونُ بِأَنْ يَكُونُ بِأَنْ يَكُونُ بِأَنْ يَكُونُ بِأَنْ يَكُونُ بِأَنْ يَكُونُ بِأَنْ يَكُونُ
 بِأَنْ يَكُونُ بِأَنْ يَكُونُ بِأَنْ يَكُونُ بِأَنْ يَكُونُ بِأَنْ يَكُونُ بِأَنْ يَكُونُ بِأَنْ يَكُونُ
 قَبْلَهُ نَفْسٍ هَكَذَا بِأَبْنِكَ بِأَنْ يَكُونُ بِأَنْ يَكُونُ بِأَنْ يَكُونُ بِأَنْ يَكُونُ بِأَنْ يَكُونُ
 الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ بَاشَدَ مَرْءٍ يَكُونُ قَبْلَهُ نَفْسٍ هَكَذَا بِأَبْنِكَ بِأَنْ يَكُونُ بِأَنْ يَكُونُ
 زَيْنَبٌ عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ بَاشَدَ مَرْءٍ يَكُونُ قَبْلَهُ نَفْسٍ هَكَذَا بِأَبْنِكَ بِأَنْ يَكُونُ
 مَرْءٌ بِأَنْ يَكُونُ بِأَنْ يَكُونُ بِأَنْ يَكُونُ بِأَنْ يَكُونُ بِأَنْ يَكُونُ بِأَنْ يَكُونُ بِأَنْ يَكُونُ
 صَوْتًا وَكُلُّ صِفَةٍ هَارَ بِأَنْ يَكُونُ وَكُلُّ بِأَنْ يَكُونُ بِأَنْ يَكُونُ بِأَنْ يَكُونُ بِأَنْ يَكُونُ
 وَكَرِي وَكُلُّ زَنْ يَكُونُ بِأَنْ يَكُونُ مَرْءٍ أَنْ تَكُنْ وَكُلُّ نَفْسٍ مَوْلَاكَ زَيْنَبٌ مِنْ مَوْلَاكَ
 تَجْمَعُ عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ بَاشَدَ مَرْءٍ يَكُونُ قَبْلَهُ النِّكَاحُ وَالزَّوْجُ لَوْ كَلَى عَلَى الْمَهْرِ
 الْمَعْلُومِ كَفَا بَاشَدَ صَوْتًا هَارَ بِأَنْ يَكُونُ زَنْ بِأَنْ يَكُونُ بِأَنْ يَكُونُ بِأَنْ يَكُونُ
 نَمَانْدَ بِأَنْ يَكُونُ بِأَنْ يَكُونُ بِأَنْ يَكُونُ بِأَنْ يَكُونُ بِأَنْ يَكُونُ بِأَنْ يَكُونُ بِأَنْ يَكُونُ

زَوْجًا بَاشَدَ
 زَيْنَبٌ مِنْكَ
 وَكُلُّ نَفْسٍ هَارَ
 وَلَا يَكُونُ عَلَيْهَا
 عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ
 بِأَنْ يَكُونُ
 قَبْلَهُ نَفْسٍ هَكَذَا
 بِأَبْنِكَ بِأَنْ يَكُونُ

در صیغ نكاح است

۱۹۹

الا بصيغة ستم كه تلفظ بان نبايد كرد و اما صور پنجم و ششم و هفتم و هشتم كه
 از اقسام مذكوره پس ايجاب را از قسمي بايد برداشت و قبول را از قسم ديگر و ذكر هر يك
 بنفصل مورت تطويل است صور نهم را نكه هر دو صغير باشند و بولا عقد كنند پس
 ولي دختر مېكويد زَوْجًا بَنِي عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ ولي پسر بلا فاصله مېكويد
 قَبْلَكَ الزَّوْجَ لَا بَنِي عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ با ولي دختر مېكويد زَوْجًا بَنِي
 وَلَا بَنِي عَلَيْهَا عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ ولي پسر مېكويد قَبْلَكَ الزَّوْجَ لَا بَنِي وَلَا بَنِي عَلَيْه
 عَلَى الصَّدَاقِ الْمَعْلُومِ با آنكه بجاي زَوْجًا آنحضرت بگويد واحوط ترك جمع بين اين
 دو لفظ است در صيغة واحد وَهُوَ أَنْكَحْتُ وَزَوْجًا بَنِي زَيْنَبٍ مِنْ ابْنِكَ مُحَمَّدٍ
 عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ و باقى صور نها از انچه مذكور شد ظاهر ميشود و بايد كه مركب
 و كالت بشود از طرفين عارف بمرتبت بوده باشد بخوبى اعراب و مخارج حروف را
 صحيح ادا نمايد الفاظ را غلط ادا نكند و همچنين مراعات وقف و وصل را نيز بر وجه
 صحيح بايد نمايد على الاحوط والا ولى و اما منع پس دران تعيين مدت و مبلغ
 شرطت پس و كبل زن مېكويد مَنَعْتُ نَفْسَ مُوَكَّلَتِي مِنْ مُوَكَّلِكَ مِنْ الْأَرْبَعِ إِلَى طَائِفَةِ
 الثَّمَنِ بِدَرَاهِمٍ پس و كبل مرد مېكويد قَبْلَكَ لِمُوكَلِّي هَكَذَا با آنكه و كبل زن بعد از
 مدت و مبلغ بگويد مَنَعْتُ نَفْسَ مُوَكَّلَتِي مِنْ مُوَكَّلِكَ فِي الْمُدَّةِ الْمَعْلُومَةِ بِالْمَبْلَغِ الْمَعْلُومِ
 پس و كبل مرد مېكويد قَبْلَكَ لِمُوكَلِّي هَكَذَا و اگر مرد وزن هر دو صغير را خواست
 باشد جاري نمايند بدو و و كبل غير پس زن كويد مَنَعْتُ نَفْسِي فِي الْمُدَّةِ الْمَعْلُومَةِ
 بِالْمَبْلَغِ الْمَعْلُومِ و مرد مېكويد قَبْلَكَ لِنَفْسِي هَكَذَا و اجاب را است بجاي منع لفظ أَنْكَحْتُ
 و باز زَوْجًا بگويد لكن با قيد مدت مثل اَبْنِكَ زَن بگويد اَنْكَحْتُ نَفْسِي مِنْ هَذَا الزَّوْجِ
 إِلَى شَهْرِ بَارْبَعٍ شَاهِدَاتٍ با آنكه بگويد زَوْجًا نَفْسِي فِي الْمُدَّةِ الْمَعْلُومَةِ بِالْمَبْلَغِ الْمَعْلُومِ

در احکام طلاق است

۲۰۰

باب اینکه زن بگوید انکحک و زوجتک نفسی فی المدة المعلومه بالمتبع المعلوم
 مرد در هر یک از این صغرها بگوید بلا فاصله قبلت نفسی هكذا و کذا بگوید
 این صغرها میتوان نمود و اگر هر دو بخوانند که جمع شود بهتر است که چه لازم است
 پس جاری ساختن یک نفر ايجاب و قبول در صغر دوام و منعه کافست تا هیچ
 بی کافست لکن احوط اینست که یک نفر ايجاب و قبول در صغر دوام و منعه جاری سازد
 بلکه دو نفر بخوانند یا تمکن و اگر دو نفر تمکن نباشد خواندن یک نفر ضرر ندارد اگر چه
 زوج بنهائی بخواند و کالت از زوج و اصله از جانب خود عقد واقع بسیار
 باین نحو تمت نفسم موكلی نفسی فی المدة المعلومه بالمتبع المعلوم بعد بلا فاصله
 بگوید قبلت نفسی هكذا و بداند که عقد نکاح بجمع اقامش قابل شرط سابقه است
 که منافی مقتضای عقد نباشد پس هر چه از این قبل شرط که در متن عقد واقع شود
 وفاء بان واجب لازم است پس کفایت احکام و شرائط طلاق فرایان فرما باشد
 بداند که طلاق بر سه قسم است طلاق باین و طلاق رجعی و طلاق عتد اما طلاق باین
 پس آن عبارتست از طلاقیکه صحیح نیست از برای طلاق دهند رجوع بزوجه بدین عقد
 یا بجهته عدم عتد یا بمره چون طلاق یا ثمره و زوجة غیر مدخوله بها و صغره و یا بجهته
 عدم امکان رجوع در عتد ابتداء اگر چه فی الجملة ممکن الرجوع باشد چون طلاق مغلصه
 و مبارات مادامیکه زن رجوع ننماید ببله پس زوج را نمیرسد که رجوع نماید ببله
 مادامیکه زوجة مغلصه یا مبارث رجوع ننموده ببله و همچنین است زنیکه سر طلاق
 داده شود که بعد از طلاق اول و ثانی عقد با رجوع کرده باشد زوج پس طلاق ستم
 در حوت حرام میشود که نمیشوند رجوع یا عقد کنند مگر بعد از محلل اگر نخواهد او را
 بکشد بعقد جدید و اما طلاق رجعی پس عبارتست از طلاقیکه صحیح است بان طلاق رجعی

در احکام طلاق است

۳۰۱

زوج بزوج مطلقه در اثناء عدّه و میبواند هم که رجوع نکند و اما طلاق عتی
 عبارتست از هر سه طلاق که بعد از اول و ثانی ان رجوع و مواضع هر دو اتفاق
 یفتد پس در طلاق سیم حرام میشود بر زوج در باره حقه و حرام میشود بر زوج در
 باره جاریه در هر طلاق ثانی و لکن حرم ثابت تا وقتی که محلل واقع شود یا اینکه
 ان زوج شخصی دیگر که بالغ باشد او را بعد دوام اخبار کند و وطی قبل از این
 متحقق شود پس در این صورت این زوج ثانی هرگاه او را طلاق دهد یا بهمزوج
 میشود که زوج اول او را بعد از انقضاء عدّه اش اگر صاحب عدّه باشد اخبار
 نماید بعد دوام با انقطاع و این طلاق عدّی یا بنحو که تفسیر کردیم برسد بنحو
 طلاق نهم پس در مرتبه نهم حرام مؤبد خواهد شد اگر حقه باشد اما ان طلاق
 رجوع واقع شود بعد از طلاق اول و ثانی ان بدو وطی یا اینکه بعد بعد او را
 اخبار نماید بعد از طلاق اول و ثانی اگر بعد از هر طلاق عدّه اش منقضی شده
 باشد اگر چه در این صورت وطی نیز عمل آورده باشد پس این قسم نیز اگر چه بطلاق
 سیم حرم متحقق میشود که محتاج بحلل مزبور خواهد بود لکن تحریم ابدی حاصل
 نمیشود اگر برسد بطلاق نهم بلکه همین نحو یعنی با رجوع بدو وطی در اثناء عدّه یا
 با عقد بعد از طلاق اول و ثانی در صورت عدم عدّه هر قدر زیاد شود اگر چه
 بعد طلاق برسد بشرط حصول محلل مزبور بعد از طلاق سیم حرام مؤبد نمیشود
 انضبعه بر زوج مطلق پس از آنچه ذکر شد ظاهر شد فرق میان طلاق عتی و غیر ان
 زیرا که در طلاق عتی تحریم ابدی چنانچه ذکر شد در مرتبه نهم حاصل میشود بخلاف
 غیر عتی و در عتی بعد از طلاق اول و ثانی در هر سه طلاق رجوع با مواضع معتبر است
 بخلاف سایر اقسام طلاق رجعی که رجوع بتیمائی در اتمام عدّه با عقد مجزّه یا بعد عدّه

در احکام طلاق است

۳۰۲

کافیت اگر چه وطی حاصل نشود و بدانکه شرط است در مطلق بلوغ و عقل و اخبار
و قصد پس اعتباری نیست بطلاق صبی و مجنون و سکران و مجبور بطلاق و شرط
در مطلقه زوجیت بعد دوام و شرط است در صحت طلاق که عدلین استماع صبیغه طلاق
نمایند و اینکه ضعف در طهر غیر موافق باشد و اینکه انضعیفه حائض و نساء نباید
در چنین طلاق بشرط حضور شوهر یا اگر در سفر باشد و بخواد طلاق بگوید و نمی تواند
اورا که استعلام از حال ضعف نماید یا اینکه ضعفه حامل باشد صحیح است طلاق درین
حیض و خلل از حیض و نفاس در این فرض معبر نیست و نیز شرط تلفظ بصیغه
طلاق بلفظ عربی مکرر در اخس که ایما و اشاره مفهم در طلاق آن کافیت و باید معلق
نباشد بر شرطی که ممکن باشد وقوع و عدم وقوع آن مثل قدم مسافر و بخوان همچنین
معلق نباشد بر صفت مقطوعه الحصول مثل طلوع شمس و غیره بدانکه طلاق برود
قسم است یکی طلاق بدو عوض و دیگری طلاق با عوض و این بر دو قسم است اول آنکه اگر
صیغه از طرف زوجه باشد فقط در غیر کراهت از طرفین موجود باشد هم از طرف زوج
و هم از طرف زوجه اول از قسم دوم طلاق با عوض که کراهت صیغه از طرف زوجه
فقط موجود باشد طلاق خلع است که کراهت زوجه در آن فقط معبر نیست و
معبر نیست که آنرا بصیغه خلع جاری ساخت بلکه بصیغه طلاق نیز واقع میشود با حصول
شرائط قسم در غیر مبارات است که کراهت طرفین شرط در آن و لازم نیست بصیغه
مبارات آنرا واقع سازند بلکه بصیغه طلاق نیز واقع میشود علی الاقوی اما کفیت
صیغه هر یک پس در طلاق رجعی چنانچه زوج خواسته باشد که خود صیغه طلاق را
جاری نماید بگوید زوجی طالق می طالق طلقه می طالق می و اگر وکیل زوج بگوید یا
بجای زوجی زوجه موکلی بگوید و لا بد است در آن از لفظ صیغه بخوبی ذکر شود و اگر

در افساطلاق است

۲۰۴

پس بلافاصله و قبل مرد کوبد فیجی چنانچه مختلعه علی المذلول والا بر او فی طلاق طلقه
فیجی طلاقه و در این شرط ذکر لفظ طلاق بعد از خلع چنانچه در صیغ مذکوره آنجا
افتاده خلاف احوط است اینچنینکه در صیغ مزبوره رعایت شد چنانچه در
مبارات بلا اشکال واجب است ذکر طلاق بعد از لفظ مبارات و اما صیغه مبارات
مثل صیغه خلع است در جمیع آنچه ذکر شد مگر اینکه در اینجا و قبل زن بسیارها باین نحو
در موضع لخلعها و و قبل شوهر یا خود شوهر میاورند بگوید در موضع مختلعه و جمیع آنچه
اعبار و شرط شد است در خلع در اینجا نیز معنی و شرط است علاوه بر این چند چیز در
مبارات اعتبار شده که در خلع اعتبار نشده و بهین جهت فرق حاصل میشود میان خلع و
مبارات اول آن چند چیز است که اعتبار شده در اینجا و در خلع اعتبار نشده که اهل صحیح
از طرف این است چنانچه گذشت در غیر فدی با بد بقتل مهر یا کسر باشد نیز با در اینجا
خلع که این شرط در آن معتبر نیست بسم اجماع اصحاب بر وجوب ذکر طلاق بعد از
لفظ مبارات و در خلع که در لزوم آن بعد از لفظ خلع خلاف است اگر چه احوط رعایت شد
چنانچه گذشت چهارم هر دو از ذکر آنرا است در موضع مبارات و در خلع اگر چه رعایت
احتیاط طریق سداد و نجاست و الله العالم بحقایق الاحکام پس عقد کافض
صحیح است این صحیح است پس ولا یت طفل مخون متصل ببلوغ که با پدر و
جد است هرگاه پدر یا جد عقد کردند بعد از بلوغ یا عاقل شد اختیار فیخ دارند این صحیح
اختیار فیخ ندارند مگر آنکه معلوم شود که مفقودان کرده اند پس در اختیار
داشتن حاکم یا وصی در عقد طفل چه صورت دارد **ج** اشکال است پس هرگاه دختر
زنی را عقد کند و مفارقت نماید یا شخصیکه با او حرام میشود ندیده که آنند **ج** پدر شوهر
و پسر پدر شوهر و پسر شوهر و پسر شوهر هر چه باشد و با این حرام مؤمنند

در احکام نکاح فصولی

۳۰۵

مس هرگاه زن را عقد نمایند پیش از مقاربت او دختران زن با خواهرش میشود
 او محرمت بانه **ج** محرم نیست و اگر مقاربت اتفاق افتاد دختر محرم میشود لکن
 خواهر زن محرم نمیشود تا **مس** هرگاه زن را عقد کرد و مقاربت کرده متولد
 خواهران زن را با دختران زن را عقد کند بانه **ج** نازن در جباله او است نمیشود
 عقد کند بلا اشکال **مس** دختر برادر زن و دختر خواهر زن را بجز اذن زن نمیتوان
 بعقد در آورد بانه **ج** نمیتواند بلی هرگاه بعد از عقد اجازه کند هیچ است **مس**
 کسیکه زن را بجهت خود یا خاله خود کند دختر ایشان بان حرام میشود بانه **ج** بل حرام
 مؤبد میشود **مس** کسیکه دو کهنه داشته باشد که هر دو خواهر باشند و طی ایشان
 جمعا جائز است بانه **ج** جائز نیست **مس** در عقد دائم زباده از چهار زن اذاد
 داشتن جائز است بانه **ج** جائز نیست بخلاف انقطاع که هر چه باشند ضرر ندارد
 و همچنین جمیع در ملک همین هر چه باشند ضرر ندارد **مس** هرگاه کهنه بر اذن و
 اجازه زن حره عقد کنی جائز است بانه **ج** جائز نیست بلکه عقدان باطل است
مس هرگاه حره را بر سر امر بیاورند و علم باین مطلب نداشته باشد اخبار فسخ
 دارد بانه **ج** اخبار فسخ عقد خودش را دارد **مس** زن شوهر دارد و زنیکه
 بداند در عین است عقد کند چه صورت دارد **ج** حرام مؤبد میشود اما اگر
 نداند که در عده است عقد باطل است و اما اگر مقاربت سازند حرام مؤبد است
 و اگر اولادی هم رسد اولاد شبهه است و ملحق بپدر است و احتیاج بطلاق
 دادن از زن هم نیست **مس** اگر کسی زن را که محرم باشد عقد کند و راجحه صوته
 دارد **ج** حرام مؤبد میشود و اگر جاهل باشد همین عقد باطل است **مس** اگر
 شخص زن خود را پیش از نرسد سالگی افضا کند حکمش چیست **ج** وطی او حرام مؤبد

در احکام فروع نکاح است

۲۰۶

میشود و اما از حیال او بیرون نمیرود و تمام مهرش را باید بدهد پس هرگاه
که نعوذ بالله با پسری وطی کند یا پیش از بلوغ یا بعد از بلوغ مادر و خواهر
و دختران پس بروطی حرام مؤبد میشود بانه **ج** بی حرام مؤبد میشود
هرگاه مردی بداند که شوهر زن بسفر رفته و خبر وفات او ندارد و ضعیفه
میگوید شوهرم وفات کرده اما متهمه باشد انمرد میتواند اضعیفه را بعقد خود
در آورد بانه **ج** نمیتواند بنا بر احتیاط بلکه اگر متهمه هم نباشد مکروه صورتی که
از برای هر دو یقین بموت حاصل شود پس از برای مردی که داده دارد نکاح
کند زیرا که صلاحیت دارد از برایش نظر کردن بر موی و محاسن او جایز است
بانه **ج** بی جایز است اگر بقصد لذت نباشد پس نظر کردن بر محارم خود
عورتشان چه صورت دارد **ج** جایز است پس نظر کردن بر وجه و کفین
اجنبه بدو لذت و در پی حرام است بانه **ج** حرام نیست در مقام حاجت و در
ان احتیاط شد بدینکه انست پس نکاح کردن برای کسی که تبرئه ان بجز اینست
واجب است بانه **ج** بی واجب است پس استثناء یعنی طلب می کردن حرام است
ج حرام است اگر چه خوف از او داشته باشد که اگر استثناء نکند بجز اینست پس
هرگاه ضعیفه بشرط بکارت خود را بعقد غیره داده و در حالیکه تبییه باشد شوهر
اخبار فسخ دارد بانه **ج** اگر در ضمن عقد شرط بکارت کرده باشد اخبار فسخ دارد
و الا فلا پس هرگاه احتیاطا در ضعیفه نکاح اول ضعیفه فارسی را بخواند و بعد
تلفظ بعربی بنما بد جایز است بانه **ج** بی جایز است پس هرگاه ضعیفه خود را بعقد
غیره داده مشروط باینکه او را مثلاً از نجف بیرون نبرد این شرط جایز است بانه **ج**
بی جایز است و باید بدزوج بشرط خود وفا کند پس هرگاه کسی بد دیگری نوشت که دلالت

در فروع نکاح است

۲۰۷

معهتر را بعد من در او وجه صورت داد **ج** جائز است **س** هرگاه زوج
 باز وجه یکی با هر دو راضی نباشند با جبر اذن دهند در عقد چه صورت دارد **ج**
 صحیح نیست مگر آنکه بعد راضی شوند و اجازه کنند و لکن احتیاط در اعاده صیقه
س اگر کسی بگوید فلان زن کنیز معین را بکشیانه روزت حلال کردم کتاب میکند
 بانه **ج** بلی کفایت میکند لکن احوط عدم الکفای بفارس است در تحلیل پس
 باید بگوید احوط است که بگوید قبالت **س** در عقد فضولی
 هرگاه وکیل زن بگوید زوجنها من علی الصداق المعلوم و در جواب مرد بگوید
 قبالت کفایت میکند بانه **ج** بلی کفایت میکند و همچنین اگر باین صیقه بگوید
 انکتهما و زوجنها آباء علی الصداق المعلوم و در جواب بگوید قبالت کافیت
س جائز است از برای مسلم اینکه نکاح کند غیر کتابه را ابتداء بانه **ج** جائز
 نیست و همچنین جائز نیست که زن مسلمه بعتقا کافر را بد **س** از برای مؤمنه
 جائز است که بعتد مخالف را بد بانه **ج** بعد نیست جواز آن و لکن احتیاط
 ترک نشود **س** اگر کسی زن را بمبلغ معین منقطع کرد و شرط نمود که نفقه و کسوة
 او را بدهد بعد از دخول مدتش را بخشد حکمش چیست **ج** باید تمام مهر را
 بدهد و لکن در نفقه و کسوة اشکالت **س** هرگاه زن را منقطع کرد و پیش
 از دخول مدتش را بخشد مهرش با و میرسد بانه **ج** بلی نصف مهرش را باید
 بدهد **س** زن منقطع مدتش میرسد بانه **ج** ارث نمیرد و حق مضاجعه و شوق
 زمان عده هم ندارد و اگر حمل داشته باشد خرج زمان حمل با و میرسد **س** زنیکه
 منقطع است هرگاه مقاربت نشد مدتش را بخشد یا اینکه مدتش بسر رود یا
 عده نگاه دارد بانه **ج** عده ندارد اما اگر شوهرش وفات کند عده وفات باید بپردازد

در فروع نکاح است

۲۰۸

من منقطع را در حیض میتوان مذتش را بنفشید بانه **ج** بلی میتوان بخشد
 بخلاف عقد دائمی که در حیض طلاقی و صحیح نیست **س** عتد منقطع چه قدر است
ج اگر حیض بیاید باید در حیض بگذرد و اگر نبیند چهل و پنج روز بگذرد کافیست
 و اگر حل داشته باشد بعد نیست بعد از وضع حملش عتد اش تمام شود لکن خالی از
 اشکال نیست احوط مراعات ابعداً لا جلیب است **س** هرگاه زنی بامری مجرم
 با غیر مجرم حتی مادر و فرزند که خواسته باشد اما نه با تطهر عورت بگذر کند
 حکم چیست **ج** کبسه با چیز دیگر در دست کند که دست ایشان بر عورتی که حرام
 لمس آن نرسد و همچنین نظر کردن نیز حرامست لکن در حال اخبار نه اضطرار **س**
 نظر کردن غلام بر بلی که بی خود پالمس نمودن بیدار چه صورت دارد **ج** جائز است
 و هیچ قسم محرم نمیشود مگر اینکه دخترش را بعد از در آورد و لو بی کاست اوقت
 تحقق محرمیت واقع بشود اگر دختر کیوه باشد با آنکه ولی دختر اجراء عقد کند یا باذن
 و اجازه او عقد واقع شود **س** هرگاه زن غیر بیته که پنجاه سال تمام باشد که
 سال تمام نداند در عقد باشد و عالمی ایشان را عقد کند چه صورت دارد **ج**
 حرام مؤبد میشود و اگر ندانند و بعد از مقاربت معلوم شود نیز حرام ابدی میشود
س هرگاه باذن شوهر از نفوذ بالله کسی نکند با اینکه در عقد باشد بر این شخص
 حرام میشود بانه **ج** بلی حرام ابدی میشود ولی در زانی شرطیست که عتد رجعت باشد
س زنیکه در عتد رجعت میرد شوهرش ارش میرد بانه **ج** بلی از او ارش میرد
 و همچنین بعکس **س** زن بر بلی مجرم میشود نظر کند بانه **ج** نمیشود
 بر کردن جائز نیست و همچنین بعکس اما بر مرد واجب نیست بیوشد بدن خود را لکن
 نهی از منکر کند از نگاه کردن و اعانت بر معصیت هم نماید **س** نگاه کردن بیدن

از وضع حمل و
 گذشتن چهل و
 پنج روز اگر
 حامله باشد و
 شوهرش بمیرد
 عتد اش ابعداً
 لا جلیب است

در فروع نکاح است

۲۰۹

مهره پیش از تکلیف چه صورت دارد **ج** اخطا نظر نکنند و همچنین زنهای بد
و موی خود را ز پیرمهر غریب بپوشند **مس** زنهایی که مو و بدنشان را از ناخوش
نپوشند مثل ابلات و بادیه نشینان چه اعراب و چه غریب چه صورت دارد
ج باید مردان چشمهای خود را از ایشان بپوشند **مس** زن زانیه عده دارد یا نه
ج ندارد لکن احوط صبر کردن تا معلوم شود که حمل دارد یا نه **مس** دختر
زانیه یا مادر زانیه را زانی بکند جایز است یا نه **ج** جایز نیست لکن اگر خود زانیه
بکند ضرر ندارد اگر از راه دیگر موجب حرامت آید نه باشد **مس** هرگاه زوج
مهری معین کرد از برای زوج و قصد دادن آن را ندارد عقدهش صحیح است یا نه **ج**
بلی عقدهش صحیح است **مس** هرگاه زن قابل تمتع بوده باشد و زوج خود را تمتع
کنند ناشزه است یا نه **ج** بلی ناشزه است و مستحق نفقه و کسوه و سکنی میباشد
مس مدت منقطع را شخص بخشد یا سزاوارد در عده جایز است که او را بقصد خود
دراورد یا نه **ج** جایز است **مس** زنیکه مانع شود شوهر را از مقابله بدو
عذر حکم چیست **ج** نفقه و کسوه و سکنی ندارد اما میتواند مهر یا بکسوس
هرگاه زن صنفه شود بشرط آنکه شوهر با او مقاربت نکند صحیح است یا نه **ج** صحیح است
و تمتع دیگر غیر از مقاربت با او جایز است **مس** هرگاه مرد خدمتی بدو رضایت
خود بفرماید معصیت دارد یا نه **ج** جایز نیست اما زن اگر اقدام بان نمود
نمی تواند اجرت خدمت از مال شوهر بردارد اگر بقصد تبرع بوده باشد **مس**
بر زوج نفقه و کسوه و سکنای زن دائمی واجب است یا نه **ج** بلی واجب است
مگر آنکه ناشزه باشد و هرگاه نفقه یا کسوه یا سکنی را ندهد بن است بر زن
مس هرگاه زنی درستی هست که ممکن است حایض شود یعنی در سن منتهی بلوغ

در ایجاب رضاع است

۲۱۰

لکن حیض نمیپند و شوهرش میخواهد که او را طلاق بدهد حکمش چیست **ج** اگر
مقاربت شده سه ماه شوهرش با او مقاربت نکند و بعد طلاق دهد او را و بعد
سه ماه دیگر هم عده بدارد **س** هرگاه زنی بعد از طلاق یک ساعت گذشت وضع
حالتش شده عده اش گذشته بانه **ج** بی محض وضع حالتش عده اش گذشته **س**
ضعیف و بانیه و غیره بخوله عده طلاق دارد بانه **ج** عده طلاق ندارد اما عده
وفات را دارد اگر چه منقطع باشد **س** هرگاه مردی در سفر وفات کند اول
عده زوجه اش از چه وقت **ج** از وقت خبر رسیدن بضعفه است اگر چه بعد از
ده سال باشد **س** کیفیت تحریم و محرمیت رضاع و سبب از بیان فرمائید **ج**
اگر زنی شیر دهد بطفل اولاد زنی و اولاد اولاد زنی از زن چه رضاعی باشد
و چه زنی هر چه بیاید و پدر و مادر او هر چه بالا روند تمام با بن طفل حرامند
و اما اولاد رضاعی زن که اولاد رضاعی طفل نیستند بلکه از شیر شوهر دیگر شود
بر طفل حرام نیستند اما شوهر ضعیفه که صاحب شیر است و خویشانش آنچه برای
شمرده شده علاوه بر آن اولاد رضاعی انهم هر چه با بن روند و عمو و عمه مرد و خاله
و خالوی او هر چه بالا روند رضاعی و زنی بر آن طفل حرامند **س** اولاد زنی
این ضعیفه را و اولاد زنی رضاعی شوهر این ضعیفه که صاحب شیر است بر بن طفل
شیر خوار حرام است بانه **ج** بی حوام است زیرا که در حکم اولاد او نیستند **س**
اولاد رضاعی ضعیفه بر بن طفل محرمند بانه **ج** محرم نیستند لکن احوط آنرا
نمودن نکاح است اما برادر و خواهر طفل شیر خوار بر اولاد زن و انهم محرم
و اگر احتیاط کنند و بعقد بکد بکنایند بهائات و همچنین خواهرهای طفل
خوار شوهر ضعیفه شمرده همین حکم را دارد **س** رضاع چند شرط حاصل شود

در احکام رضاع است

۲۱۱

ج بهشت شرط واقع بشود اول آنکه شیر از زن حتی باشد نه از مېت و نه از مرد
و غیره و دوم آنکه از حمل یا تولد طفل از حلال یا شبهه بهم رسیده باشد نه از حرام
آنکه از پستان بخورد نه آنکه بخلقش بریزند چهارم آنکه شیر خالص باشد نه آنکه
چیزی مخلوط آن باشد مگر آنکه آنچه منهلک باشد پنجم آنکه شیر از یک شوهر
باشد پس اگر زن شهوره طلاق گرفته و زن دیگری شد موافق شرع حمل شود
و شیرش متصل بود نزد یک وضع حمل که شده دفعه مثلاً طفلی باشد داد
که وضع حمل شد از این شوهر ثانی بعد پنج دفعه دیگر هم شیر داد فشرح نمیکند
س اگر شیرش قطع شد بود بجهت حمل یا زهر رسید این شیر از شوهر اول
یا از شوهر ثانی **ج** از شوهر ثانی آشتی آنکه طفل باید در بین دو سال باشد
که اگر یک دفعه آخر مثلاً بعد از بیست و چهار ماه شیر بخورد فشرح نمیکند اما
ضعیفه شیرده هر چه از وضع حمل گذشت باشد ضرر ندارد و فشرح نمیکند
هفتم آنکه طفل مریض نباشد و شیر را قی نکند و اگر چنین باشد احتیاط کند بیک
نکاح و نظر محرمانه هشتم آنکه طفل آنقدر شیر نخورد که از این شیر پدید
کوشی و پند و استخوانش قوت گرفته یا بکشد نه روز متصل شیر بخورد که
شیر دیگری با طعام در بین نخورد مگر قلبی که غذا بان صدق نماید یا با نزد شیر
متصل شیر بخورد و اگر زمان قلبی صبر کند و نفس نازه کند و بخورد که یک مرتبه
کند تمام یک مرتبه است اما باید شیر دیگری در بین فاصله نشود پس هر یک از این ستر
قسم با شرائط مذکوره فشرح نمیشود اما در ده مرتبه چون بعضی قائل اند
فشرح نمیشود را احتیاط کند **س** اگر بکزن شیر کامل بصد طفل بدهد از شیر یک
شوهر هر آن طفلها با او با هم و با شوهرش محرم میشوند **ج** بل تمام با هم

و شوهرش

(در احکام رضاع عیست)

۲۱۲

و با شوهرش محرم میشوند پس هرگاه زنی شیر دهد پس بر او دختر برآ
از شیر یک شوهر خواهر و برادر این طفل با هم محرم میشوند باین **ج** محرم
نمیشوند ولی بهتر آنست که احتیاط کنند در نکاح پس مادر رضاعی زن و
دختر رضاعی از زن مدخوله بر شخص حرامند مثل نسبی باین **ج** بی حرامند
پس هرگاه طفل صغیره را مادر شخص یا زن پد او چه بند و چه آزاد با جد یا
زن پد یا خواهر یا زن برادر او و با اولاد خواهر او و با اولاد برادر او
و با اولاد ایشان شریک مل دهند چه صورت دارد **ج** ان طفل صغیره را شخص
حرام میشود ابتدا و اگر در عقد ان شخص باشد باطل میشود عقد پس اگر مادر زن
از شیر پد زن یا غرضان یا زن پد زن از شیر پد زن شیر دهد طفل شخص را چه
اذا این زن باشد طفل چه از زن دیگر این زن بر او حرام میشود باین **ج** بی این
زن حرام ابدی میشود زیرا که پد طفل تمسوا ند دختر صاحب شیر را گرفته باشد
و همچنین اولاد نسبی موضع را پس اداب رضاع را بیان فرماید **ج** اداب
رضاع سنت است اخبار کردن دایه مؤمنه عافله عقیقه جمیده و مکروه است اخبار
کردن دایه که عقل و اخلاق و غیر اثنی عشری باید صورت باید سیرت پاک خلق با
آنکه خیر او و حرامزاده با اولادش حرامزاده باشند زیرا که شیر را ناثر زبانه است
در مزاج طفل و بهتر از همه مادر طفل است و سزاوار است که اجرت بگیرد و ولی
اینست که شوهر اجرت بدهد و اگر زبانه را زده بر اجرت بگیرد میتواند که طفل را
از او بگیرد و بدایه بدهد و سنت است که زنهارا نمی کنند که بهر کس شیر بدهند
شاید بوقت ظاهر شود که خواهر خود را گرفته و سنت است که خویشان رضاعی را
حرم بدارند اما ارث و حقه های نسبی را نمیرند و همچنین سنت است که طفل را دو سال

در کناهان کبیره است

۲۱۳

کامل شپرد دهند مگر بجهت ضرورت که زیاد تر با کثیر شود ضرر ندارد
 کناهان که اجتناب از آنها لازم است و از کناهان کبیره شمرده میشوند بنا
 بر اینست که کناه کبیره که علامت آن در کتاب قواعد و تحریر فرموده اینست که
 حق تعالی بر آن وعده اشد داده است و شیخ طبرسی آن در تفسیر مجمع البیان
 اسناد این مضمون را با صاحب پیدا دهد که کناهان همه کبیره هستند بالتسبیح
 بکناهان ما تحت خود مثل بوسیدن زن مردم نسبت بزننا صغیره است و نسبت
 بنظر حرام کبیره است اما آنچه بعضی علماء نصیحت بکناه کبیره بودن آنها نموده اند
 هفتاد و هفت عدد است اگر چه در کبیره بودن بعضی از آنها انا مسلم بلکه منع
 که ذکر میشود یکی از آنها کراهت کردن اندام خدا است و دیگری کذب و افتراء
 خدا و کشتن کسی که حرام است کشتن او و فساد در زمین و ظلم کردن و تکبیر بر
 ظالمین کردن و اعانت کردن بظالمین و تکبیر کردن و ترك نماز و منع زکوة و تخلف
 از جهاد و منع از جهاد و کفر بختن از جهاد و خوردن مال یتیم و ناسبک از رحمت
 خدا و این بودن از غضب خدا و حکم غیر ما انزل الله و ترك حج و فتنه انگیزی
 و شرب خمر و عاف و الدین و کافر شدن بخدا مثل تکذیب قرآن و شرک و نفاق و
 جحود یعنی انکار کردن بآیات خدا و مجاهده با خدا و مشاققه الرسول و انکار معاد
 و انکار حشر اجساد بلکه انکار هر چه ضرورت درین است و دیگری اعراض کردن از
 ذکر خدا و لمحد شدن در بیابان الله و منع از مساجد خدا و نسبت زنا بثلث عقیقه
 دادن و نسبت بلواط و استمزاز بمؤمنین و شهرت دادن فاحشه را نزد مردم
 و شکستن عهد و پیمان و زنا و لواط و غنا و قمار و دزدی مکرر و عیسی اشراط
 و مساحقه و قسم دروغ و مشاهدات دروغ و هتک حرمت کعبه و ترك احرام و زنی

در احکام نافله است

۲۱۴

و در قرن در بلاد بکه عالی در آنجا نباشد که مسائل دین از او اخذ کند و خوردن
مردار و خوردن گوشت خول و خوردن ذبیحه که بغیر اسم خدا نباشد و کسب
مال حرام و کرم دادن در کیل و وزن و حبس حقوق مردم بدو و عذر شرعی و لیس فی
و نبدن و خیانت و مشغول شدن ببله و لعب و اصرار بر کاهان صغیره و قواکما
کردن بعضی دو حرام را بهم رسانیدن و دپوش نمودن و سخن چینی و قطع رحم و
ناخبرها از وقت و دروغ گفتن خصوص بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و زدن
مسلمانان بناحق و پوشیدن شهادت و جعلی کردن پیش قمار و ناخبر چیدن و عذر
شرعی وظهار کردن زن خود را و قطاع الطریق یعنی راه زنی در بیابان
احکام نافله شب و صبح را بیان فرماید **ج** نافله شب و صبح سه روزه رکعت
که هشت رکعت آن از شب است که وقت آن بعد از نصف شب چنانکه در پیش
بیان شده است و دو رکعت شفع است و بکر رکعت نماز و نیز است که بعد از نماز شفع
باید کرد و سنت در نماز شب دو رکعت اول از آن در هر رکعتی میسر است و خواندن
سوره قل هو الله احد و در باقی از آن سوره های طولانی مثل انعام و کهف و انبیاء
و جم هرگاه وقت باشد و سنت خواندن سوره بزرگتر یا در رکعت اول و سوره
کوچکتر یا در رکعت دوم و خواندن قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس
و قل هو الله احد در شفع و و نیز قل هو الله احد در هر سه رکعت و مناسب
در قنوت و ترید عا نمودن چهل مؤمن چونکه از اسباب استجاب دعا و دفع مکر و
جالب رزق است باین نحو بگو یا اللهم اغفر لقلان و طفلا و خنی و ذن و عمو حار و
محسوب ندارد و در قنوت و نیز هفتاد مرتبه استغفار مؤکداست و بگوید هذا معا لعلی
بیشتر از آن هفت مرتبه و سنت در حال استغفار دست چپ را بلند کند و بدست

در نافله شب ثلاثه متفرقه است

۳۱۵

راست بشمارد و مداومت کند بر هفتاد استغفار چنانچه گفتن صد مرتبه
استغفار افضل است و صورت استغفار اینست استغفر الله لجمع ظلی و جبری
و اسراف فی امری و انوب الیه یا استغفر الله و انوب الیه و یا استغفر الله ربی
و انوب الیه و سترست نیز در قنوت مذکور سب صد مرتبه العفو گفتن و نیز
در میان دعا بر مؤمنین و استغفار و العفو پنج مذکور بهتر است و در سفر
نوافل روز ساقط میشود و در سقوط نافله عشا در سفر اشکال است اقوی
عدم سقوط است و احوط بجا آوردن آن رحاء و الله العالم و نافله مغرب
و نافله صبح ساقط نمیشود و لکن سقوط نوافل در وقتی است که قصود آن سفر
و اجب معین باشد و اما در سفر که نماز در آن باید تمام کرد با محض است
در میان قصر و تمام ساقط نیست و همچنین بقی نوافل غیر مرتبه از موقت و غیر
موقت ساقط نمیشود و اگر در بیدار شود در شب و وقت باقی نماند باشد بقدر
تمام نماز شب اکفای کند بر رکعت نماز شفع و و منیر

مسائل متفرقه

بعض مسائل متفرقه است که از نظر شریف حضرت سبط ابی عوث الملقب بالذی
حجه الاسلام و المسلمین ابی الله افای افاضه ابو الحسن قس الله السلبین بقل
وجوده الشریف گذشت و اجوبه سؤالات را امضا فرموده اند **سؤال**
رد سلام زن چنانکه معمول و رسم است بصیغه مذکر میکنند مغرزه میشود
با باید بصیغه مؤنث مثل علیها السلام یا علیکم السلام رد کند **جواب**
امرد تائب و تکریم سهل است و جواب سلام باید صحیحاً واقع شود پس اگر آداه
شخص نماید و تکریم باعتبار شخص باشد ظاهر صحیح است بلکه اگر آداه هم نماید

در مسائل منفرد است

۲۱۶

چون وجب صحیح دارد محبت بعد نیست پس زید جمیع ممالک خود را بعضی
 اموال خود را بمصالحه شرعیه بکسی منتقل مینماید بشرط اینکه اگر ناده سال مثلاً
 خداوند عالم اولادی بزید کرامت فرماید اخبار فسخ داشته باشد و بعبارة
 اخیری شرط میکند خبر را در مدت معلومه بشرط حصول اولاد یا این معامله
 درست است یا نه و بر فرض عدم حصول اولاد وفوت زید قبل از انقضاء زمان
 اخبار یا ورثه زید حق فسخ را دارند یا نه و اگر خبر را در زمان معینی بنفس خود
 شرط کند بجهت لا ینقل الی الورثه چه صورت دارد جواب مسئله را بیان فرمائید
ج معامله درست صحیح است و بفوت زید خبر منتقل بورثه نمیشود چون
 خبر فعلاً از برای خود حاصل نشد بود تا آنکه داخل مارتکه المیت باشد و خبر
 تعلیق اگر چه از برای او بوده مثل خبر مشروط بر دشمن در بیع شرط معروف
 لکن معلومست که شرط خبر حصول ولد برای مصالح بود و این شرط معتقد
 الحصول است بعد از فوت او پس ممکن نیست برای ورثه خبر حاصل شود و در
 بیع شرط معروف هم اگر خبر معلق باشد یا اینکه با بیع بنفسه و بمباشره دشمن
 نماید بعد از فوت او خبر از برای ورثه نخواهد بود و جعل خبر را از برای خود
 بجهت لا ینقل الی الورثه صحیح نیست و تعبیر حکم شرعی است لکن اگر خبر را مشروط
 کند بفعلی از افعال خود مثل آنکه شرط کند که بکسوره بخواند بلسان خود و بعد فسخ
 کند مختص خود او خواهد بود ظاهر و منتقل بورثه نمیشود پس اگر ما موم قبل
 از امام سهواً تکبیر الاحرام بگوید حکمش چیست بیان فرمائید **ج** منفرد میشود
 اعوان ظلمه کبست و غیبتش ااجائز است یا نه **ج** کسانیکه اعانت آنها نمایند ظلم
 با آنکه از اعوان واجزاء و مستحقین خاص آنها شمرده شوند از اعوان ظلمه میباشد

در مسائل منفرد است

۲۱۷

بخش مضمون
م

و غیبت آنها در خصوص امور راجعه باین صفت جائز است قطعاً بلکه در غیر
 نیز علی وجه قوی مس استعمال ساعت طلا و نقره در حال نماز و غیره چه خود
 و استعمال زنجیر طلا و نقره که بر ساعت میبندند و از بیرون باندند و گویان
 او بران میکنند انهم جائز است بانه **ج** استعمال ساعت طلا و نقره در حال
 نماز و غیره باکی ندارد و همچنین استعمال زنجیر نقره و لکن استعمال زنجیر طلا بر وجه
 مسطور جائز نیست مس مبیع موزونی را بدو وزن و مصالحه با نراضی طرفین
 و کذا ثمنش را نصف کردن جائز و حلال است بانه **ج** اگر بعنوان خرید و فروش
 نباشد بلکه اباحه کند مال خود را بعوض معین یا نراضی طرفین ظاهر جائز است
 و حلال مس کافرج و کبک و مالش بر مسلم حلال است بانه مفصلاً معین فرماید
ج کفار بکه در بلاد خود نشینند و جزیه نمیدهند یا آنکه در غیر بلاد خود باشند
 و در پناه احکام از مسلمین نباشند و معاهد با سلطان مسلمین نداشته باشند
 حرب میباشند و مال آنها بر مسلمین حلال است مس فضای دهن از خمر کرام
 حرفت در مسئله بلغم **ج** از خمر حاء حطی یا بالاک از فضاء دهند مس
 صحت قرائت کسی را نمیدانیم یعنی چهار از او نشنیده ایم یا بدانیم صحیح بخواند یا غلط
 بر فرض عدالت با و افتداء میتوانیم کنیم بانه **ج** بی میتوان با و افتداء کرد
 نماز بدو و مادر با یکی از آنها غلط است و پسر میگوید که این باطل است
 نمائند اعتراف میکنند در حالیکه خودشان هم میدانند که غلط است با بعد از
 مردنشان باز هم قضایشان بر ذمه پسر بزرگ میباشد بانه **ج** حکم وجوب قضا
 مثل این نماز بروی مشکات و احوط آنکه قضا کنند از آنها مثل این نماز از این
 مس کسی را نمیدانیم که نماز میگذارد یا نه و بر فرض که میگذارد یا صحیح میگذارد یا غلط

بخش

در مسائل فقیر است

۲۱۸

بجانب کس فطره بارد مظلمه دادن صحیح و جائز است اینج **ج** اگر فقیر باشد جائز است
 و الله العالم **س** اهل کتاب پاکند یا نه و مراد از آنها ابا از منی و روس و
 انگلیس و فرانس و جهود اند با غیر اینها **ج** همه اینها از اهل کتابند و قول
 بطهارت اینها در امامیه نادر است **س** اگر بعد از وضو و غسل مانعی در اعضا
 یافت شود و شست شود که قبل از وضو مانع در آنجا بوده باشد **ج** هرگاه
 شست بعد از فراغ از وضو حادث شد اعتنا نکند و احوط در غیر صورت اطمینان
 اعاده وضو است **س** اگر کسی از جانی پول بپاید که زیاده از ده در هم بود
 باشد و تعریف نباید با تملک میتوان کرد یا نه مثل یک مجیک و یا امیرال و یا
 دوهزاری مجید و اسکاس هم مثل آنها است یا نه **ج** اگر هیچ وجه نشانه نداند
 که بتوان تعریف کرد ظاهر آنکه بتوان تملک کرد با پاس از ابصال صاحبش و
 احوط آنکه صدقه بدهد بعنوان صاحبش یا نه آنکه اگر صاحبش پیدا شد
 ضامن باشد برای او و اگر خودش فقیر است هم با اینطور تملک میتواند بداند و الله
 العالم **س** اگر بدین از خارج نجاستی برسد مثل اینکه بش خونی شده و لبیده
 و یا بخود بکر رسد تطهیرش چه طور است **ج** احوط آنکه بکر تیره دهن را بکر
 با آنکه آب قبل در دهن بگرداند و بپزند **س** عادل و احد خبر دهد بجهت ربا
 و یا نبودن غلط مضرا یا بان رساله عمل میتوانیم کنیم یا نه **ج** با حصول
 اطمینان بصدق قول او میتوان عمل نمود و الله العالم **در وزن کت است**
 بدانکه اگر آب عبادت از هزار و دویست رطل عراقی و آن بوزن شاه که عبادت
 از شانزده عباسی است شصت و چهار من بقیصه بیست مثقال میشود و بوزن تبریزی
 هشت عباسی (۱۲۸) من بقیصه (۲۰) مثقال میشود و بوزن حقه کربلا می

در وزن کربکوه فطره است

۳۱۹

که (۹۳۳) مثقال و ثلث صبره که بیست و چهار نخود است بشود (۱۵) حقه
 و نیم مع یک ربع و نیم بقالی و دو مثقال و ۱۲ نخود و بوزن من بمیست که ۴۰ سهرت
 و هر سهری هفتاد مثقال صبره ۲۴ نخود است بشود بیست و نیم و ربع
در وزن زکوة فطره است بدانکه مقدار زکوة فطره یک صاع
 و آن (۶۱۴) مثقال و ربع مثقال صبره است و بوزن تبریزی یکم الا ۲۵ مثقال
 صبره و سه ربع و بوزن شاه جدید نیم من الا ۲۵ مثقال صبره و سه ربع آن
 و اما بوزن کربلا بمیست پس زکوة فطره دو و نیم و نصف بقالی و نیم ربع و نیم
 با سه مثقال و ربع صبره الا ثلث نخود بشود و بوزن بمیست هشت سهر و نیم و هشت
 نوله نیم و هشت و ال بشود و ابضا صاع موافق شش رطل بمیست و پنج نوله نیم و هشت
 و ال بشود و پنج نوله و مثقال نیم صبره و ال بشود و نیم است و رطل بمیست صد مثقال
 بحمد الله و حسنی فیضه بانجام و انما سید الشیخ شریف فیضه فی النجاء البوی المعاد که
 مطابق است بافتاوی حصرت مستطاب حجت الاسلام و السالطین الله تعالی فی
 العالمین افای اقا سید ابوالحسن الموسوی الاصفهانی ادرام الله علیه
 العالی علی مفارقات السیرت و فی روشنیه بیستم شهر
 ز بقعة الحرمین هزار و سبصد و شصت و شصت
 بهادق کتاب محمول بن المرحوم
 الحاج مهتدی التبریزی عقیقه

طبع بمباشرة الأقل ۱۳۹۱ محمد رضا نایب المطبی

طبع فی المطبعه المنصوبه فی النجاء الاشراف

ف
 ۳۲۵۹
 CALL No. { ۱۲۸ ACC. No. ۴۱۹۴
 AUTHOR ابو الحسن الموسوي سر
 TITLE ذخيرة المعاد لشيخ الاسلام

ف
 ۳۲۵۹
 ۴۱۹۴
 ۱۲۸
 ۲۵
 ذخيرة المعاد لشيخ الاسلام

Date	No.	Date	No.



MAULANA AZAD LIBRARY **ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY**

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.